نام كتاب : اخلاق الاهى

جلد چهارم - آفات زبان

نام نويسنده : استاد آيت الله مجتبى تهرانى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

# ديباچه

هجم بهم العلم على حقيقه البصيره، و باشروا روح اليقين، و استلانوا ما استعوره المترفون، و اءنسوا بما استوحش منه الجاهلون، و صحبواالدنيا باءبدان ارواحها معلقه بالمحل الاءعلى... (1).

وجود فرهمند و فرازمند استاد فرهيخته ى ما، فقيه عارف، حجه الحق، آيت الله مجتبى تهرانى - دام ظله - همچون كوهسارانى است كه بر دامنه هاى نشاط انگيز و طراوت خيز آن، چشمه ساران زلالى جارى است كه شريعه ى انبوه دل هاى تشنه ى حكمت و معرفت و آبشخور خيل جان هاى شيفته و شائق اخلاق و سلوك است.

سال ها است كرسى دروس فقه و اصول استاد، ركن ركين سطوح عالى حوزه ى علميه ى تهران و مجمع فضلاى مجد و مستعد ام القراى انقلاب اسلامى است. هر صبحدم طلاب جان تشنه در محضر دروس استاد، حاضر و سيراب از آن خارج مى شوند. جلسات نورانى دروس تفسير استاد نيز، جوانان تحصيل كرده و مشتاق معارف قرآن را كهرباسان برگرد خود فرا آورده است.

از ديرباز، محفل اشراقى دروس اخلاق و عرفان معظم له، كانون تجمع طيف طالب طهارت و معرفت است و جعلنا له نورا يمشى به فى الناس (2). سال ها است كه هزاران جوان از سرچشمه ى صافى تعليمات شرقانى استاد سيراب و سرشار مى شوند و بوته ى انفاس قدسى و مواعظ بالغه ى او، نفوس مستعد و قلوب معد را مى گدازد و جان ها و دل هاى گداخته را تزكيه مى سازد. ان فى ذلك لذكرى لمن كان له قلب او القى السمع و هو شهيد، (3) چرا كه استاد خود تنديس پارسايى و تجسم ساده زيستى است، و مظهر نفسانيت ستيزى و جاه گريزى و مجمع علم و عمل است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زمانه افسر رندى نداد جز به كسى  |  | كه سرفرازى عالم در اين كله دانست  |
| برآستانه ى ميخانه هر كه يافت رهى  |  | ز فيض جام جم اسرار خانقه دانست  |

استاد ما، از شاگردان برجسته ى حضرت امام خمينى - سلام الله و رضوانه عليه - و از مواريث ملكوتى آن بزرگوار و از ساقه هاى آن طوباى طيبه به شمار مى رود كه بر اثر الفت و مؤانست بسيار با آن حضرت، در شخصيت فقهى، اخلاقى و عرفانى او فانى شده است. تؤ تى اكلها كل حين باذن ربها (4) هم از اين رواست كه خوشه چينان محضر تعلم و تربيتش، از او رايحه ى روح خدا را به دماغ جان مى شنوند. اولك كتب فى قلوبهم الايمان و ايدهم بروح منه (5).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فيض روح القدس ار باز مدد فرمايد  |  | ديگران هم بكنند آنچه مسيحا میكرد  |

دروس معنوى استاد، اخلاق نظرى انتزاعى متعارف نيست و نيز بازگفت تقليدى اخلاق فلسفى و يونانى نمى باشد؛ همچنين تعليمات سلوكى ايشان با عرفان مسلكى نسبتى ندارد؛ زيرا دروس استاد آميزه اى از اخلاق نبودى و عرفان علوى است كه با اتكا به منطق اجتهاد، از زلال آيات و روايات برگرفته و با رعايت نياز نسل امروز، سامان يافته و از جويبار لسان معظم له در كام تشنه ى طالبان سلوك الى الله فرو مى ريزد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فطوبى لهم ثم طوبى لهم  |  | هنيئا لارباب النعيم نعيمهم  |

مجموعه ى مباحث چندين ساله ى اخلاق و عرفان معظم له، تاكنون بر دو هزار درس بالغ شده و همچنان نيز اين كوثر پرفيض در فيضان و جريان است. استاد از سر لطف و حسن ظن، اين ذخيره ى گرانبها را به اين بى بضاعت واگذار فرمودند و بنده نيز از برخى دوستان تقاضا كردم تا طبق برنامه و فرايندى كه تنظيم و ارائه شد، دروس را از نوار پياده كنند و به نگارش و آماده ساختن آن براى نشر، اهتمام ورزند و تاكنون مباحث اخلاقى به صورت حدود دوازده مجلد با عنوان اخلاق الاهى تدوين شده، از مباحث عرفانى نيز كه با عنوان سير و سلوك ارائه خواهد شد هشت مجلد تنظيم شده است كه به تدريج ويراسته شده و در دسترس علاقه مندان مباحث معرفتى، اخلاقى قرار خواهد گرفت و احتمالا سلسله ى سير و سلوك بر شانزده جلد بالغ مى گردد.

ترتيب دروس اخلاقى به شرح زير صورت بسته است :

جلد اول، در آمد: شامل هدف از بعثت، ابعاد وجودى انسان، قلب - قواى نفس، رذايل و فضايل قوا، تزكيه ى نفس، اعتدال و...

جلد دوم رذايل قوه ى عقليه و غضبيه، شامل شك، جهل مركب، غفلت، وساوس شيطانى، مكر، تهور، جبن، سوءظن، انتقام جويى، كينه، عجب، كبر، ذلت، عصبيت، قساوت و...

جلد سوم، رذايل قوه ى شهويه و وهميه، شامل حب دنيا، حب مال، حب جاه، طمع، حرص، بخل و...

جلد چهارم، آفات زبان، بخش يكم، شامل غيبت، دروغ، بهتان، تهمت، مراء، جدال، خصومت، لعن و نفرين، شماتت، فحش، فرورفتن در باطل، استهزاء و سخريه، سخن چينى و بيهوده گويى.

جلد پنجم، آفات زبان، بخش دوم، شامل مزاح، خنده، گريه، طعن، مدح، افشاى سر، توهين و تحقير، دوزبانى، غنا و شعر، سخن و سكوت و...

جلد ششم و هفتم، فضايل قوه ى عقليه و غضبيه، شامل خوف و رجاء، كظم غيظ، حلم، عفو، مدارا، تواضع، انكسار و استحقار نفس، رقت، حسن خلق و...

جلد هشتم و نهم، فضايل قوه ى شهويه، شامل قناعت، زهد، فقر، جود و سخا، ايثار، تقوا و ورع مالى و...

جلد دهم و يازدهم، فضايل قوه ى وهميه، شامل اخلاص، حب خدا، شوق، رضا، انس، تسليم، توكل، اعتزال و...

بر اصحاب ذوق و ارباب معرفت روشن است كه عرفا در عدد و ترتيب منازل سلوك متفق القول نيستند: برخى يك، برخى دو، و بعضى سه، برخى ديگر هفت و بعضى هفتاد، كسانى يكصد منزل بر شمرده اند و بعضى تا هزار و حتى هفتاد هزار نيز ادعا و تعبير كرده اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اين راه را نهايت صورت كجا توان بست  |  | كز صد هزار منزل بيش است در بدايت  |

البته غالبا اين راه را از «يقظه» آغاز و به «وحدت» منتهى دانسته اند. بى گمان بسيارى از نظرات با هم قابل جمع اند، هر چند راه هاى سلوك و وصال به شماره ى آفريدگان است، كه الطرق الى الله بعدد انفاس الخلائق (6).

استاد در بيان منازل السالكين نخست از «اوصاف الاشراف»، اثر گرانسنگ خواجه ى طوسى - رضوان الله عليه - پيروى كرده اند. خواجه منازل سلوك را در سى و يك منزل خلاصه كرده است كه از «ايمان» آغاز و با «توحيد» پايان مى پذيرد؛ اما بعدها بر تكميل مباحث به رويه ى «منازل السائرين» خواجه عبدالله انصارى بنا نهادند، از اين رو سلسله ى سير و سلوك نيز بر اساس يك صد منزل تكميل و تدوين و ارائه مى شود و طبعا سير عنوان هاى مجموعه به ترتيب زير خواهد بود:

1 - يقظه

2 - توبه

3 - محاسبه

4 - انابه

5 - تفكر

6 - تذكر

7 - اعتصام

8 - فرار

9 - رياضت

10 - سماع

11 - حزن

12 - خوف

13 - اشفاق

14 - خشوع

15 - اخبات

16 - زهد

17 - ورع

18 - تبتل

19 - رجاء

20 - رغبت

21 - رعايت

22 - مراقبت

23 - حرمت

24 - اخلاص

25 - تهذيب

26 - استقامت

27 - توكل

28 - تفويض

29 - ثقه

30 - تسليم

31 - صبر

32 - رضا

33 - شكر

34 - حياء

35 - صدق

36 - ايثار

37 - خلق

38 - تواضع

39 - فتوت

40 - انبساط

41 - قصد

42 - عزم

43 - اراده

44 - ادب

45 - يقين

46 - انس

47 - ذكر

48 - فقر

49 - غنا

50 - مقام مراد

51 - احسان

52 - علم

53 - حكمت

54 - بصيرت

55 - فراست

56 - تعظيم

57 - الهام

58 - سكينه

59 - طماءنينه

60 - همت

61 - محبت

62 - غيرت

63 - شوق

64 - قلق

65 - عطش

66 - وجد

67 - دهشت

68 - هيمان

69 - برق

70 - ذوق

71 - لحظ

72 - وقت

73 - صفا

74 - سرور

75 - سر

76 - نفس

77 - غربت

78 - غرق

79 - غيبت

80 - تمكن

81 - مكاشفه

82 - مشاهده

83 - معاينه

84 - حيات

85 - قبض

86 - بسط

87 - سكر

88 - صحو

89 - اتصال

90 - انفصال

91 - معرفت

92 - فنا

93 - بقا

94 - تحقيق

95 - تلبيس

96 - وجود

97 - تجريد

98 - تفريد

99 - جمع

100 - توحيد

در خور ذكر است كه براى تنسيق و تدوين مجموعه، فرايندى به شرح زير منظور و معمول گشته است :

الف) پياده سازى درس ها از نوار،

ب) پردازش ابتدايى نثر دروس، براى برگرداندن لحن آن از صورت گفتارى به سياق نوشتارى،

ج) تدوين و تفصيل ابتدايى متن،

د) بازنگارى و تكميل متن و تدوين نهايى،

ه) مرجع يابى و مستند سازى،

و) يكدست سازى شيوه ى نگارش، ترجمه ها و اعراب گذارى عبارت،

ز) بازخوانى مدير مباشر،

ح) بازبينى سرپرست،

ط) ويراستارى فنى،

ى) ارزيابى كارشناسان گروه اخلاق و عرفان پژوهشگاه،

ك) بررسى در شوراى علمى گروه اخلاق و عرفان،

ل) افزودن فهرست هاى گوناگون (موضوعى، كتابنامه، نمايه)

م) صفحه آرايى و مقدمات چاپ

هر چند در تنظيم اين سلسله، اصل بر احتراز از تصرف (كاهش و افزايش) بوده است، اما گاه ضرورت مستند سازى و ساختارمند كردن مباحث، همكاران ما را به اندكى تصرف واداشته است.

سرپرستى كار و نظارت كلى بر سير امور را اين بى بضاعت شخصا بر عهده دارم اما افراد و گروه هايى در اجراى مراحل آن، همكارى مجدانه كرده اند، لهذا بر حقير فرض است از يكان يكان همكاران به ويژه دانشور فاضل جناب حجه الاسلام بهمن شريف زاده كه مدير مباشر اين اقدام ارزنده هستند و الحق بيش ترين سهم را در مديريت، تدوين و تكميل مجموعه دارند، از صميم جان سپاسگزارى كنم، از اخوان الصفا نيز متواضعانه تقاضا مى كنم از هر گونه تذكر اصلاحى و تكميلى دريغ نفرمايند.

على اكبر رشاد

تهران - 12/6/1381

# مقدمه

زبان از نعمت هاى بزرگ خدا است كه همچون ديگر نعمت هاى خداوندى براى بهره بردارى در جهت رشد و كمال به انسان ارزانى شده است. انسان فرزانه و فرهمند با شناسايى موقعيت هاى مناسب، از چنين نعمتى به درستى استفاده مى كند؛ نعمتى كه پس از «آموزش قرآن» و «آفرينش انسان»، بالاترين لطف خداوند متعالى به آدمى است چنان كه فرمود:

الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان (7).

پس بايد قدر اين نعمت را دانست و خداى را بر آن سپاس گفت.

چه زيبا فرمود امير سخن، امام على عليه‌السلام كه بدانيد زبان آدمى، پاره اى از او است ؛ آن هنگام كه شخص از گفتار بپرهيزد، زبان توان سخن ندارد و آن گاه كه مايه گفتار داشته باشد، زبان او را مجال ندهد (8).

زبان بر خلاف جرم كوچكش، از مقامى بسيار والا در طاعت و عصيان برخوردار است. چه وصلت ها كه با جنبشش از هم گسسته و چه فرقت ها كه با حركتش به هم پيوسته است. چه خون ها كه به موجبش بر زمين ريخته و چه جان ها كه با عنايتش سر به سلامت برده است.

سخن، گاه بهترين و ظريف ترين عبادت است كه شخص را آسمانى كرده، به معراجش مى برد، و گاه سنگين ترين گناه لايق كيفر، و نكوهيده ترين و ناخوشايندترين رفتار نزد مردم است. آن جا كه سخن زمينه رضاى خدا را فراهم آورد و بيان رحمت گسترده او باشد، با وجود زحمتى كم و هزينه اى ناچيز، گرانبهاى ترين عبادت است ؛ نام معبود يگانه را بر زبان جارى ساختن، گواهى بر وحدانيت او دادن، ارشاد و راهنمايى خلق خدا كردن و درخواست شفاعت براى ديگران نمودن... و، اعمال تابناك و رفتارهاى زيبايى هستند كه گوينده را در حركت به سوى فضايل انسانى با عناوينى چون «واجبات» و «مستحبات» يارى مى رسانند.

مولاى پرهيزكاران، على عليه‌السلام با وصف خاندان خويش به فرمانروايان سخن، فرمود:

«همانا ما اميران سخنيم. سخن در ما ريشه دوانده و شاخه هايش را بر ما آويخته است (9)».

البته درون مايه سخن بايد نيكو و مفيد باشد كه همانا هر چيز بى حاصل، لغو و بى بها است، پس چه چيز بالاتر از اين كه سخن، پرسود و گره گشا باشد و چنين كلامى جز قلب سليم برنخيزد؛ پس نياز انسان به دل خردمند بيش ‍ از نياز او به زبان گويا است تا بتواند زبان خود را در مهلكه ها نگه داشته، كلامش را به حساب عملش بگذارد و صدالبته كه سخن راست و درست، همچون دارو، و سخن باطل و ناحق درد و بيمارى است.

سخن، هويت و شخصيت هر انسانى را مى نماياند. سرور پارسايان على عليه‌السلام فرمود:

«آدمى در زير زبان خويش نهان است ؛ پس سخن خويش بسنج و آن را بر خرد و معرفت عرضه دار. اگر براى خدا و در راه او بود، به زبان آر وگرنه، سكوت بهتر از آن است (10)».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدمى مخفى است در زير زبان  |  | اين زبان پرده است بر درگاه جان  |
| چونك بادى پرده را درهم كشيد  |  | سر صحن خانه شد بر ما پديد  |
| كاندر آن خانه گهر يا گندم است  |  | گنج زر يا جمله مار و كژدم است  |
| يا در او گنج است و مارى بر كران  |  | زانك نبود گنج زر بى پاسبان  |
| بى تأمل او سخن گفتى چنان  |  | كز پس پانصد تأمل ديگران (11)  |

اما صدافسوس كه چرخش آسان زبان در دهان، موجب سركشى افزون تر و نافرمانى آسان تر آن در مقايسه با عضوهاى ديگر شده است و ميدان عملى گسترده تر و خيروشر، مجالى وسيع تر دارد.

زبان، گرفتار آفات و امراضى چون دروغ، غيبت، تهمت، بهتان، شماتت، استهزا، مزاح، ناسزا، سخنان باطل و بيهوده و... مى شود كه پيش گيرى يا درمان آنها كارى بس دشوار است. سرانجام طاعت و طغيان كه ايمان و كفر است نيز فقط با شهادت زبان حاصل مى شود.

زين العابدين، حضرت على بن الحسين عليه‌السلام فرمود:

«زبان آدمى هر صبح به تمام جوارح او سر مى كشد و مى پرسد: چگونه شب را به صبح رسانديد؟ آن ها پاسخ مى دهند: اگر تو ما را رها كنى، به خوبى ! آن گاه او را سوگند داده، مى گويند در مورد ما از خدا بترس كه ما فقط به سبب تو عقاب مى شويم يا پاداش مى گيريم (12)».

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

«آيا جز فرآورده هاى زبان، چيز ديگرى انسان را سرنگون در آتش ‍ مى كند (13)».

اميرالمؤمنان على عليه‌السلام نيز زبان را كليد هر خير و شر معرفى مى فرمايد (14) و يادآور مى شود كه انسان با ايمان به حفاظت و صيانت خويش از آلودگى به گناهان اين عضو موظف است ؛ از اين رو بايد به شناسايى آفات زبان بپردازد.

كتابى كه پيش رو داريم، بازنوشتى از درس هاى اخلاق استاد فرزانه، حضرت آيت الله آقا مجتبى تهرانى - دام ظله - در زمينه آفات زبان است.

حضرت استاد سال هاى بسيار از عمر شريف خويش را صرف نشر و ترويج معارف اخلاقى مكتب اسلام كرده اند. اين جلد و ديگر جلدهايى كه با يارى خداوند به زيور طبع آراسته خواهد شد، ثمره كوشش مداومى است كه گروهى از محققان اين پژوهشگاه در تدوين، تصحيح و تكميل مباحث آن استاد گرانمايه صرف كرده اند. مباحث استاد در اين بخش از كتاب بزرگ اخلاق اسلامى، به فصل هاى متعددى تقسيم شده كه در دو مجلد به مشتاقان دانش اخلاق عرضه خواهد شد. مطالب هر فصل، با مقدمه و تعريف آفتى از آفات زبان آغاز شده و سپس به اقسام، نكوهش، ريشه هاى درونى، پيامدها و درمان آن پرداخته مى شود. باشد كه مورد خشنودى حضرت احديت - جل و علا - و الطاف و كرامات حضرت بقيه الله الاعظم - ارواحنا له الفداء - قرار گيرد، ان شاء الله.

گروه اخلاق و عرفان

پژوهشگاه فرهنگ و انديشه اسلامى

# فصل يكم : غيبت

يا ايهاالذين امنوا... لا يغتب بعضكم بعضا ايحب احدكم ان ياءكل لحم اخيه ميتا (15)

اى كسانى كه ايمان آورده ايد!... برخى از شما از ديگرى غيبت نكند. آيا هيچ يك از شما دوست دارد گوشت برادر مرده اش را بخورد؟

## مقدمه

انسان ها روزمره از راه سخن گفتن با يك ديگر ارتباط برقرار مى كنند؛ از اين رو به شكل ناخواسته در معرض گناهانى چون غيبت، دروغ و تهمت قرار مى گيرند و بدون آن كه خود توجه داشته باشند، زبانشان به گناه آلوده مى شود. چه بسا اگر ايشان از حقيقت اين گناهان آگاه باشند، آن ها را ترك كنند.

اين فصل از كتاب مى كوشد تا به حدود و ثغور امورى درباره غيبت بپردازد تا آگاهى از آنها، در ترك اين گناه موثر افتد. ذكر اين نكته، در آغاز گفتار ضرورت دارد كه رفتار انسان، از دو بعد فقهى و اخلاقى بررسى مى شود: بعد فقهى به صورت عمل و ظاهر رفتار نظر دارد و احكام فقه درباره حركاتى است كه از هر يك از اعضاى بدن انسان سرمى زند؛ به طور مثال، غيبت كردن و دروغ گفتن از حركت ها و رفتارهاى عضو زبان است كه مشمول حكم حرمت مى شوند.

بعد اخلاقى به ريشه عمل نظر دارد و اخلاق، درباره رذيله و صفت ناپسندى كه در نفس انسان پيدا، و منشاء پيدايش رفتارى زشت مى شود، بحث مى كند.

در اين فصل به بعد اخلاقى غيبت توجه، و به مسائل فقهى اين رفتار به اختصار اشاره مى شود.

مباحث ارائه شده چنين است :

1 - تعريف غيبت

2 - اقسام غيبت

3 - نكوهش غيبت از ديد شرع

4 - ريشه هاى درونى غيبت

5 - پيامدهاى زشت غيبت

6 - راه هاى درمان غيبت.

## (1) تعريف غيبت

غيبت نزد دانشمندان علم اخلاق و فقيهان، متذكر شدن يا فهماندن عيب و نقص كسى در غياب او، ديگران است. به تعبير ديگر، غيبت آن است كه در غياب كسى به بيان آن چه نقلش مايه ناخشنودى او مى شود بپردازند (16).

### فرق غيبت و بهتان

بهتان يعنى نقص و عيبى را كه در كسى وجود ندارد چه در حضورش و چه در غيابش، به او نسبت دهند؛ پس اگر عيبى را كه در شخص وجود دارد، پشت سرش به او نسبت دهند، غيبت او را كرده اند؛ ولى اگر عيب و نقصى را كه در او وجود ندارد، به او نسبت دهند، بهتان زده اند؛ البته اگر عيبى را كه در شخص وجود ندارد، پشت سرش به او نسبت دهند، هم غيبت او را كرده و هم به او بهتان زده اند و احكام هر دو مورد بر آن صدق مى كند به اين معنا كه غيبت كننده، هم بايد استغفار كند و هم از آن فرد حلاليت بطلبد.

ابوذر غفارى (ره) از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله پرسيد: «غيبت چيست ؟» حضرت فرمود:

ذكرك اخاك بما يكره. قلت : يا رسول الله ! فان كان فيه الذى يذكر به. قال : اعلم انك اذا ذكرته بما هو فيه فقد اغتبته و اذا ذكرته بما ليس فيه فقد بهته (17).

ياد كردن برادرت به چيزى كه از آن ناخرسند مى شود. عرض كردم : اى رسول خدا! اگر اين عيب كه گفتيم در او بود، چه ؟

فرمود: اگر او را به عيبى كه در او بود، يادآور شدى، غيبت كرده اى و اگر عيبى را كه در او نبود، متذكر شدى بهتان زده اى.

در همين زمينه امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

ان من الغيبه ان تقول فى اخيك ما ستره الله عليه و ان من البهتان ان تقول فى اخيك ما ليس فيه (18).

همانا غيبت عبارت است از اين كه درباره برادرت، عيبى را كه خدا براى او پوشانده است، بگويى و همانا بهتان اين است كه درباره برادرت، عيبى را كه در او نيست، بگويى.

### فرق غيبت و تهمت

تهمت آن است كه بر پايه حدس و گمان بد در حق كسى، به او رفتار يا حالت ناپسندى را نسبت دهند؛ در حالى كه غيبت، بازگفتن عيب هاى واقعى شخص در غياب او است.

## (2) اقسام غيبت

غيبت بر چند قسم است :

1: گفتارى

غيبت گفتارى مشهورترين نوع غيبت است ؛ يعنى انسان، نقص برادر مؤمنش را به ديگرى بگويد.

2 - نوشتارى

شخص، عيبى را كه مى خواهد بگويد! بنويسد؛ در اين صورت به جاى شنونده، خواننده وجود دارد.

3 - كردارى

فرد عيب ديگرى را با نمايش به ديگران بفهماند.

4 - كنايى

كسى با استفاده از جمله هاى كنايى، عيوب ديگرى را در غياب ديگرى را در غياب او به ديگران بفهماند؛ جمله هايى مثل «خدا را شكر كه به ما رياست نداد» يا «از بى حياتى به خدا پناه مى برم» كه كنايه از بى لياقتى و بى حيايى شخص غايب هستند.

5 - اشاره اى

يعنى با اشاره اى دست و ساير اعضا، عيب ديگرى را بازگويد كه اشاره مى تواند لفظى يا عملى باشد.

روايت شده كه زنى وارد خانه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله شد و ميهمان عايشه بود. وقتى برخاست و رفت، عايشه با دستش اشاره كرد و با اين اشاره مى خواست بگويد كه او كوتاه قد بود. حضرت فرمود:

قد اغتبتها.

تو از آن زن غيبت كردى (19).

### انواع عيب و نقص

در مباحث پيشين آورده شد: غيبت آن است كه انسان پشت سر برادر يا خواهر مؤمنش عيب يا نقصى را كه نزد مردم معروف نبوده يا شنونده نمى داند، باز گويد.

حال بايد به بحث از انواع و چگونگى اين عيب و نقص پرداخته شود.

عيب و نقص اقسامى دارد كه عبارتند از:

1 - نقص روانى - نفسانى :

مانند آن كه شخصى به رذيله اى مانند حسد يا تكبر مبتلا باشد و پشت سر او به اين رذايل اشاره شود.

2 - نقص بدنى :

مانند آن كه شخصى بيمارى يا نقص عضوى دارد كه كسى از آن آگاه نيست.

3 - نقص دينى :

مثل آن كه شخصى در نماز سستى كند و در جايى كه او حضور ندارد، اين عيب را مطرح كنند.

4 - نقص مالى :

مانند آن كه پشت سر مؤمن آبرومندى كه توانايى مالى ندارد، سخنانى دال بر فقر و ناتوانى مالى او به زبان آورده شود يا به طريقى ديگر فهمانده شود. اين عمل اگر از روى دلسوزى هم باشد، غيبت به شمار مى آيد.

5 - نقص نسبى :

مانند آن كه بگويند پدر يا اجداد فلان شخص، خسيس يا فاسق يا... بوده اند.

برخى بزرگان، بيان نقص هاى موجود در لباس، خانه و ساير متعلقات شخص را نيز غيبت به شمار آورده اند (20).

## (3) نكوهش غيبت از ديد شرع

يكى از صريح ترين آيات در نكوهش غيبت كه آن را گناهى كبيره دانسته، اين آيه از سوره حجرات است :

يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا يغتب بعضكم بعضا اءيحب احدكم اءن ياءكل لحم اخيه ميتا فكرهتموه (21).

اى كسانى كه ايمان آورده ايد! از بسيارى گمان ها [در حق يكديگر] بپرهيزد كه برخى از گمان ها گناه است و [و درباره يكديگر] تجسس نكنيد و برخى از شما از ديگرى غيبت نكند. آيا هيچ يك از شما دوست دارد گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ البته از آن كراهت داريد و...

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گوشت هاى بندگان حق خورى  |  | غيبت ايشان كنى كيفر برى (22)  |

يكى از راه هاى شناخت بزرگ بودن گناه، مقايسه آن با ديگر گناهان بزرگ (معاصى كبيره) است. در اين آيه، غيبت، با خوردن مردار مقايسه شده كه از گناهان بزرگ به شمار مى رود. اگر مردار، گوشت گوسفند باشد، حرام است ؛ چه رسد به اين كه گوشت انسان باشد و از آن مهم تر اين كه انسان با مرده، رابطه برادرى هم داشته باشد.

از اين مقايسه مى توان دريافت كه غيبت تا چه اندازه زشت و ناپسند است !

پيشواى يازدهم، حضرت عسكرى عليه‌السلام در اين باره مى فرمايد:

اعلموا ان غيبتكم لا خيكم المؤمن من شيعه آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله اعظم فى التحريم من الميته (23).

بدانيد كه غيبت شما از برادر مؤمنتان كه از شيعيان اهل بيت است، از خوردن گوشت مرده حرام تر است.

از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله چنين روايت شده است :

ان الغيبه اشد من الزنا (24).

به درستى كه غيبت كردن از زنا بدتر است.

روشن است كه زنا از گناهان بزرگ شمرده مى شود؛ پس غيبت هم كه از آن بدتر است، گناه بزرگ (معصيت كبيره) خواهد بود.

راه ديگر براى شناخت بزرگ بودن گناه، بيم و وعيد الاهى به عذاب دردناك است. آن جا كه خداوند، جزاى رفتار زشتى را عذاب دردناك معرفى كند، آن رفتار از گناهان بزرگ خواهد بود.

خداوند متعالى در قرآن كريم مى فرمايد:

ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشه فى الذين آمنوا لهم عذاب اليم (25).

همانا براى كسانى كه دوست دارند زشتى در بين كسانى كه ايمان آورده اند شايع شود، عذاب دردناكى است.

كه مفسران، عبارت ان تشيع الفاحشه در آيه كريمه را به غيبت تفسير كرده اند.

حضرت رضا عليه‌السلام از پدر بزرگوار موسى بن جعفر عليه‌السلام نقل مى كند كه امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ان الله يبغض البيت اللحم...

خداوند خانه اى را كه در آن گوشت وجود دارد، دشمن مى دارد.

به امام عرض كردند كه ما گوشت را دوست داريم و خانه هايمان از آن خالى نيست. حضرت فرمود:

انما البيت اللحم البيت الذى توكل فيه لحوم الناس ‍ بالفيبه (26).

خانه گوشت، خانه اى است كه در آن گوشت مردم با غيبت، خورده مى شود. در روايتى ديگر از حضرت آمده است كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در شب معراج به آتش جهنم نظر افكند و ديد گروهى مشغول خوردن مردار هستند. به جبرئيل فرمود: اين ها چه كسانى هستند؟

جبرئيل پاسخ داد: اين ها كسانى هستند كه گوشت مردم را مى خورند (27).

از آن جا كه در قيامت، اعمال انسان تجسم مى يابد؛ اگر عمل، گناه و سيئه باشد، شكل حيوانات را به خود مى گيرد و اگر حسنه باشد، مفرح است و به شكل حوريه و غلمان درمى آيد و صالحان در قيامت عمل خود را به شكل حورالعين در آغوش مى گيرند و اهل غيبت، در دوزخ مردار خوارند.

امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

الغيبه قوت كلاب النار (28).

غيبت، خوراك سگ هاى آتش است.

در روايت ديگرى با همين مضمون از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده است :

اجاتنبوا الغيبه فانها ادام كلاب النار (29).

از غيبت بپرهيزيد؛ چرا كه خورش سگ هاى جهنم است.

### ابعاد غيبت از ديدگاه روايى

به غيبت از سه بعد مى توان توجه كرد:

1 - بعد عملى :

دو روايت پيشين به بعد عملى غيبت اشاره داشت.

2 - بعد درونى (روانى)

امام على عليه‌السلام مى فرمايد:

الام الناس المغتاب (30).

پست ترين مردم كسى است كه غيبت مى كند.

حضرت در اين روايت به بعد درونى و روانى غيبت نظر دارد؛ به اين معنا كه حال درونى شخص غيبت كننده را بيان مى كند.

3 - بعد معنوى (الهى)

حضرت در روايت ديگرى به تأثیر منفى غيبت در بعد معنوى اشاره دارد و رابطه خداوند با اهل غيبت را روشن مى سازد:

ابغض الاخلائق الى الله المغتاب (31).

مبغوض ترين مردم در نظر خداوند كسى است كه غيبت مى كند.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

يا معشر من آمن بلسانه و لم يؤ من بقلبه لا تغتابوا المسلمين (32).

اى گروهى كه به زبان ايمان آورده ايد، اما دل هاى شما ايمان نياورده است، از مسلمانان غيبت نكنيد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله با صراحت ابراز مى دارد كه غيبت كننده، فاقد ايمان قلبى است ؛ زيرا فردى كه با زبان، به وحدانيت خداوند و رسالت پيامبر اقرار كند، مسلمان است ؛ ولى اگر وابستگى قلبى، يعنى ايمان نداشته باشد و از مسلمانان غيبت كند، بعد معنوى اش ضعيف مى شود؛ بنابراين مسلمان واقعى كسى است كه قلب و زبانش، هر دو معتقد، و از غيبت به دور باشند.

### بدترين نوع غيبت

غيبت از هر مسلمانى زشت و ناروا است ؛ اما غيبت از خوبان و صالحان، بسى زشت تر و ناپسندتر است. در روايات آمده است : انسانى كه عيوب و نقايص نيكان را مطرح، و پشت سرشان غيبت كند، دچار يكى از زشت ترين پستى ها شده است :

من اقبح اللؤ م غيبه الاءخيار (33).

از زشت ترين پستى ها غيبت كردن از نيكان است.

غيبت كردن از اخيار، برگزيدگان و نيكان از نظر دنيايى، پيامدهاى منفى در زندگى انسان به بار مى آورد. عمر را كوتاه مى كند و گرفتارى بسيار پيش ‍ مى آورد و انسان را از خوبى هاى دنيا و آخرت محروم مى سازد.

### حكم غيبت از نظر فقهى

پشتوانه احكام در فقه شيعى، ادله اربعه (كتاب، سنت، اجماع و عقل) است و بسيارى از فقيهان شيعى در بحث غيبت مى فرمايند:

الغيبه حرام بالادله الاربعه (34).

غيبت به ادله اربعه حرام است ؛

يعنى فتواى ايشان به هر چهار مرجع، مستند شده است كه بر قوت و استحكام فتواى مورد نظر مى افزايد. از آن جا كه اين بحث فقهى به طور گسترده در اين مجال نمى گنجد، فقط به ذكر روايتى از امام صادق عليه‌السلام در اين مورد بسنده مى شود كه مى فرمايد:

الغيبه حرام على كل مسلم... والغيبه تاءكل الحسنات كما تاءكل النار الحطب (35).

غيبت بر هر مسلمانى حرام است... و غيبت نيكويى ها را مى خورد، همان گونه كه آتش هيزم را نابود مى كند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| رفيقى كه غايب شد اى نيك نام  |  | دو چيز است از او بر رفيقان حرام  |
| يكى آن كه مالش به باطل خورند  |  | دوم آن كه نامش به غيبت برند (36)  |

### شرايط حرمت غيبت

حرمت غيبت از نظر فقهى، شرايطى دارد كه عبارتند از:

1 - شخصى كه انسان در غياب، او، عيبش را بازگو مى كند، مؤمن باشد؛ يعنى بينشان اخوت ايمانى وجود داشته باشد؛ همان گونه كه خداوند متعالى در آيه شريفه سوره حجرات، غيبت را به خوردن گوشت برادر مؤمن تشبيه فرمود.

در همين زمينه، روايتى از امام صادق عليه‌السلام به نقل از عبدالرحمن سياب آمده است :

ان من الغيبه ان تقول فى اءخيك ما ستره الله عليه (37).

غيبت اين است كه درباره برادر مؤمنت عيبى را كه خدا براى او پوشانده است، بگويى ؛

بنابراين، اگر عيب كافر پشت سرش گفته شود، غيبت به شمار نمى آيد.

مؤمن كسى است كه به همه اصول دين (توحيد، عدل، نوبت، امامت و معاد) اعتقاد داشته باشد.

2 - از نظر شرعى، غيبت هنگامى پيش مى آيد كه پشت سر فرد، «عيب و نقص» او را بازگو كنند؛ ولى اگر كمالش را بگويند (راضى باشد يا نباشد) غيبت شمرده نمى شود.

3 - عيب و نقصى كه شخص در غياب برادر يا خواهر مؤمنش مى گويد، نزد عموم ناخوشايند و ناپسند باشد؛ از اين رو اگر عامه مردم آن عيب را زشت بشمارند؛ ولى خود فرد غايب به باز گفتن آن راضى باشد، غيبت به شمار مى رود.

پيش تر از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در بحث «تفاوت بهتان و غيبت» روايتى آورده شده كه حضرت در تعريف غيبت فرمود: ذكرك اخاك بما يكره در اين حديث، اين نيست كه آن چه را فقط برادرت خوش ندارد، ذكر كنى ؛ بلكه منظور، امرى است كه به طور طبيعى و نزد عامه ناخوشايند باشد؛ زيرا خداوند متعالى راضى نيست آبروى مؤمن در اجتماع بريزد. و در روايات هم آمده است :

قوا اعراضكم (38).

آبروهايتان را حفظ كنيد. امير مؤمنان عليه‌السلام

ليس للمؤمن ان يذل نفسه (39).

مؤمن حق ندارد خودش را خوار كند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله

ان الله تبارك و تعالى فوض الى المؤمن كل شى ء الا اذلال نفسه (40).

خداوند بلند مرتبه همه چيز، جز ذليل كردن نفس را به مؤمن تفويض كرده است.

امام صادق عليه‌السلام

پس اگر مؤمن، عيب برادر مؤمن خود را كه ناپسند تلقى مى شود، پشت سرش بگويد و آن فرد هم راضى باشد، رضايتش موجب برداشته شدن حرمت اين عمل نمى شود.

4 - عيب و نقصى در غياب فرد بازگو شود كه از مردم پوشيده بوده است ؛ بنابراين اگر فردى به داشتن عيبى نزد مردم معروف باشد، بازگفتن آن نزد كسى كه از آن آگاهى دارد، حرام نيست.

حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام فرمود:

من ذكر رجلا من خلفه بما هو فيه مما عرفه الناس لم يغتبه و من ذكره من خلفه بما هو فيه مما لا يعرفه الناس اغتابه (41).

كسى كه پشت سر شخصى چيزى را يادآور شود كه همه مردم مى دانند، غيبت نيست و اگر كسى پشت سر شخصى نقص يا عيبى را بگويد كه مردم نمى دانند، غيبت است.

5 - قصد انتقاص وجود داشته باشد؛ يعنى شخص با باز گفتن عيب ديگرى، قصد كاستن از وجهه و شخصيت او را داشته باشد؛ پس اگر باز گفتن عيب، براى درمان و برطرف كردن آن باشد، مثل آن كه انسان، حالات مريضى را به پزشك بگويد، چون قصد انتقاص ندارد، رفتار او غيبت به شمار نمى آيد.

6 - شنونده داشته باشد؛ پس اگر انسانى نشسته باشد و از روى ناراحتى يادآور عيوب ديگرى شود، چون شنونده ندارد، رفتار او حرام نيست و غيبت به شمار نمى رود.

### استماع غيبت

همان گونه كه گفته شد، غيبت زمانى تحقق مى يابد كه شنونده اى وجود داشته باشد؛ پس شنونده غيبت، همانند گوينده آن، در تحقق غيبت دارد؛ از اين رو حكم غيبت شامل حال او نيز مى شود.

با اين وصف، فقيهان «گوش دادن» به غيبت را هم از لحاظ شرعى حرام دانسته اند و از اين نظر اختلافى بين آنها نيست. روايات بسيارى نيز در اين زمينه وجود دارد كه به برخى از آن ها اشاره مى شود:

امام صادق عليه‌السلام نقل كرده است كه پيغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله افراد را از غيبت كردن و گوش دادن به آن نهى فرمود:

نهى عن الغيبه و الاستماع اليها (42).

پيامبر گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

السامع للغيبه احد المغتابين (43).

گوش كننده غيبت يكى از دو نفرى است كه غيبت مى كند.

ما عمر مجلس بالغيبه الا خرب من الدين (44).

هيچ مجلسى با غيبت آباد نشد، مگر اين كه از نظر دينى خراب شد.

فنزهوا اءسماعكم من استماع الغيبه (45).

گوش هاى خود را از شنيدن غيبت پاك كنيد.

امام صادق عليه‌السلام نيز مى فرمايد:

الغيبه كفر و المستمع لها و الراضى بها مشرك (46).

غيبت، كفر، و شنونده و خشنود از آن، مشرك است.

كفر بر دو گونه است :

الف - كفر اعتقادى

ب - كفر عملى.

كفر اعتقادى عدم اعتقاد به اصول حقه است ؛ اما كفر عملى نديده گرفتن چيزى است كه از سوى خداوند مورد امر و نهى قرار مى گيرد؛ البته اگر كفر عملى ادامه يابد، چه بسا به كفر اعتقادى بينجامد؛ براى نمونه، تكليفى مانند نماز كه از اركان و پايه هاى دين ما است، اگر به صورت عمدى ترك شود، در ايمان انسان خلل وارد مى شود چنان كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

من ترك الصلوه متعمدا فقد كفر (47).

كسى كه نماز را به عمد ترك كند، كافر است.

غيبت، طبق فرموده امام صادق عليه‌السلام چنين است :

الغيبه اءن تقول فى اخيك ما ستره الله عليه (48).

غيبت آن است كه آن چه [= عيبى] را خداوند پنهان ساخته است، بازگويى.

از سويى، شنونده غيبت در آشكار شدن آن عيب همان اندازه نقش دارد كه گوينده غيبت دارد؛ زيرا اگر گوشى براى شنيدن غيبت نباشد، گوينده كارى از پيش نمى برد؛ بنابراين، هر دو مرتكب گناه شده اند.

عبدالله بن سنان روايت مى كند كه به امام صادق عليه‌السلام عرض ‍ كردم :

عوره المؤمن على المؤمن حرام ؟ قال : نعم قلت : يعنى سفلته ! قال : ليس ‍ حيث تذهب ! انما هو اذاعه سره (49).

آيا عورت مؤمن بر مؤمن حرام است ؟ فرمود: بله. گفتم : منظور از عورت همان معناى عورتين (50) است ؟ گفت : نه، آن گونه كه گمان كردى نيست. منظور از عورت نشر دادن سر او بود.

امام صادق عليه‌السلام از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله چنين نقل كرده است :

من اذاع الفاحشه كان كمبتدئها (51).

كسى كه عمل زشتى را نشر دهد، مثل كسى است كه آن كار را آغاز كرده است.

همچنين امام صادق عليه‌السلام فرمود:

من قال فى مؤمن ما راءته عيناه و سمعته اذناه فهو من الذين قال الله عزوجل ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشه فى الذين آمنوا لهم عذاب اليم (52).

كسى كه از مؤمنى، چيزى را كه با چشمش ديده يا با گوشش شنيده، به كسى ديگر بگويد، از كسانى است كه خداوند مى فرمايد: دوست دارند عمل زشتى در ميان كسانى كه ايمان آورده اند، نشر يابد و براى ايشان عذاب دردناكى است.

در غيبت، گوينده با گفتار، و شنونده با شنيدن خود، راز ديگرى را فاش ‍ مى كنند و منشاء نشر عمل زشت مى شوند؛ البته گوش كردن هر چيز دو حالت دارد:

1 - يا شنيدن (سماع) است ؛ بدين معنا كه چيزى ناخودآگاه به گوش كسى مى رسد، بدون اين كه او خواسته باشد به آن گوش فرادهد.

2 - يا گوش دادن (استماع) است ؛ يعنى شخص به طور كامل توجه كند و آن چه را مى شنود، به ذهن خود بسپارد.

نكته قابل توجه ديگر آن كه در مساءله غيبت، گوش ندادن به غيبت ديگران كافى نيست ؛ بلكه افزون بر گوش نكردن، مقابله با آن نيز لازم است.

فقيهان بر اين نظر اتفاق دارند كه نه تنها نبايد به غيبت گوش كرد، بلكه اگر كسى در جايى غيبت مى كند، بايد او را از اين كار بازداشت.

### رد غيبت

هر جا رفتار زشت و امر حرامى واقع شود، بر هر مسلمان واجب است از منكر نهى كند و اين مساءله به غيبت اختصاص ندارد؛ اما در اين افزون بر نهى از غيبت، رد آن و دفاع از غيبت شونده نيز لازم است.

در اين زمينه روايات متعددى وارد شده است كه از جمله به موارد ذيل اشاره مى شود:

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

من رد عن عرض اخيه بالغيب كان حقا على الله ان يعتقه من النار (53)

كسى كه (بدگويى) را از برادر مؤمنش در غياب او دور كند، سزاوار است خداوند او را از آتش برهاند.

در جايى ديگر حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله به سرزنش كسى كه به يارى غيبت شونده اقدام نكند، پرداخته، به اميرالمؤمنين على عليه‌السلام مى فرمايد:

يا على ! من من اغتيب عنده اخوه المسلم فاستطاع نصره فلم ينصره خذله الله فى الدنيا و الاخره (54)

اى على ! كسى كه پيش او از برادر مسلمانش غيبت شود و بتواند آن برادر مسلمان را يارى كند، ولى كمك نكند، خداوند او را در دنيا و آخرت خوار مى كند.

حضرت باقر عليه‌السلام نيز در تاءييد رد كننده غيبت، و سرزنش كسى كه غيبت او بشنود و رد نكند فرمود:

من اغتيب عنده اخوه المؤمن فنصره و اءعانه نصره الله و اعانه فى الدنيا و الاخره و من لم ينصره و لم يعنه و لم يدفع عنه و هو قدر على نصرته و عونه خفضه الله فى الدنيا و الاخره (55).

اگر پيش كسى، از برادر مؤمنش غيبت شود و او برادر مؤمنش را يارى كند، خداوند هم او را در دنيا و آخرت يارى كند مى كند؛ اما اگر بتواند كمك كند و آن غيبت را از برادرش برگرداند و اين كار را نكند، خداوند او را در دنيا و آخرت خوار مى كند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله پاداش رد غيبت را بزرگ شمرده است :

من رد عن اخيه غيبه سمعها فى مجلس رد الله عنه الف باب من الشر فى الدنيا و الاخره فان لم يرد عنه اعجبه كان عليه كوزر من اغتاب (56).

اگر كسى از برادر مؤمنش غيبتى شنيد و آن را رد كرد، خداوند هزار شرو بدى را از او بر مى گرداند و اگر آن غيبت را رد نكرد، بلكه تعجب هم كرد، گناهش مثل همان شخصى است كه غيبت مى كند.

بر اساس روايتى ديگر اگر در مجلسى، پشت سر برادر مؤمنى، غيبت شود، در حالى كه شخص بتواند آن را رد كند، ولى نكند، گناهش هفتاد بار بيش تر از غيبت كننده است (57).

همان گونه كه از روايات پيشين بر مى آيد، اگر در مقابل غيبت سكوت شود، ميدان براى غيبت كننده بازتر مى شود و رد نكردن آن به منزله تشويق شخص و امضاى عملى بر گفتار او است.

### چگونگى رد غيبت

رد غيبت و دفاع از كسى كه مورد غيبت قرار گرفته، بايد با نوع غيبت متناسب، و جامع و كامل باشد. اگر عيب نفسانى فردى بازگو شده، مانند آن كه گفته شده است : فلانى متكبر يا حسود است، پاسخ هم بايد با آن متناسب باشد؛ همانند آن كه به غيبت كننده گفته شود: تو چگونه از درون و باطن ديگرى آگاه شده اى ؟! انسان به صورت معمول از رذايل نفسانى خودش نيز غافل است و آگاه نيست، پس چگونه مى تواند به رذيله اى از رذيل درونى ديگرى پى ببرد!؟

ممكن است او در پاسخ به كردار ظاهرى كه گوياى صفات زشت درونى است، استناد كند؛ مانند آن كه بگويد: فلان كس بخيل است ؛ زيرا مال و ثروت دارد؛ ولى استفاده نمى كند. در جواب او بايد گفت : از كجا مى دانى كه او اين گونه است ؟ چه بسا او براى خودش استفاده نمى كند؛ اما به ديگران مى دهد.

اگر غيبت درباره بدن و جسم شخص باشد، در پاسخ مى توان گفت : عيب آن است كه نزد خداوند نقص به شمار رود. پروردگار عالم فقط نقص هاى روحى يا علمى را براى انسان عيب مى شمرد. چه بسا افرادى با نقص ‍ جسمانى پيش پروردگار محبوب ترين، و افرادى با وجود برخوردارى از سيما و اندامى مناسب، نزد خدا مبغوض ترين باشند.

گاه غيبت در زمينه امور دينى است كه البته درباره گناهان راه توجيه باز است و مى توان رفتارى به ظاهر نادرست را بر شكل درستى حمل كرد؛ چون ممكن است عملى دو چهره داشته باشد: يكى چهره گناه، و ديگرى چهره غير آن كه گناه شمرده نمى شود؛ ولى اگر راهى بارى توجيه وجود نداشته باشد و درباره عمل شخص، پشت سرش بدگويى كنند مى توان گفت كه هر مؤمنى [غير از پيشوايان معصوم عليه‌السلام] مى لغزد و ممكن است دستش به گناه آلوده شود؛ پس نمى توان بر او عيب گرفت ؛ چرا كه ممكن است توبه كند، و ديگران به دليل غيبت كردن از او، دچار معصيت شده و موفق به توبه نشوند؛ در نتيجه روز قيامت، او پاك باشد و ديگران آلوده باشند.

اگر موقعيتى پيش آيد كه شنونده غيبت به هيچ شكلى به رد آن قدرت نداشته باشد، بايد راه هاى ديگرى را پيش بگيرد؛ مانند آن كه بكوشد مسير سخن را منحرف يا به گونه اى حرف را عوض كند. اگر باز هم نتوانست جلو اين گناه را بگيرد، مجلس غيبت را ترك كند؛ اما اگر اين هم ممكن نبود، مانند آن كه در جايى زندانى بود و نمى توانست غيبت را رد كند يا از مجلس ‍ برخيزد، بايد در دل، ناخشنود، و از اين كار ناراضى باشد؛ چرا كه اگر كسى از غيبت ديگرى راضى باشد و از اين كه عيوب او بازگو شده خرسند شود، بدون آنكه خود در غيبت نقشى داشته باشد، گناه كار است.

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود:

الغيبه كفر و المستمع لها و الراضى بها مشرك (58).

غيبت كفر است و شنونده غيبت و راضى به آن مشركند.

### كفاره غيبت

توبه از گناهان واجب است و هر مسلمان بايد بى درنگ از گناه خود پشيمان شده، توبه كند و اگر موفق به توبه نشود و از دنيا برود، در صحنه قيامت با گناهان بسيار خود رو به رو خواهد شد و هيچ گريزگاهى نخواهد داشت.

انسانى كه غيبت مى كند، مرتكب گناهى بزرگ شده و بر او واجب است كه بلافاصله توبه كند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

من اغتاب اخاه المسلم بطل صومه و نقض وضوؤ ه فان مات و هو كذلك مات و هو مستحل لما حرم الله (59).

هر كسى از برادر مسلمانش غيبت كند، روزه اش باطل مى شود و وضويش از بين مى رود؛ پس اگر در اين حالت بميرد، در حالى مرده است كه حلال شمرنده حرام الاهى است.

استحلال و استغفار:

«استحلال» به اين معنا است كه شخص غيبت كننده، نزد كسى كه از او غيبت كرده است برود و از او حلاليت بطلبد، و «استغفار» يعنى كه شخص غيبت كننده پس از ارتكاب غيبت، از خداوند آمرزش ‍ بخواهد.

فقيهان درباره «استحلال و استغفار» از غيبت، احتمال هايى را مطرح كرده اند؛ از جمله اين كه اگر بر «استحلال» مفسده اى مترتب نباشد و دشمنى و كدورتى پديد نياورد يا آن را بيش تر نكند، بايد انجام شود؛ اما اگر موجب مفسده اى شود، فرد فقط باشد استغفار كند چه بسا اگر غيبت كننده به قصد طلب حلاليت، رفتار ناشايست خود را براى كسى كه از او غيبت كرده، باز گويد، بذر دشمنى و كينه را در دل او بكارد. به هر حال، از نظر فقهى احتياط آن است كه از شخص غيبت شده، استحلال كند تا توبه او مقبول افتد.

برخى فقيهان شرط قبولى توبه را استحلال مى دانند، بر اين اساس، شخص ‍ غيبت كننده بايد از كسى كه غيبتش را كرده، حلاليت بطلبد و تا آن شخص ‍ او را نبخشايد، آمرزيده نمى شود.

از پيامبر گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل شده است :

يا اباذر! اياك و الغيبه... و الغيبه لا تغفر حتى يغفرها صاحبها (60)

اى اباذر! از غيبت بپرهيز... غيبت آمرزيده نمى شود، مگر اين كه شخص ‍ غيبت شده آن را ببخشد.

و اما مصاحب الغيبه فيتوب فلا يتوب الله عليه حتى يكون صاحبه الذى يحله (61).

در بعضى روايات آمده است كه خداوند، مؤمنى را پس از توبه عذاب نمى كند، مگر دو كس را كه يكى از آن دو، غيبت است، و اين شايد درباره غيبت كننده اى باشد كه غيبت شونده از او نگذشته است.

در روايت ديگر، نه تنها قبولى توبه با عفو و حلاليت رابطه مستقيم دارد، بلكه قبولى اعمال نيك انسان نيز به حلال كردن كسى كه از او غيبت شده، وابسته است.

رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

من اغتاب مسلما او مسلمه، لم يقبل الله تعالى صلاته و لا صيامه و اربعين يوما و ليله الا ان يغفر له صاحبه (62).

كسى كه از مرد يا زن مسلمانى غيبت كند، خداوند نماز و روزه اش را تا چهل روز و شب نمى پذيرد، مگر اين كه فرد غيبت شده او را ببخشد.

اين روايت به آن معنا است كه عبادت هاى او سازندگى ندارد و در او نورانيتى پديد نمى آورد، نه آن كه تكليف نماز و روزه از گردن او ساقط شده باشد.

در روايت ديگرى عنوان شده است كه بايد براى شخص غيبت شونده، از درگاه خداوند آمرزش طلبيد؛ يعنى غيبت كننده در برابر غيبتى كه از او كرده، بايد برايش دعا كند.

از حضرت صادق عليه‌السلام نقل شده است :

سئل النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله : ما كفاره الاغتياب ؟ قال : تستغفر الله لمن اغتبته كلما ذكرته (63).

از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله پرسيده شد: كفاره غيبت چيست ؟ فرمود: اين كه هر گاه غيبت شده را به ياد آورى، برايش از خداوند آمرزش بخواهى.

من ظلم احدا ففاته فليستغفر الله كلما ذكره فانه كفاره له (64).

كسى كه حق ديگرى را به ستم پايمال كند، هر گاه او را به ياد مى آورد، از خداوند متعالى برايش آمرزش بطلبد. همانا اين، كفاره گناه او است.

كفاره غيبت از ديدگاه اخلاقى :

يكى از حقوق برادرى ايمانى اين است كه مؤمن، از خواهر يا برادر مؤمنش ‍ غيبت نكند و اگر غيبت كرد، حق آن ها را پايمال كرده است و در نتيجه حقى اخلاقى از سوى غيبت شونده بر عهده اش خواهد آمد.

در اين زمينه نيز رواياتى وجود دارد:

حضرت رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

حق المؤمن على المؤمن... و لا يغتابه (65).

حق مؤمن بر مؤمن [اين است كه] از او غيبت نكند.

رسول خدا عليه‌السلام فرمود:

للمؤمن على المؤمن سبعه حقوق واجبه من الله عزوجل... و ان يحرم غيبته (66).

براى هر مؤمن در برابر مؤمن ديگر، هفت حق واجب از سوى خداوند عزوجل وجود دارد... و يكى از آن ها حرمت غيبت از او است.

للمسلم على اخيه ثلاثون حقا براءه منها الا بالاداء او العفو... ان احدكم ليدع من حقوق اخيه شيئا فيطالبه به يوم القيامه فيقضى له و عليه (67).

مسلمان بر گردن برادرش سى حق دارد كه هيچ رهايى از آن ها نيست، مگر آن كه صاحب حق او را ببخشايد. همانا هر يك از شما كه چيزى از حقوق برادرش را ناديده بگيرد، آن برادر و روز قيامت از او خواهد طلبيد؛ پس به ضرر او و به سود آن برادر حكم مى شود.

حق مؤمن اين است كه از او غيبت نشود؛ پس اگر حق او از بين برود، يا بايد حقش ادا شود يا عفو كند.

نكته اخلاقى در مساءله درخواست حلاليت از غيبت شده، اين است كه وقتى انسان از برادر خود غيبت مى كند، نفسش سركش مى شود و ديگرى را كوچك مى شمرد و درخواست گذشت، خود نوعى تحقير نفس است و عذرخواهى، به نوعى جلو شرارت هاى نفس را مى گيرد يا آن را سركوب مى كند.

با توجه به روايات پيش گفته، دانشمندان علم اخلاق معتقدند كه به لحاظ حقوق اخلاقى، اگر شخصى از كسى كه با او رابطه ايمانى دارد، غيبت كرد، در صورت دسترس داشتن به او به وجود نيامدن دشمنى و كينه و هر گونه مفسده ديگر، شايسته است درخواست گذشت كند تا برايش جنبه سازندگى و سركوب نفس داشته باشد؛ ولى اگر غيبت شده در دسترس ‍ نيست يا بر بازگفتن آن مفسده اى مترتب است، بهتر است از درگاه خداوند آمرزش بطلبد، و اگر او را در عبادت هايش شريك كند، براى جبران گناهش، اثر بيش ترى دارد.

طلب آمرزش، براى انسان، نيكى به همراه دارد و از سركشى نفس او جلوگيرى مى كند.

### موارد جواز غيبت

در اين قسمت، سخن از موارد جواز غيبت است. مواردى كه غيبت در آن ها حرام و ممنوع نيست، عبارتند از:

الف - متجاهر به فسق :

متجاهر به فسق كسى است كه آشكارا گناه مى كند و از ارتكاب گناه پيش ‍ چشم مردم باكى ندارد.

فقيهان درباره باز گفتن عيب شخصى كه آشكارا گناه مى كند، دو نظر دارند: گروهى مى گويند: اين عمل غيبت است ؛ ولى حرام نيست و گروه ديگر مى گويند: اين عمل نه غيبت است و نه حرام.

براى تشخيص فرد متجاهر به فسق، بايد به چند نكته دقت شود:

1 - شناخت تفاوت «متجاهر به گناه» و «مصر بر گناه»: متجاهر به گناه - همان طور كه گفته شد - كسى است كه گناهى را آشكارا انجام مى دهد و باكى از ديدن مردم ندارد؛ ولى در اين تعريف، تعداد مرتبه هايى كه گناهى را انجام مى دهد، مطرح نيست ؛ يعنى ممكن است شخص متجاهر به گناه، اصرارى بر تكرار گناه نداشته باشد و مرتب آن را انجام ندهد؛ در حالى كه مصر بر گناه به كسى گفته مى شود كه گناهى را پياپى انجام دهد، و ديگر فرقى نيست ميان آن كه آشكارا گناه كند يا پنهانى ؛ پس مصر بر گناه، ممكن است متجاهر به گناه نباشد، و متجاهر به گناه ممكن است مصر بر آن نباشد. از سويى ممكن است فردى، هم متجاهر به گناه باشد و هم مصر بر آن ؛ يعنى گناهى را بى باكانه و آشكارا مرتب انجام دهد.

بايد دقت داشت كه مورد جواز غيبت، تجاهر به گناه است، نه اصرار بر آن ؛ پس غيبت از كسى كه پياپى، اما پنهانى گناهى را انجام مى دهد، و نمى خواهد ديگران از گناه او آگاه شوند، جايز نيست.

2 - منظور از همگان در تعريف متجاهر (كسى كه پيش روى همگان، آشكارا گناه مى كند)، همه اهالى منطقه اى كه فرد در آن زندگى مى كند. نيست ؛ زيرا بر فرض، اگر فردى در شهرى بزرگ با جمعيتى بسيار، گناهى انجام دهد، طبيعى است كه رفتار او پيش روى بسيارى از آن ها قرار نمى گيرد؛ پس منظور از «تجاهر به گناه نزد همگان»، آن است كه ابايى از انجام گناه نزد همگان نداشته باشد؛ اگر چه گناه او را همه نبينند.

3 - تجاهر به گناه فقط به مرزهاى بى باكى شخص در ارتكاب گناه محدود مى شود. گاه بى باكى شخصى در ارتكاب گناه، همگان را در بر مى گيرد و گاه به گروه خاصى محدود است ؛ بنابراين اگر فردى در حضور دوستان صميمى خود مرتكب گناه مى شود، ولى حاضر نيست آن را نزد ديگران انجام دهد، فقط نزد دوستانش متجاهر است و چون نزد ديگران تجاهر به گناه نيست، نمى توان از او غيبت كرد.

اگر شخصى در شهرى متجاهر به گناهى، ولى در شهرى ديگر چنين نباشد، غيبت از او در شهرى كه تجاهر نمى كند، جايز نيست. به عبارت ديگر، تجاهر به گناه قابل مرزبندى است.

4 - متجاهر به گناه كسى است كه از نظر شرعى براى رفتارش توجيه درستى نداشته باشد؛ به اين معنا كه گناه بودن آن عمل نزد او و همگان مسلم باشد و با اين حال آن را آشكارا انجام دهد؛ امام در صورتى كه حقيقت رفتارى از نظر شخص غيبت كننده گناه باشد، ولى انجام دهنده عمل (كسى كه از او غيبت مى شود) براى آن توجيه شرعى درستى داشته باشد، آن فرد متجاهر به فسق شمرده نمى شود و غيبت از او نيز جايز نيست، چه رسد به اين كه غيبت كننده، وجود توجيه صحيحى براى آن عمل را محتمل بداند.

5 - تجاهر به گناه سبب جواز غيبت از همان گناه است ؛ بنابراين اگر كسى متجاهر به گناهى است، در غياب او، فقط مى توان همان گناه را باز گفت، متجاهر بودن شخص به گناه خاص، مجوزى براى بيان عيوب و نقايص او نيست.

پيامبر گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

لا غيبه لثلاثه : سلطان جائر و فاسق معلن و صاحب بدعه (68).

غيبت درباره سه گروه اشكال ندارد: اول پادشاه ستمگر، دوم فاسقى كه آشكارا گناه مى كند و سوم بدعت گذار.

لا غيبه لفاسق (69).

غيبت درباره غاسق، غيبت شمرده نمى شود.

اربعه ليس غيبتهم غيبه الفاسق المعلن بفسقه... (70).

غيبت چهار دسته حرام نيست : اول گناه كارى كه گناهش را آشكارا انجام دهد...

اميرالمؤمنين على عليه‌السلام نيز فرمود:

الفاسق لا غيبه له (71).

غيبت درباره كسى كه فاسق است، اشكال ندارد.

در زمينه بعد اخلاقى تجاهر به گناه، دو نكته قابل ذكر است :

نكته نخست : غيبت كردن از زن و مرد با ايمان حرام است و درباره غير مؤمن اشكال ندارد؛ چرا كه مؤمن نزد خداوند محترم است و حريم از نزد بندگان خدا نيز بايد پاس داشته شود؛ پس اگر عيوب و نقايصش را آشكار كنند، حرمتش را را پايمال كرده اند كه اين عمل حرام بوده، خدا را به خشم مى آورد؛ ولى اگر خود مؤمن حرمت خويش را پاس نداشت و بى باكانه گناه كرد، حرمتش را به دست خويش پايمال كرده و حريم خويش را شكسته است. حضرت صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

اذا جاهر الفاسق بفسقه فلا حرمه له و لا غيبه (72)

اگر انسان گناهش را آشكارا انجام دهد [= درباره آن بى باك باشد]، احترام ندارد و غيبتش بدون اشكال است.

حضرت باقر عليه‌السلام هم مى فرمايد:

ثلاثه ليس لهم حرمه : صاحب هوى مبتدع و الامام الجائر و الفاسق المعلن بالفسق (73).

سه دسته احترام ندارند: كسى كه در پيروى خواهش هاى نفسانى خود در دين خدا بدعت گذارد، و حاكم ستمگر، و فاسق متجاهر به فسق.

نكته دوم : در فرهنگ مكتب هاى الاهى پرده دارى و پرده پوشى مساءله مهمى است و براى جامعه بشرى، محورى اساسى به شمار مى رود؛ در حالى كه غيبت، پرده درى است، و با پرده دارى متناقض و با آن به شدت ناسازگار است و كسى كه آشكارا پرده درى مى كند و بى باكانه خود را به گناه مى آلايد، ديگر باز گفتن گناه او، پرده درى از او نيست.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

من القى جلباب الحياء فلا غيبه له (74).

كسى كه پرده حيا را دور افكنده است، غيبت درباره اش معنا ندارد.

پرده دارى براى كسى كه از گناه كردن باكى ندارد، بى مفهوم است ؛ چه رسد به كسى كه از عمل ناشايست خود خشنود مى شود و به آن افتخار هم مى كند. چه ناپسند است كه انسان، با غرور و افتخار گناهش را وصف كند.

ب - ستمگر:

مورد دوم از موارد جواز غيبت آن جا است كه در غياب ستمگر، ستم او را باز گويند كه اين عمل غيبت نبوده و حرام نيست.

خداوند متعالى مى فرمايد:

لا يحب الله الجهر باسوء من القول الا من ظلم و كان الله سميعا عليما (75).

خداوند دوست ندارد كسى با سخنان خود، بدى ها [ى ديگران] را اظهار كند، مگر آن كس كه مورد ستم واقع شده باشد. خداوند شنوا و دانا است.

شايان ذكر است كه در اين مورد، ميان ظالم متجاهر به ظلم با غير متجاهر فرقى نيست ؛ يعنى چه از بازگو شدن ظلمش باك داشته باشد و چه نداشته باشد، اين عمل غيبت به شمار نمى آيد و لزومى ندارد كه شنونده از مطلبى كه پشت سر ظالم مطرح مى شود، آگاهى قبلى داشته باشد؛ به اين معنا كه اگر چيزى هم در اين باره نداند، باز هم به جواز اين غيبت خللى وارد نمى شود.

براى جواز غيبت از ستمگر شرايطى وجود دارد كه عبارتند از:

1 - نيت و قصد مظلوم از غيبت كردن درباره ظالم، دفع يا رفع ظلم او باشد؛ پس اگر مظلوم فقط قصد تنقيص يا تحقير ظالم را داشته باشد و بخواهد آبروى او را بريزد، غيبتش جايز نخواهد بود؛ البته اين شرط درونى است و به قصد و نيت غيبت كننده برمى گردد.

2 - شرط دوم درباره گفتار مظلوم است. مظلوم فقط اجازه دارد درباره ستمى كه در حق او شده است سخن بگويد و اگر در غياب ظالم، عيب هاى ديگر او را كه با ظلمش ارتباطى ندارد، بيان كند، گفتار او غيبت به شمار رفته، حرام است.

3 - شرط سوم درباره شنونده غيبت است. مظلوم فقط حق دارد نزد كسى از ستمگر غيبت كند كه هم توان كمك كردن به او و هم اميد به يارى و حمايت او داشته باشد.

چه بسيار كسانى كه توان كمك و يارى به ستمديده را دارند، ولى در اين باره اقدامى نمى كنند و حتى نمى توان به كمك آن ها اميد داشت كه در اين صورت، غيبت كردن از ظالم نزد ايشان، جايز نخواهد بود.

نكته ديگر درباره اين نوع غيبت آن است كه اگر ظالمى به كسى ظلم كرده باشد، آيا جايز است شخص ثالثى، ظلم او را نقل كند؟ در پاسخ بايد گفت : خير، فقط خود مظلوم مى تواند با بيان ستمى كه در حق او شده است، از خويش دفاع كند.

نكته ديگر اين كه آيا بيان ظلم به دادگاه اختصاص دارد و فقط در محضر قاضى بايد عنوان شود؟ در پاسخ به اين پرسش نيز بايد گفت : خير، هر گاه جان، مال و آبروى انسان تهديد شود و خودش به تنهايى نتواند از خويش ‍ دفاع كند و به كمك نياز داشته باشد، جايز است از طريق ستم به ديگران، از خود دفاع كند.

خداوند متعالى در قرآن كريم مى فرمايد:

والذين اذا اصابهم البغى هم ينتصرون... و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئك ما عليهم من سبيل (76).

و كسانى كه هرگاه ستمى به آن ها رسد، يارى مى طلبد... و كسى كه پس از مظلوم شدن يارى طلبد، ايرادى بر ايشان نيست.

ج - بدعت گذار:

مورد سوم از موارد جواز غيبت آن است كه بدعت شخص بدعت گذار را در غيابش، بازگويند تا مردم از راه نادرست او مصون بمانند. بدعت گذار كسى است كه با نام دين، چيزى را كه از دين نيست پايه مى گذارد و مردم را با اين كار منحرف مى كند. بدعت گاه در اصلى از اصول اعتقادى گذاشته مى شود و گاه در فرعى از احكام دين.

صاحبان فرقه هاى گوناگون مذهبى كه عقايدى انحرافى دارند، از جمله بدعت گذاران به شمار مى روند و غيبت از ايشان جايز است ؛ البته توجه به اين نكته لازم است كه چون غيبت از بدعت گذار براى جلوگيرى از ايجاد انحراف به وسيله او است، اگر شخصى داراى عقايد انحرافى باشد، ولى قصد اشاعه و آموزش آن ها را نداشته باشد، و ترسى از منحرف كردن او در ميان نباشد، غيبت از او جايز نخواهد بود.

سه كس را شنيدم كه غيبت روا است وزين در گذشتى چهارم خطا است

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يكى پادشاهى ملامت پسند  |  | كزو بر دل خلق بينى گزند  |
| حلال است از او نقل كردن خبر  |  | مگر خلق باشند از او بر حذر  |
| دوم پرده بر بى حيايى مكن  |  | كه خود مى درد پرده بر خويشتن  |
| زحوضش مدار اى برادر نگاه  |  | كه او مى درافتد به گردن به چاه  |
| سوم كژ ترازوى ناراست خوى  |  | زفعل بدش هر چه دانى بگوى (77)  |

### موارد مشتبه با موارد جواز غيبت

گاه انسان به اشتباه غيبت كردن خود را از موارد جواز غيبت مى پندارد، در حالى كه اين گونه نبوده، رفتار او حرام است كه از آن جمله مى توان به موارد ذيل اشاره كرد:

1 - رضايت كسى كه درباره او غيبت مى شود:

رضايت يا عدم رضايت انسان از اين كه عيوب او گفته شود، هيچ نقشى در اصل غيبت نداشته، حرمت و گناه غيبت را برطرف نمى كند. راضى بودن كسى كه از او غيبت مى شود، موجب جواز غيبت نمى شود.

بايد توجه داشت كه رضايت انسان در بازگو شدن عيوبش، با تجاهر به گناه متفاوت است ؛ زيرا ممكن است آن شخص با غيبت كننده رابطه شخصى يا حتى عاطفى داشته باشد؛ ولى حاضر نباشد آن عمل را پيش هر كسى انجام دهد كه در اين صورت در انجام گناه بى باك نيست ؛ پس تعريف متجاهر به فسق، شامل او نمى شود و غيبت از او حرام است.

2 - آگاهى قبلى شنونده غيبت از عيب كسى كه از او غيبت شده :

اگر غيبت كننده، عيب و نقص فردى را نزد كسى كه از آن آگاه است بيان كند، اين رفتار، غيبت به شمار رفته، حرام است. آگاهى شنونده غيبت از عيب كسى كه از او غيبت مى شود، موجب جواز غيبت او نيست ؛ زيرا مقصود از دانستن و آشكار بودنى كه حرمت غيبت را برطرف مى كند، دانستن شخصى نيست ؛ بلكه منظور، معروف بودن و اشتهار عرفى است ؛ به اين معنا كه اگر كسى عيب و نقصى داشته و اين عيب نزد همگان معروف باشد، آن گاه بيان عيب او غيبت به شمار نمى رود؛ زيرا عيب او شهرت عرفى دارد؛ البته منظور از شهرت عرفى اين نيست كه همه مردم بدون استثناء از عيب او آگاه باشند؛ بنابراين، غيبت فقط در مورد نقصى كه معروف است، اشكال ندارد؛ به شرط اين كه شنوده، آن نقص را بداند؛ ولى اگر نداند، اين هم حرام خواهد بود.

### امورى كه به موارد جواز غيبت ملحق مى شوند

موارد ديگرى هم وجود دارند كه غيبت در آن ها جايز است. اين موارد از موارد استثنا شده غيبت در روايات نيستند و جواز آن ها از برخى ضوابط كلى فقهى به دست مى آيد:

1 - نصيحت مستشير (78)

در مواردى كه باز نگفتن عيب و نقص كسى مايه گرفتارى و دردسر مؤمن ديگرى شود و مفسده بزرگى به بار مى آورد، بحث تزاحم اهم و مهم پيش ‍ مى آيد به اين معنا كه انسان ميان امرى مهم و امرى مهم تر قرار مى گيرد كه به حكم عقل، بايد مهم تر را مقدم بدارد.

در چنين حالى، گاه مصلحت گفتن عيب، از مفسده نگفتن آن بيش تر است كه در اين صورت، غيبت جايز مى شود؛ همانند بيان عيب هاى كسى كه به خواستگارى دختر مؤمنى رفته است. در اين جا اگر از فردى كه به طور كامل از وضعيت خواستگار آگاه است، تحقيق، و از او درخواست مشورت كند، غيبت از خواستگار جايز مى شود؛ زيرا در اين جا مساءله نصيحت كسى كه خواهان مشورت است، پيش مى آيد.

نصيحت به معناى خيرخواهى است و فرد غيبت كننده هم در واقع خير شخص مستشير را مى خواهد؛ يعنى اگر خواستگار، انسان منحرف و منحطى باشد يا عيب هاى جسمى و روحى داشته باشد، نبايد سبب اعتقاد به اين كه بيان عيوب افراد، غيبت به شمار مى آيد، دختر مؤمنى را دچار مفسده اى بزرگ كند؛ البته در اين مورد، جواز غيبت فقط به طلب مشورت نيست ؛ يعنى اين گونه نيست كه فقط وقتى از او بپرسند و مشورت بخواهند، گفتن جايز باشد؛ بلكه بدون درخواست مشورت هم مى تواند خود عيوب را بگويد؛ زيرا وقتى انسان مى بيند برادر يا خواهر مؤمنى دچار گرفتارى بزرگى مى شود و او بر دفع اين گرفتارى توانا است، و يگانه راه هم غيبت كردن است، با وجود حكم عقل در مساءله «تزاحم اهم و مهم»، بايد به اهميت گفتن در مقايسه با نگفتن دقت كند به اين معنا كه اگر راه جلوگيرى از اين مفسده به بيان عيب و نقص شخص منحصر باشد مى تواند از آن راه استفاده كند.

درباره مسائل ديگر فقهى هم عناوين ثانويه وجود دارد؛ همانند مساءله خوردن آشاميدنى ها و خوردنى هاى حرام كه اگر كسى چيزى براى خوردن نداشته باشد و احتمال اين باشد كه از گرسنگى بميرد، جايز است به مقدار ضرورت از خوردنى هاى حرام استفاده كند.

درباره تشخيص اهميت گفتن عيوب بر نگفتن آن ها، به صورت معمول، تشخيص شارع ملاك است و بايد در اين زمينه به فقيهان رجوع شود؛ اما مهم تر از هر چيز اين است كه انسان خودش را از نظر درونى بسنجد و ببيند منشاء درونى غيبتش چيست. آيا به واقع براى دين دل مى سوزاند و يا از خواهش هاى نفسانى خويش پيروى مى كند و چون موقعيتى به دست آورده، عيب و نقص هاى ديگرى را كه مدت ها در دل نگه داشته است، باز مى گويد. در اين صورت، او عقده دل خويش را باز كرده است و نيتش كسب رضاى خدا نيست ؛ پس اگر در مواردى، غيبت جايز هم باشد، باز انسان بايد به درون خود مراجعه و خود را مقيد كند تا اسير هواهاى نفسانى نشود و اعمال، گفتار و اهدافش فقط در جهت كسب رضاى الاهى باشد.

2 - رفع و دفع منكر:

اگر فقط با غيبت بتوان گناه يا منكر مهمى را دفع كرد، بايد اين كار را انجام داد؛ براى نمونه كسانى كه در دين بدعت مى گذارند، اگر يگانه راه جلوگيرى از عمل ايشان كه باعث منحرف شدن افراد از مسير درست دين مى شود، بيان نقايص و عيوب مربوط به رفتار ناشايست آن ها باشد، بايد گفته شود.

3 - گواهى دادن نزد قاضى :

اگر شخص براى دفع مفسده يا منكرى، نقايص ديگرى را نزد قاضى گواهى كند، كار حرامى انجام نداده است، و اگر قاضى هم شهادت بطلبد، هيچ اشكال شرعى بر طلب او وجود نخواهد داشت البته روشن است كه مقصود از نقايص، آن دسته از نقيصه هايى است كه به آن منكر مربوط بوده، در دفع آن مؤ ثر باشد.

4 - آگاهى دادن :

اگر انسان در غياب كسى در نفى كمال او سخنى بر زبان آورد، ولى قصد تنقيص او را نداشته باشد، اين عمل او غيبت شمرده نمى شود؛ همانند نفى مهارت يك پزشك يا ضعيف بودن قدرت علمى يك مجتهد كه در اين حالت ها غيبت جايز است

## (4) ريشه هاى درونى غيبت

در اين بخش به بررسى ريشه هاى درونى و امورى كه سر منشاء غيبت هستند، پرداخته مى شود. اين امور عبارتند از:

1 - فرو نشاندن خشم

براى فردى كه از برادر مؤمنش خشمگين مى شود و آتش غضب در درونش ‍ شراره مى كشد، امكان پديد آمدن دو حالت وجود دارد: نخست آن كه پشت سرش عيوب او را بر شمرد و از اين راه خشم خود را فرو نشاند و ديگر اين كه خشم خود را به صورت خشم و كينه و عقده فرو نشاند؛ ولى ريشه كن نكرده، هر جا مناسبتى پيش آيد، عيوبش را به طور مستمر عنوان كند كه هر دو حالت از رذايل است.

2 - همراهى با همنشينان و دوستان

گاه انسان براى گرم كردن مجلس دوستانه و به گمان عقب نماندن از ديگران، زبان به غيبت مى گشايد؛ مثل آن كه در مجلسى دوستانه، يكى از دوستان غيبت مى كند و در اين بين، فردى كه قصد غيبت نداشته، از ترس ‍ اين كه مبادا جمع او را نپذيرد، بحث را پى مى گيرد و زبان خود را به غيبت مى آلايد.

3 - خنثا كردن اثر

گاهى شخص براى پيشگيرى يا خنثا كردن اثر حرفى كه درباره او زده شده است، به غيبت آلوده مى شود.

هر گاه انسان براى خنثا كردن اثر سخن كسى كه مى خواهد آبروى او را ببرد، يا بر ضد او شهادتى بدهد، پيش دستى كرده، نقايص و عيوب او را غيابش ‍ عنوان كند، حتى اگر آن عيوب درست هم باشد، اين فرد غيبت كرده است و اگر براى نفوذ كلامش به دروغ نيز توسل جويد، به افتراء نيز دچار شده است.

روشن است كه اين مساءله نيز به كوچكى نفس انسان يا به ترس او باز مى گردد.

4 - توجيه يا رفع اتهام

گاه فرد، عمل زشتى انجام داده يا به آن متهم شده است و براى توجيه يا رفع اتهام، از برادر مؤمن خود غيبت مى كند و او را به شركت در اين عمل زشت متهم مى سازد يا حتى ارتكاب را فقط به او نسبت مى دهد؛ به اين ترتيب، عيبى ديگر بر عيب هاى خود مى افزايد كه اين هم در ضعف نفس ‍ انسان ريشه دارد.

5 - كبر

گاهى شخص براى اين كه فضيلت خود را در مساءله اى اثبات كند، عيب برادر ايمانى اش را ذكر مى كند.

او نقص هاى شخص ديگرى را مى گويد تا به صورت غير مستقيم برترى خود را به رخ بكشد. اين فرد به رذيله نفسانى كبر يا خود بزرگ بينى دچار است.

6 - حسد

كسى كه به بيمارى نفسانى حسد مبتلا است، از ستايش برادر مؤمنش ‍ ناراحت مى شود، به همين دليل عيوب او را منتشر مى كند.

بى هنران هنرمند را نتوانند كه بينند همچنان كه سگان بازارى، سگ صيد را. مشغله بر آرند و پيش آمدن نيارند؛ يعنى سفله چون به هنر با كسى بر نيايد به خبثش در پوستين افتد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كند هر آينه غيبت، حسود كوته دست  |  | كه در مقابله گنگش بود زبان مقال(79)  |

7 - مزاح و شوخى

گاهى غيبت جنبه شهوانى و لهوى دارد؛ مانند آن كه شخصى در جمع دوستان، براى شوخى و خنده، نقايص برادر يا خواهر ايمانى خود را يادآور مى شود. اين از جمله رفتارهاى ناپسندى است كه در نيروى درونى شهودت ريشه دارد و در باب شوخى و مزاح مورد گفت وگو است.

8 - تمسخر

گاه انسان براى استهزاى ديگرى به غيبت كردن او پرداخته، عيب هايش را فاش مى سازد.

9 - دلسوزى بدون توجه

شخص غيبت كننده هنوز به آداب الاهى مؤ دب نشده است ؛ او دوست دارد در راه خدا قرار گيرد؛ ولى مسير آن را نمى داند و به بيراهه مى رود.

او با ديدن عيب مؤمنى، از روى دلسوزى به باز گفتن آن مى پردازد؛ مانند آن كه فردى خطاى برادر مؤمنش را ديده يا متوجه نقصى در او، در بعد دينى يا ابعاد ديگر شده است و از روى دلسوزى، بى اختيار پشت سرش عيب هاى او را بر مى شمرد. دلسوزى و ناراحتى او واقعى است و چه بسا اگر آن عيب را فاش نمى ساخت، پاداشى هم نصيب او مى شد؛ ولى چون طرف صحبتش را معرفى كرده، ثوابش به عقاب تبديل مى شود؛ بنابراين در رحمت و شفقت و مهربانى هم بايد معيار شرعى در نظر گرفته شود تا رحمت شخص مايه عذاب او نشود.

10 - خشم در راه حق

گاه انسان در برابر رفتار زشتى كه از ديگرى مشاهده مى كند، چنان خشمگين مى شود كه ضمن اظهار نفرت از آن رفتار زشت، نام فرد انجام دهنده را نيز مى آورد كه در اين جا هم او به غيبت دچار شده است ؛ زيرا مى توانست بدون بردن نام فرد، فقط تنفر خويش را از آن رفتار زشت اظهار كند. اين خشم ستوده و پسنديده است، ولى غيبت نكوهيده و ناپسند است.

حضرت صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

اصل الغيبه يتنوع بعشره انواع : شفاء غيظ و مساعده قوم و تهمه و تصديق خبر بلاكشفه و سوءظن و حسد و سخريه و تعجب و تبرم و تزين (80).

با اين تفاسير به خوبى روشن مى شود كه براى ايمن ماندن از عذاب الهى بايد از زبان به خوبى مراقبت كرد، همان گونه كه امام صادق عليه‌السلام در ادامه سخن مى فرمايد:

فان اردت السلامة فاذكر الخالق لا المخلوق، فيصير لك مكان الغيبة عبرة و مكان الاثم ثوابا (81).

اگر مى خواهى سالم بمانى، خدا را ياد كن، نه خلق خدا را. آن وقت به جاى اين كه غيبت كنى، عبرت مى گيرى و به جاى گناه، ثواب مى كنى.

## (5) پيامدهاى زشت غيبت

غيبت پيامدهاى زشت و آزار دهنده اى براى غيبت شونده و غيبت كننده به بار خواهد آورد كه آن ها را به دو دسته دنيايى و آخرتى تقسيم كرده اند.

### الف - پيامدهاى زشت غيبت در دنيا

1 - ريختن آبرو و شكستن حريم :

غيبت كننده با رفتار ناروايش آبروى ديگران را به خطر مى اندازد؛ از اين رو خداوند هم آبروى او را در معرض خطر قرار مى دهد و او را در اين دنيا رسوا مى كند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

لا تغتب فتغتب و لا تحفر لاخيك حفرة فتقع فيها (82).

غيبت نكن كه مورد غيبت واقع مى شوى و براى برادرت گودالى نكن كه خود در آن خواهى افتاد.

روايت به اين معنا است كه اگر از كسى غيبت كنند، از آن ها نيز غيبت خواهند كرد؛ چون وقتى غيبت كننده عيب و نقص ديگران را آشكار سازد، ديگران نيز در صدد رسوا كردن او بر خواهند آمد.

رسول گرامى اسلام، حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

يا معشر من اسلم بلسانه و لم يخلص الايمان الى قلبه لا تذموا المسلمين و لا تتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته و من تتبع الله تعالى عورته يفضحه فى بيته (83).

اى كسانى كه به زبان اسلام آورده ايد و ايمان در دل هاى شما خالص و بى شائبه نشده است ! مسلمانان را سرزنش، و اسرار آن ها را دنبال نكنيد. همانا كسى كه عيب هاى مردم را بجويد، خداوند عيب هاى او را دنبال مى كند، و هر كس خدا دنبال اسرار و عيوبش باشد، او را در خانه خودش رسوا مى كند.

2 - ايجاد دشمنى :

از آن جا كه غيبت، آبروى مؤمنى را مى ريزد، او را دشمن غيبت كننده مى كند. همچنين دوستان كسى كه از غيبت شده، به غيبت كننده به ديده دشمنى مى نگرند؛ هر چند ديدشان درباره كسى كه نقصش بيان شده است نيز عوض شود؛ پس غيبت كننده، هم خشم پروردگار و هم خشم بندگان او را بر مى انگيزد.

امير مؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

اياك و الغيبه فانها تمقتك الى الله و الناس و تحبط اجرگ (84).

از غيبت بپرهيز؛ چون موجب مى شود مورد خشم و دشمنى خدا و مردم قرارگيرى و پاداشت نابود شود.

3 - سلب اعتماد:

اگر انسان عيب برادر مؤمنش را بگويد، اعتماد ديگران را از او، و حتى از خودش سلب مى كند؛ زيرا ديگران به اين باور مى رسند كه او شخص ‍ مطمئنى نيست و اسرار اشخاص را فاش مى سازد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر آن كو برد نام مردم به عار  |  | تو خير خود از وى توقع مدار  |
| كه اندر قفاى تو گويد همان  |  | كه پيش تو گفت از پس مردمان (85)  |

اگر حس اعتماد در افراد افزايش يابد، جامعه منسجم و يكپارچه مى شود؛ در حالى كه اگر غيبت در جامعه رشد كند، انسجام جامعه در معرض خطر قرار مى گيرد.

4 - تبليغ زشتى ها:

از آن جا كه غيبت، بيان عيب و نقص شخص يا باز گفتن كار زشت او در غياب او است، با اين رفتار، زشتى آن عمل ناپسند از بين مى رود؛ چنان كه اگر شنونده، در مقابل غيبت كننده سكوت اختيار كرده، عكس العملى نشان ندهد، باعث مى شود او در انجام اين كار جسارت و جراءت بيش ترى يابد و زشتى غيبت را درك نكند، همچنين، زشتى و قبحى كه عمل بازگو شده، پيش از غيبت، نزد شنونده داشته است، شكسته يا دست كم ضعيف مى شود.

حضرت صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

من قال فى مؤمن ما راءته عيناه و سمعته اذناه فهو من الذين قال الله عزوجل ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشه فى الذين آمنوا لهم عذاب اليم (86).

هر كس درباره مؤمنى، آن چه [از عيب و نقص او را] كه با چشم ديده يا با گوش شنيده است باز گويد، از كسانى است كه خداوند عزوجل درباره آنان مى فرمايد: همانا كسانى كه دوست دارند زشتى ها در بين كسانى كه ايمان آورده اند، منتشر شود، براى ايشان عذابى دردناك است ؛

پس غيبت با پيامدهاى زشتى چون سلب اعتماد و ايجاد دشمنى و كينه و ريختن آبرو، سلامت جامعه انسانى را در معرض خطر قرار داده، به نابودى مى كشاند.

### ب - پيامدهاى آخرتى و معنوى غيبت

1 - نابود كننده دين :

غيبت موجب نابودى است.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله درباره غيبت مى فرمايد:

الغيبه اسرع فى دين الرجل المسلم من الا كله فى جوفه (87).

اثر غيبت در دين شخص مسلمان سريع تر از بيمارى خورده (88) است كه وارد بدن مى شود؛

2 - مانع پذيرش اعمال نيك :

غيبت باعث مى شود عمل و رفتار شايسته انسان تا چهل روز مورد پذيرش ‍ در گاه احديت قرار نگيرد. در روايات مكرر اشاره شده كه وضو، نماز و روزه شخص غيبت كننده باطل است ؛ البته مقصود از باطل بودن در اين جا، بطلان فقهى نيست، به اين معنا كه عبادت فرد، انجام نشده است و به دليل انجام ندادن فريضه، مورد توبيخ قرار گيرد؛ بلكه منظور، خالى بودن اين رفتار از اثرى است كه اعمال صالح و رفتار شايسته بايد روى فرد بگذارد. اعمال صالح، سازنده سعادت و بهشت و بازدارنده از دوزخ و عذاب الهى هستند؛ اما در صورتى كه بر روح انسان اثر نگذارند، مانع رفتن او به جهنم نمى شوند به اين معنا كه از ارتكاب گناهان جلوگيرى نخواهند كرد و سازنده روح انسان نخواهند بود.

رسول گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

من اغتاب مسلما او مسلمه لم يقبل الله تعالى صلاته و لا صيامه اربعين يوما و ليله الا ان يغفر له صاحبه (89).

هر كس از مرد يا زن مسلمانى غيبت كند خداوند متعال نماز و روزه او را تا چهل شبانه روز نمى پذيرد مگر آنكه شخص غيبت شده، از آن فرد بگذرد.

من اءغتاب مسلما فى شهر رمضان لم يؤ جر على صيامه (90).

كسى كه در ماه رمضان از مسلمانى غيبت كند، پاداشى براى روزه اش به او داده نمى شود.

در روايت آمده است كه روزى حضرت رسول دستور داد مسلمانان روزه بگيرند و بدون اجازه او افطار نكنند. هنگام مغرب، همه براى افطار كردن از حضرت اجازه گرفتند. شخصى خدمت پيامبر آمد و عرض كرد: اى رسول خدا! دو تا از دختران من روزه گرفته اند، براى افطار كردن آنها اجازه بفرماييد. حضرت پاسخ نداد. براى بار دوم درخواستش را تكرار كرد، باز هم از پيامبر چيزى نشنيد. بار سوم حضرت فرمود: آنها روزه نبودند. چگونه روزه بوده كسى كه در اين روز گوشت هاى مردم را خورده است. به آن ها بگو اگر روزه بوده اند، قى (91) كنند. آن ها شروع به قى كردند و از دهانشان لخته هاى گوشت بيرون آمد؛ پس آن مرد نزد پيامبر بازگشت و ماجرا را گفت. پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: سوگند به آن كسى كه جان محمد در دست او است، اگر اين لخته ها در شكم ايشان باقى مى ماند، آتش ‍ آن ها را در بر مى گرفت (92).

هم چنين غيبت، نورانيتى را كه از وضو حاصل شود، از بين مى برد.

3 - انتقال نيكى ها

غيبت موجب انتقال نيكى هاى شخص غيبت كننده، به نامه اعمال كسى كه از او غيبت شده است، مى شود.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

يوتى باحد يوم القيامه يوقف بين يدى الله و يدفع اليه كتابه فلا يرى حسناته فيقول الهى ليس هذا كتابى فانى لا ارى فيها طاعتى فقال ان ربك لا يضل و لا ينسى، ذهب عملك باغتياب الناس، ثم يؤ تى بآخر و يدفع اليه كتابه فيرى فيها طاعات كثيرة فيقول الهى ما هذا كتابى، فانى ما عملت هذه الطاعات، فيقول ان فلانا اغتابك فدفعت حسناته اليك (93).

شخصى را روز قيامت به پيشگاه الاهى مى آورند و نامه عملش را به او مى دهند. متوجه مى شود از كارهاى خوب او در نامه عملش خبرى نيست. مى گويد: خدايا! اين نامه عمل من نيست. من در آن عبادت هايم را نمى بينم به او گفته مى شود: خداوند هيچ گاه كار كسى را فراموش و عوض نمى كند. اعمال تو با غيبت كردن از بين رفته است، ديگرى را مى آورند و نامه عملش ‍ را به او مى دهند. مى بيند كه خوبى هاى بسيارى در آن وجود دارد. مى گويد: خدايا! من چنين طاعاتى را انجام نداده ام. به او گفته مى شود: فلانى از تو غيبت كرد؛ در نتيجه حسنات او به تو رسيد.

4 - تاءخير پاداش و تقديم مجازات :

حضرت صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

اوحى الله تعالى عزوجل الى موسى بن عمران عليه‌السلام: المغتاب ان تاب فهو آخر من يدخل الجنة و ان لم يتب فهو اول من يدخل النار (94).

خداوند متعالى بر موسى بن عمران عليه‌السلام وحى كرد: غيبت كننده اگر توبه كند [و حلاليت بطلبد] آخر كسى است كه وارد بهشت مى شود و اگر موفق به توبه نشود، نخستين كسى است كه وارد جهنم مى شود.

5 - عذاب قبر (مجازات عالم برزخ)

مجازات غيبت كننده پس از اين دنيا، با ورود او به عالم برزخ آغاز مى شود.

از ابن عباس روايت شده :

عذاب القبر ثلاثه اثلاث، ثلث للغيبه و... (95)

عذاب قبر به سه بخش تقسيم مى شود: يك سوم آن مربوط به غيبت است و...

6 - تجسم زشت در روز قيامت :

حضرت صادق عليه‌السلام از پدران معصومش عليه‌السلام چنين روايت مى فرمايد:

من اغتاب امرا مسلما... جاء يوم القيامه يفوح من فيه رائحه انتن من الجيفة يتاءذى به اهل الموقف (96).

كسى كه از فرد مسلمانى غيبت كند، روز قيامت در حالى كه از دهانش بويى بدتر از بوى مردار به مشام مى رسد، مى آيد كه اهل محشر از آن اذيت مى شوند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هان كه بوياى دهانتان خالق است  |  | كى برد جان غير آن كو صادق است  |
| واى آن افسوسى اى كش بوى گير  |  | باشد اندر گور، منكر يا نكير  |
| نه دهان دزديدن امكان زان مهان  |  | نه دهان خوش كردن از دارو دهان(97)  |

7 - خروج از ولايت الاهى :

پيشواى ششم عليه‌السلام ضمن گفتارى طولانى فرمود:

و من اغتابه بما فيه فهو خارج عن ولايه الله تعالى ذكره داخل فى ولايه الشيطان (98).

كسى كه درباره آن چه در برادر مؤمنش هست، غيبت كند، از سرپرستى خدا خارج و به حكومت (سرپرستى) شيطان وارد مى شود.

پس غيبت در بعد معنوى اش باعث مى شود كه به رشته دوستى ميان خالق و مخلوق، ضربه وارد شود. انسان وقتى تحت حكومت پروردگار باشد، همه اعمالش در محور خواسته هاى خدا قرار مى گيرد و رنگ الاهى مى يابد؛ اما وقتى تحت حكومت و سرپرستى شيطان باشد، كارهايش رنگ شيطانى مى گيرد و از اوج عظمت به حضيض ذلت سقوط مى كند.

### آثار زيباى ترك غيبت

تا اين جا آثار و پيامدهاى زشت غيبت بررسى شد تا انسان زيانهاى آن را بداند و براى ترك آن آماده شود؛ اما ترك اين عمل، آثار زيبايى دارد كه در روايات متعدد به آن اشاره شده است.

حضرت صادق عليه‌السلام به هشام بن سالم فرمود:

انه لا ورع انفع من تجنب محارم الله و الكف عن اذى المؤمنين واغتيابهم (99).

هيچ «ورعى» سودمندتر از دورى از حرام هاى الاهى و بازداشتن نفس از «اذيت كردن مؤمنان و غيبت كردن از آن ها»، نيست.

«ورع» در معناى عامش با «تقوا» يكى است و در معناى خاصش «ترك مشتبهات (100)» است.

در تفسير اين روايت مى توان گفت : اگر ترك غيبت، «ملكه» روح انسان شود، يكى از سودمندترين ورع ها را به دست خواهد آورد.

در روايات ديگرى هم به صورت مطلق آمده است : «اگر انسان از زبان خود مراقبت كند و آبروى ديگران را نريزد، خداوند هم در قيامت از لغزشهاى او چشم مى پوشد»، كه غيبت نيز از مصاديق بارز اين روايت است.

حضرت زين العابدين عليه‌السلام مى فرمايد:

من كف نفسه عن اعراض الناس اقال الله نفسه يوم القيامه (101).

كسى كه زبانش را از [ريختن] آبروى مردم باز دارد، خداوند در روز قيامت از گناهان او چشم مى پوشد.

روايات ديگرى هم نشان دهنده ارتباط مستقيم غيبت نكردن و ايمان هستند؛ يعنى اين مطلب را بيان مى كنند كه اگر كسى زبانش را از بدگويى باز دارد، ايمانش پايدار مى ماند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

لا يستقيم ايمان عبد حتى يستقيم قلبه و لا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه، فمن استطاع منكم ان يلقى الله سبحانه و هو نقى الراحة من دماء المسلمين و اموالهم، سليم اللسان من اعراضهم فليفعل (102).

ايمان بنده پايدار و پابرجا نمى ماند، مگر اين كه دلش پابرجا و پايدار بماند و دلش هم [در اين راه ايمانى] پايدار نمى ماند، زبانش پايدار بماند؛ پس ‍ كسى از شما كه مى تواند خدا را ملاقات كند در حالى كه دستش به خون و اموال برادران مسلمانش آلوده نباشد و زبانش متعرض آبروى برادران ايمانى اش نشود، اين كار را بكند.

رواياتى ديگر در باب صدقه وجود دارند كه غيبت را هم در برمى گيرند؛ چرا كه هر عضوى از اعضاى بدن ما صدقه اى دارد و صدقه زبان، ترك گفتار زشت است كه شامل خوددارى از غيبت نيز مى شود.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز مى فرمايد:

امسك لسانك فانها صدقه تصدق بها على نفسك (103).

جلو زبانت را بگير [و غيبت نكن] كه همين [جلوگيرى تو] صدقه اى است كه با زبانت بر خويش مى دهى.

در برخى روايات ترك غيبت برتر از بسيارى عبادت هاى مستحب شمرده شده است. حضرت صلى‌الله‌عليه‌وآله در بيان ديگرى فرمود:

ترك الغيبه احب الى الله عزوجل من عشره آلاف ركعه تطوعا (104).

ترك غيبت نزد خداوند عزيز و بزرگ، از ده هزار ركعت نماز مستحبى، محبوب تر است.

الصائم فى عباده و ان كان نائما على فراشه ما لم يغتب مسلما (105).

كسى كه روزه مى گيرد، در حال عبادت است ؛ اگر چه در بستر خويش ‍ خواب باشد؛ به شرط اين كه از برادر ايمانى اش غيبت نكند.

هر عضو را بدان كه به تحقيق روزه اى است تا روزه تو روزه بود نزد كردگار

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر عضو را بدان كه به تحقيق روزه اى است  |  | تا روزه تو روزه بود نزد كردگار  |
| اول نگاه دار نظر تا رخ چو گل  |  | در چشم تو نيفكند از عشق خويش خار  |
| ديگر ببند گوش ز هر ناشنودنى  |  | كز گفت وگوى هرزه شود عقل تارومار  |
| ديگر زبان خويش كه جاى ثناى او است  |  | از غيبت و دروغ فرو بند استوار (106)  |

در روايت ديگرى از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله چنين نقل شده است :

الجلوس فى المسجد انتظار الصلاة عباده ما لم يحدث. - قيل : يا رسول الله ! و ما يحدث ؟ - قال : الاغتياب (107).

نشستن داخل مسجد در انتظار نماز، عبادت است ؛ به شرط اين كه فرد سخنى نگويد (و سكوت كند). گفته شد: اى رسول خدا! منظور چه سخنى است ؟ حضرت فرمود: «غيبت».

گاه ترك اين رفتار ناپسند عامل ورود انسان به بهشت معرفى شده است.

ست خصال ما من مسلم يموت فى واحده منهن الا كان ضامنا على الله ان يدخله الجنه : رجل نيته ان لا يغتاب مسلما فان مات على ذلك كان ضامنا على الله... (108).

شش خصلت است كه هيچ مسلمانى با يكى از آن ها نمى ميرد، مگر آن كه خداوند تعهد كند او را وارد بهشت كند: فردى كه نيت او اين باشد از برادر ايمانى اش غيبت نكند؛ پس اگر بر اين نيت بميرد، خداوند متعهد است او را وارد بهشت كند....

ترك غيبت، خير و نيكى در دنيا و آخرت را در پى خواهد داشت.

حضرت باقر عليه‌السلام فرمود: ما در كتاب حضرت على عليه‌السلام اين روايت را يافتيم كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله بر بالاى منبر فرمود:

و الذى لا اله الا هو ما اعطى مؤمن قط خير الدنيا و الاخره الا بحسن ظنه بالله و رجائه له و حسن خلقه و الكف عن اغتياب المومنين (109).

سوگند به خدايى كه جز او معبودى نيست، هيچ گاه خيرى در دنيا و آخرت نصيب مؤمنى نشد، مگر به سبب خودش گمانى اش به خدا و اميدوارى به او و خوش اخلاقى و ترك غيبت درباره برادران ايمانى.

از سوى ديگر مى فرمايد:

و الذى لا اله الا هو لا يعذب الله مؤمنا بعد التوبه و الاستغفار الا بسوءظنه بالله و تقصيره من رجائه و سوء خلقه و اغتيابه للمؤمنين (110).

سوگند به خدايى كه جز او معبودى نيست، خداوند، هيچ مؤمنى را پس از توبه و استغفار كيفر نمى كند، مگر به سبب بدگمانى اش به خدا و كوتاهى در اميد به او و بداخلاقى و غيبت كردن از برادران ايمانى.

## (6) راه هاى درمان غيبت

دانشمندان اخلاق براى همه بيمارى هاى نفسانى، دو راه درمان را سفارش ‍ مى كنند:

1 - راه علمى كه خود شامل دو قسم : «اجمالى» و «تفصيلى» است.

2 - راه عملى.

در اين گفتار، راه هاى درمان هر كدام از موارد غيبت، جداگانه بررسى مى شود.

### درمان علمى اجمالى غيبت

همان طور كه در مباحث پيشين ذكر شد، عيب و نقصى كه در غياب برادر مؤمن گفته مى شود، دو جنبه دارد:

1 - مادى (جسمى)

2 - معنوى (روحى)

1 - درباره «نقص جسمى» بايد گفت : چون بيان كردن عيب و نقص ‍ برادر مؤمن و نكوهش او، مربوط به پديده و آفرينش آفريدگار است، اين رفتار به ناقص پنداشتن فعل آفريدگار برمى گردد؛ يعنى اگر از انسان مؤمنى به لحاظ جسمانى غيبت كند، در واقع آفرينش خداوند را مورد سؤ ال قرار داده است.

آگاهى از اين نكته و تأمل و درنگ در آن، انسان را در كنار گذاشتن اين رفتار ناپسند يارى مى كند. غيبت كننده بايد توجه كند كه حقيقت رفتار ناشايست او، ايراد گرفتن بر خدا است.

2 - درباره «نقص روحى» مى توان گفت : مبتلا بودن به نقايص ‍ روحى و رذايل اخلاقى براى مؤمن عيب است ؛ ولى غيبت كننده بايد توجه داشته باشد كه آيا خود از آن عيب مبرا است ؟! اگر او معتقد باشد كه خود داراى هيچ عيبى نيست، با اين رفتار، به عيبى بزرگ دچار شده كه همان غيبت كردن است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| به بد گفتن خلق چون دم زدى  |  | اگر راست گويى سخن هم، بدى (111)  |

كسى كه بر درمان بيمارى غيبت تصميم گرفته است، بايد بداند كه به جاى بر شمردن عيب ديگران، بهتر است به عيب هاى خود بپردازد.

پيامبر گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

طوبى لمن منعه عيبه عن عيوب المومنين (112).

خوشا به حال كسى كه عيب خودش، او را از پرداختن به عيب مردم باز مى دارد. حضرت على عليه‌السلام نيز مى فرمايد:

طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب الناس (113).

خوشا به حالى كسى كه عيب و نقص خودش او را سرگرم كرده است تا به عيوب ديگران نپردازد.

### درمان علمى تفصيلى غيبت

غيبت، مرضى نفسانى است كه از بيمارى هاى ديگر درونى سر چشمه مى گيرد؛ از اين رو غيبت كننده، در ابتدا بايد ريشه يابى كند و در يابد كه علت آلوده شده او به اين گناه چيست. پس از ريشه يابى، بايد ريشه را به طور كامل قطع كند تا غيبت از كردارش زدوده شود.

بايد توجه داشت كه اصلاح رو بنايى كافى و مفيد نيست. اگر فرد در چند مجلس هم بتواند از انجام اين كار خوددارى كند، چون اصل مساءله در وجود او ريشه دوانده است، در جايى ديگر جوانه زده و او را آلوده مى سازد؛ ولى اگر ريشه قطع شود، ترك غيبت، قهرى، مى شود؛ يعنى نفس ‍ انسان، خود به خود از غيبت جلوگيرى مى كند.

همان گونه كه در بحث ريشه هاى درونى غيبت بيان شد، گاه انسان براى تبرئه خود از رفتار ناشايستى كه انجام داده، زبان به غيبت ديگران مى گشايد در اين جا بايد توجه داشته باشد كه اگر براى دورى از نكوهش مردم، عيب ديگران را مطرح كرده است، اين احتمال وجود دارد كه مردم سخن او را نپذيرند؛ در اين صورت، او براى مصون ماندن از نكوهش خلق خدا، نكوهشى حتمى و قطعى را از سوى خدا، براى خود فراهم مى سازد؛ در حالى كه هيچ عاقلى براى كسب نفع احتمالى موهوم، ضرر قطعى نقد را متحمل نمى شود. از سويى چه بسا در اين غيبت، نفع موهوم دنيايى به دست آيد، در حالى كه آن ضرر قطعى، معنوى است و با حقيقت سر و كار دارد. همچنين توجيه رفتارى اشتباه به اين شكل كه «فلانى چنين كارى را كرد، من هم مى كنم» خود جاى پرسش دارد، و بيان اين سخن، آوردن عذر بدتر از گناه است ؛ چرا كه نفس پيروى از عمل نادرست، خلاف است و با عمل خلافى مثل غيبت نمى توان خلاف گذشته را پوشاند.

مورد ديگرى كه سبب غيبت مى شد، اين بود كه فرد، با بيان عيب ديگران، فضيلتى را براى خود اثبات كند و نشان دهد كه خود فاقد عيب است. پرسشى كه در اين جا مطرح است و بايد مورد توجه قرار گيرد، اين است كه چگونه مى توان با بيان عيب ديگرى، كمالى را براى خود اثبات كرد و آيا با اين رفتار نادرست و عمل خلاف مى توان فضيلتى به دست آورد؛ در حالى كه ارزش واقعى و فضيلت حقيقى انسان، بهاى او نزد خدا است و بايد سعى كرد از آن فضيلت كاسته نشود؟ افزون بر اين، چه بسا با غيبت ديگران، از ارزش غيبت كننده نزد آن ها كاسته و از او سلب اعتماد شود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| زبان كرد شخصى به غيبت دراز  |  | بدو گفت داننده اى سرفراز  |
| كه ياد كسان پيش من بد مكن  |  | مرا بد گمان در حق خود مكن  |
| گرفتم زتمكين او كم ببود  |  | نخواهد به جاه تو اندر فزود (114)  |

از ديگر ريشه هايى كه براى غبيت بيان شد، همراهى با دوستان در نشست ها و مجالس بود. چنين فردى با غيبت كردن، در واقع رضاى مخلوق را بر خشنودى پروردگار مقدم مى دارد. در صورتى كه افراد غيبت كننده در مجلس، انسان ها عاقل، مؤمن، متدين و معتقد نيستند، آيا مى توان رضاى چنين افرادى را بر رضاى خالق مقدم داشت ؟

گاهى هم غيبت براى پيشگيرى و خنثا كردن تأثیر سخنى كه شايد درباره غيبت كننده زده شود، انجام مى گيرد؛ در اين صورت، انسان بايد بينديشد كه چگونه مى توان مطمئن شد عيوب او گفته شده است. از كجا معلوم كه اين احتمال موهوم نباشد؟ آيا باز گفتن عيوب ديگران، و وارد كردن خدشه بر شخصيت ايشان، فقط به دليل احتمالى كه غيبت كننده مى دهد، دورانديشى است ؟! افزون بر اين، حتى نمى توان اطمينان داشت كه ديگران، غيبتى را كه مى شنوند، بپذيرند يا به علت غيبت كردن او پى ببرند تا خواسته غيبت كننده برآورده شود؛ پس پايه اين غيبت بر موهومات استوار است و از آن فقط زيان آخرتى نصيب انسان مى شود.

### درمان عملى غيبت

1 - نخستين راه عملى كه براى جلوگيرى از غيبت سفارش مى شود اين است كه انسان پيش از گفتن هر سخنى، به «مشروع يا نامشروع بودن»، و «سود و زيان هاى دنيايى و آخرتى» آن توجه كند. انديشه در سخن، پيش از بيان آن، مانع بسيارى از گناهان زبان مى شود.

2 - انسان در معاشرت با دوستان يا شركت در محافل، احتياط بيش ترى به خرج دهد؛ يعنى دوستانى را برگزيند كه اهل غيبت نباشند، و در مجالسى شركت كند كه درباره ديگران سخن چينى نمى شود؛ زيرا شركت در مجالسى كه در آن غيبت مى شود، خواه ناخواه بر روح انسان اثر مى گذارد و از آن جا كه شنيدن غيبت هم حرام است، بايد در مساءله دوست يابى و صله رحم دقت بيش ترى كرد.

3 - راه سوم، كمك خواستن از خدا است كه اين خود دو گونه است : نخست اين كه انسان به صورت كلى و در همه اوقات از خدا درخواست كمك و يارى كند تا به رذايل اخلاقى چون غيبت دچار نشود؛ همان گونه كه در دعاها هم آمده است كه «خدايا مرا از غيبت پناه ده (115)». دوم در جايى كه زمينه غيبت فراهم و آبروى فرد در خطر است و شرايط اقتضا مى كند كه شخص براى حفظ آبروى خود، از ديگران غيبت كرده، عيوب ايشان را آشكار سازد، در واپسين مرحله، با خدا باشد و از او بخواهد كه آبرويش را حفظ كند و بگويد:

«خدايا! با تو معامله مى كنم و براى تو از آبرويم مى گذرم و آن را به تو مى سپارم. تو خود آبروى مرا حفظ فرما»؛ چرا كه خداوند بهتر از انسانى در حفظ و نگه دارى حيثيت انسان ها، توانا است.

امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

الغيبه جهد العاجز (116).

غيبت تلاش انسان ناتوان است.

كسانى كه قدرت و تكيه گاه داشته باشند (به ويژه از لحاظ معنوى) هرگز زبان به غيبت نمى آلايند.

# فصل دوم : دروغ

همانا خداوند كه نام او با شكوه و جلال باد براى بدى ها قفل هايى قرار داد و كليد بازگشايى آن ها را شراب مقرر فرمود و دروغ بدتر از شراب است (117).

حضرت باقر عليه‌السلام

## مقدمه

يكى از بيماريهاى مهم زبان كه جامعه بزرگ بشر هميشه از آن آسيب ديده و رنج برده است، بيمارى تباه كننده دروغ است.

دروغ از دو بعد اخلاقى و فقهى قابل بررسى است ؛ از اين رو، هم مورد توجه دانشمندان اخلاق قرار گرفته، و هم فقيهان به بحث از آن پرداخته اند؛ اما از آن رو كه محور اصلى اين گفتار مباحث اخلاقى است، جنبه هاى اخلاقى اين موضوع، بيش تر بررسى مى شود؛ هر چند در خلال آن، از احكام فقهى و شرعى نيز سخن به ميان خواهد آمد.

در بحث دروغ، به موضوعات ذيل پرداخته مى شود:

1 - تعريف دروغ

2 - اقسام دروغ

3 - نكوهش دروغ از ديد شرع و عقل

4 - ريشه هاى درونى دروغ

5 - پيامدهاى زشت دروغ

6 - راه هاى درمان دروغ.

## (1) تعريف دروغ

دروغ و واژه هاى معادل آن در زبان عربى، از قبيل «كذب» «افتراء (118)» و «افك (119)»، به معناى خبر مخالف با واقع به كار مى روند. دروغ در اصطلاح دانشمندان اخلاق و فقيهان و نزد عرف نيز به همين معنا است. راستى و صدق نيز كه نقطه ى مقابل دروغ است به خبر مطابق با واقع تعريف شده است.

توجه به اين نكته اهميت دارد كه «صدق و كذب» در اصل، صفات خبر هستند؛ از همين رو، گوينده خبر به اعتبار خبرهايش، به صفت دروغگويى يا راستگويى متصف مى شود. آن گاه كه فردى خبر مى دهد، چنان چه خبرش مطابق با واقع باشد، صادق، و اگر خبرش با واقع مخالف باشد، كاذب و دروغگو خوانده مى شود؛ بنابراين، راست و دروغ صفاتى هستند كه اولا و بالذات (120) به خبر مربوطند، و ثانيا و بالعرض (121) با توجه به خبر، به گوينده خبر نسبت داده مى شوند.

## (2) اقسام دروغ

دانشمندان اخلاق و فقيهان با ديد خاص دانش مربوط به خود، دروغ را به اقسامى تقسيم كرده اند. فقيهان به ظاهر رفتار نظر داشته، در تكاپو براى يافتن احكام رفتار گوناگون بشر هستند؛ در حالى كه دانشمندان اخلاق به باطن عمل نظر داشته و به زواياى درونى عمل پرداخته اند.

### اقسام دروغ از ديد فقيهان

پيش از بيان اقسام و انواع دروغ از ديد دانشمندان اخلاق، بايد دانست كه اسباب و وسايل انسان براى خبر دادن، متفاوت است ؛ از اين رو دروغ ها نيز گوناگون مى شود.

خارج كردن امواج و اصوات از دهان، يگانه راه خبر دادن نيست ؛ پس دروغ گفتن نيز فقط به لفظ و گفتارى كه از دهان بيرون مى آيد، محدود نمى شود؛ بلكه ممكن است به شيوه هاى ديگرى همانند اشاره كردن با سر و دست و چشم يا نوشتن و نقش كردن مطالب غير واقعى، صورت پذيرد كه بنابر نظر فقيهان هر سه مورد حرام است.

### اقسام دروغ از ديد دانشمندان اخلاق

آن چه نزد فقيهان از آن بحث شده، دروغ هاى گفتارى، اشاره اى و نوشتارى است ؛ اما از نظر دانشمندان اخلاق دروغ بر شش قسم است : 1 - دروغ در مقامات دين كه بحثى معرفتى و عرفانى است.

1 - دروغ در گفتار:

درباره دروغ در گفتار - همان گونه كه پيش از اين بيان شد - بايد گفت : هر زمان انسان خبرى مخالف را واقع را ابراز كند، به»دروغ در گفتار« دچار شده است ؛ البته گاه انسان فقط در موقعيتى ويژه به سراغ دروغ روى مى آورد و در مواقع ديگر، مطابق واقع سخن مى گويد، و گاه خبرهاى مخالف واقع آن قدر از انسان به صورت گفتارى ونوشتارى و علمى سر مى زند كه دروغگويى به شكل يك ويژگى و»ملكه (122)« در او ظاهر مى شود. در اين حالت، فرد به خلق و خوى دروغگويى مبتلا شده است. در اين زمان، دروغ گفتن و خبرهاى خلاف واقع دادن، رفتارى آسان مى شود؛ به گونه اى كه شخص، از رفتار زشت خود احساس نمى كند.

شخصى كه به خوى دروغگويى مبتلا مى شود، قلم، زبان و رفتارش گرد محور دروغ مى چرخد؛ اما افرادى كه صفت دروغگويى هنوز در وجودشان، ملكه نشده است، بلكه فقط بر اثر اضطرار و موقعيتى خاص، دروغ گفته اند، اگر چه ريشه اين دروغ يكى از رذايل نفسانى است، مايه ناراحتى در وجودشان شده و خوشبختانه هنوز به خوى دروغگويى دچار نشده اند؛ البته در روايات هر دو صورت آن نكوهش شده است.

امير مؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

لا شيمه اقبح من الكذب (123).

هيچ عادت و خلقى زشت تر از دروغ نيست.

شر الاخلاق الكذب و شر الشيم الكذب و اقبح الخلائق الكذب (124).

دروغ، بدترين خوى ها است.

ليس الكذب من خلائق الاسلام (125).

دروغ از خلق و خوهاى اسلامى نيست.

كسى كه با دين پيوند معنوى، و ادعاى مسلمانى دارد، هيچ گاه به صفت زشت دروغگويى دچار نمى شود. ميان روح و معنويت و خلق و خوى دروغگويى ناسازگارى وجود دارد.

الكذب مجانب الايمان (126).

دروغ ايمان را دور مى كند.

اين روايت از دروغ به صورت رفتار سخن مى گويد؛ ولى در روايت پيشين، خلق و خوى دروغگويى مد نظر است ؛ بنابراين، عمل دروغ اگرچه با يكى از رذايل نفسانى ارتباط دارد، آن گاه كه به خوى و عادت طبيعى شخص ‍ تبديل شود، زشت ترين ويژگى در وجود او مى شود و همين خصلت با بعد معنوى انسان ناسازگار است.

2 - دروغ در نيت :

گاه انسان تصميم مى گيرد كار نيكويى از طاعات، عبادات يا هر امر خير ديگرى انجام دهد؛ اما نيت او بر انجام آن كار، فقط خداوند تبارك و تعالى نيست ؛ بلكه تصميم او در خواسته هاى نفسانى و غير خدايى ريشه دارد. به عبارت ديگر، در نيت و قصدش، غير از خداوند امر ديگرى دخالت دارد كه به اين حالت «دروغ در نيت» گفته مى شود. شايان ذكر است كه بحث «ريا» نيز در همين جهت و مرتبط با همين موضوع مطرح مى شود.

در مقوله ريا نيز دخالت غير خدا در نيت و قصد شخص، براى انجام كار خير مورد توجه قرار مى گيرد كه اين نقطه مقابل خلوص نيت است ؛ از اين رو «ريا» از شاخه هاى «دروغ در نيت» به شمار مى رود؛ البته ريا داخل كردن انسانى ديگر در نيت و قصد عبادت است به اين معنا كه انسان عمل خويش را براى جلب توجه هم نوعش انجام دهد؛ در حالى كه «دروغ در نيت»، داخل كردن هر چيزى غير از خدا در نيت عبادت است ؛ مانند آن كه كسى براى كاهش وزن روزه بگيرد و گمان كند كه هم عبادت كرده و هم به خواسته ديگرش دست يافته است ؛ پس «دروغ در نيت» معنايى گسترده تر از ريا دارد.

وقتى انسان به حالتى مبتلا شد كه در نيت و قصدش براى عمل خير، خواهش هاى نفسانى را دخالت داد، گرفتار «دروغ در نيت» شده است.

3 - دروغ در تصميم و عزم :

گاه انسان تصميم مى گيرد كار خيرى از طاعات و عبادات را براى تقرب به پروردگار انجام دهد؛ اما در همين تصميم به دليل وجود خللى، سستى مى كند؛ از اين رو صادق نيست ؛ البته سر چشمه اين تزلزل و ترديد چيزى جز خواهش هاى نفسانى نيست. در اين حالت او به «دروغ در عزم» دچار شده است.

اين سستى و ضعف پيش آمده، با ادعاى او در تصميم گيرى اش منافى بوده است ؛ از اين رو او در تصميم و عزمش صادق نيست. به هر اندازه كه اين سستى و تزلزل وجود دارد، به همان اندازه شخص دروغگو است. همان گونه كه در قسم پيشين، نيت صادقانه نبود، در اين جا نيز عزم صادقانه نيست.

4 - دروغ در وفا به عزم :

برخى از اعمال خير بايد در زمانى خاص و با حصول شرايطى ويژه انجام شود؛ مثل رفتن به حج كه از واجبات است و بايد در زمانى مشخص و پس ‍ از تحقق شرايطى خاص، مثل استطاعت مالى انجام شود يا روزه واجب كه از عبادت ها و زمان آن ماه رمضان است و همين طور اداى حقوق واجب الاهى كه با پيدا شدن شرايط خاص، بايد به جا آورده شوند. حال گاهى شخص، پيش از حصول شرايط، بر انجام آن كار خير مصمم شده، در تصميم خويش، بسيار جدى و استوار است به اين معنا كه در نيت و عزمش ‍ دروغ راه ندارد؛ ولى به محض حصول آن شرايط، مانند پديد آمدن استطاعت و فرا رسيدن زمان انجام تعهدات، خواهش هاى نفسانى از هر سو به او هجوم مى آورد و بر او غلبه مى كند تا آن جا كه بر تمام تصميم ها و پيمان ها، پشت كرده، آن ها را زير پا مى گذارد. در اين حالت او به «دروغ در وفا به عزم» مبتلا شده است و در آن صادق نيست.

5 - دروغ در عمل :

كذب در عمل به آن معنا است كه انسان در ظاهر حالتى به خود بگيرد كه گوياى وجود صفتى در باطن او است ؛ حال آن كه از چنان صفتى برخوردار نيست ؛ پس عدم هماهنگى حالت ظاهر با صفت باطنى را «كذب در عمل» مى گويند؛ براى مثال، صفت «وقار و سكينه» از ملكات زيباى درونى و از صفات بسيار نيكوى انسانى است. حال، چنان چه فردى، بدون آن كه از اين صفت برخوردار باشد، نماى انسانى سنگين و باوقار را به خود بگيرد، به دروغ در عمل گرفتار شده است ؛ زيرا رفتار او با آن چه در درونش يافت مى شود، هماهنگى ندارد.

نمونه ديگر، انسانى است كه در حال نماز، به ظاهر، چنان حالت خضوع و خشوعى به خود گرفته كه گويا در عظمت پروردگار غرق است ؛ حال آن كه در باطن، از خدا غافل است. اين، نشانه ابتلايش به دروغ در عمل است ؛ البته بايد دقت داشت كه بدون شك، «دروغ در عمل» با «ريا» كه همان «دروغ در نيت» است، تفاوت دارد. «ريا» هنگامى كه انسان، غير خدا را در نيت عمل نيكويش شركت دهد، پديد مى آيد، يعنى زمانى كه براى نشان دادن رفتار نيكوى خود به ديگران، آن عمل را انجام دهد؛ حال آن كه دروغ در عمل فقط به سبب عدم هماهنگى ميان عمل و درون حاصل مى شود؛ خواه هدف، نشان دادن به ديگران باشد يا چنين انگيزه اى در ميان نباشد. چه بسا هنگامى كه انسان تنها است نيز به صفتى تظاهر كند كه در باطن و ضمير او وجود ندارد. چنان نمازى با ظاهر خاضعانه مى خواند كه با باطنش هيچگونه هماهنگى ندارد، خضوع در عمل، هميشه در رابطه اى مستقيم با خشوع درونى است ؛ از اين رو چون اعمال او با باطنش مطابق نيست، به دروغ در عمل مبتلا شده است ؛ البته اگر در همين حال، انگيزه نشان دادن عمل به ديگران را نيز داشته باشد، به دروغ در نيت نيز دچار شده است.

6 - دروغ در مقامات دين و سلوك :

انسان درباره مراحل حركت به سوى خدا و مراتب معنوى و مقامات دين از قبيل ايمان، تقوا، توكل، رضا، تسليم، خوف و رجاء، چه بسا بر اين تصور باشد كه به اين مقامات دست يافته است ؛ در حالى كه اين گونه نيست ؛ زيرا هر يك از اين مقامات پايه ها، حقيقت، پيامدها و سرانجامى دارد كه دسترسى به آن ها بسيار مشكل است ؛ اما برخى از افراد خود را در آن مقامات تصور مى كنند (127)؛ مانند آن كه حقيقت مقام «خوف» در انسان وجود ندارد و لوازم و آثار آن در او ديده نمى شود؛ اما او خود را «خائف» مى پندارد؛ بنابراين او نيز به دروغ مبتلا است.

مبداء و خاستگاه خوف و بيم در انسان، همان ايمان است. تا ايمان نباشد، بيم و خوف نيز نخواهد بود. همچنين حقيقت بيم و خوف نوعى درد درونى و روحى است كه انسان را از درون مى سوزاند. هنگامى كه اين حقيقت در درون انسان پديد آيد، پيامدهاى آن بر روح، و چه بسا بر پيكره ظاهرى انسان نيز آشكار مى شود. پريدگى رنگ و عوض شدن چهره و بر هم ريختگى سلسله افكار هنگام پديد آمدن خوف را مى توان بخشى از اين آثار دانست و سرانجام آن، وارد شدن به مرحله عمل است. لرزش اندام اولياءالله هنگام برپايى نماز، و پريدگى رنگ چهره امام حسن مجتبى هنگام وضو ساختن، از آثار همين خوف و بيم است كه سرانجام، فرمان بردارى و اطاعت، و پرهيز از گناهان و تباهى ها را در پى دارد.

مولاى متقيان، امير مؤمنان على بارها مى فرمود:

اياكم و الكذب فان كل راج طالب و كل خائف هارب (128).

از دروغ بپرهيزيد. به درستى كه هر اميدوارى خواهان (پاداش الاهى) است و هر بيمناكى فرارى (از عذاب الهى).

چنان چه در دل انسان بيم و خوف باشد، از گناهان پرهيز خواهد كرد. انسان چه بسا در «رجاء» كه يكى ديگر از مقامات معنوى است، نيز به دروغ مبتلا شود.

سرور پرهيزكاران على عليه‌السلام مى فرمايد:

يدعى بزعمه انه يرجو الله كذب و العظيم ما باله لا يتبين رجاؤ ه فى عمله.

به گمان خويش ادعا مى كند كه به خداوند اميدوار است. سوگند به خداى بزرگ ! دروغ مى گويد. چگونه است حال او كه اميدش به خدا در كردارش ‍ نمايان نيست.

اين، همان دروغ در مقام «رجاء» است ؛ سپس مى فرمايد:

فكل من رجا عرف رجاءه فى عمله....

پس هر كه اميدوار است، اميد او، از كردارش پيدا است و در اعمالش ‍ شناسايى مى شود.

كسى كه اهل «رجاء» است، هيچ گاه واجباتش را ترك نمى كند و به ديگران دل نمى بندد؛ اما به راحتى مى توان شاهد بود كه بيم از خدا و اميدوارى به خدا در انسان ها محكم و پابرجا نيست ؛ در حالى كه بيم هاى مادى و بشرى، قوى و محكم در جاى خود قرار دارند.

حضرت در ادامه مى فرمايد:

يرجو الله فى الكبير و يرجو العباد فى الصغير (129).

در چيزهاى بزرگ، به خدا اميد دارد؛ اما در چيزهاى كوچك به بندگان خدا اميدوار است.

اين، همان مرتبه دروغ در مقامات دين است كه گريبان گير شخص شده است.

## (3) نكوهش دروغ از ديد شرع و عقل

هر انسانى از اين كه به او دروغ گفته شود، ناخشنود مى شود و احساس ‍ بيزارى مى كند و اين بهترين گواه بر آن است كه سرشت پاك بشرى از اين عمل تنفر داشته، از آن مى پرهيزد. طبيعت و فطرت انسانى با دروغ ناسازگار بوده، در برابر اين عمل نوعى مقاومت و بازدارندگى از خود نشان مى دهد كه از آن با عنوان «قبح عقلى» ياد مى شود.

حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام در همين باره به هشام خطاب مى كند:

يا هشام العاقل لا يكذب و ان كان فيه هواه (130).

اى هشام ! شخص عاقل هيچ گاه دروغ نمى گويد؛ اگر چه هواى نفسش در آن دروغ باشد.

شخصى كه هنوز سلامت سرشت و پاكى نهاد دارد و عقلش در بند اوهام و خواسته هاى نفسانى نيست، از دروغگويى بيزار است.

دروغ، پيامدهاى را نيز در پى خواهد داشت كه عقل آن ها را زشت و ناپسند مى شمرد.

از اين ميان مى توان به «اغراء به جهل» كه همان «قرار دادن شخص در راهى خلاف واقع» است، اشاره كرد. اين پيامد، نوعى خيانت است ؛ به همين سبب عقل از آن بيزارى مى جويد.

امير مؤمنان على عليه‌السلام در همين زمينه مى فرمايد:

الكذب مهانه و خيانه (131).

دروغ، پستى و خيانت است.

زشتى دروغ در آيات قرآنى نيز نكوهش شده است ؛ آن جا كه خداوند مى فرمايد:

انما يفترى الكذب الذين لا يؤ منون بآيات الله (132).

همانا آن ها كه به آيات خداوند ايمان نياورده اند، نسبت دروغ مى دهند.

ان الله لا يهدى من هو كاذب كفار (133).

به درستى كه خداوند دروغگوى كفران كننده را هدايت نمى كند.

حضرت باقر عليه‌السلام در بيان زشتى دروغ، ضمن مقايسه آن با ديگر پليدى ها فرمود:

ان الله عزوجل جعل للشر اقفالا و جعل مفاتيح تلك الاقفال الشراب و الكذب شر من الشراب (134).

خداوند عزوجل براى بدى ها قفل هايى قرار داد كه كليد بازگشايى اين قفل ها همانا شراب است، و دروغ از شراب بدتر است.

امير مؤمنان على عليه‌السلام نيز فرموده است :

اوصانى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله حين زوجنى فاطمه (سلام الله عليها) فقال اياك و الكذب فانه يسود الوجه و عليك بالصدق فانه مبارك و الكذب شوم (135).

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله هنگام ازدواج من با فاطمه (سلام الله عليها) فرمود: از دروغ بپرهيز كه چهره را سياه مى كند، و بر تو باد راستى كه مبارك است، و دروغ، شرمندگى است.

از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز نقل شده است :

اجتنبوا الكذب و ان رايتم فيه النجاه فان فيه الهلكة (136).

از دروغ بپرهيزيد؛ اگر چه در آن راه نجات خود را ببينيد؛ پس همانا در آن چيزى جز نابودى نيست.

آيات و روايات به خوبى نشان مى دهد دروغ - همان گونه كه از سوى عقل مورد نكوهش قرار گرفته - از نظر شرع نيز فعلى حرام و سرزنش شده است.

بنابر عقيده و نظر فقيهان، دروغ، هم از ديد عقل و هم از ديد شرع، عملى زشت و ناشايست است و دليل هاى چهار گانه، يعنى «قرآن» «سنت معصومان عليهم‌السلام» «اجماع و اتفاق نظر فقيهان» و «عقل»، حرمت آن را ثابت مى كند.

بيش تر فقيهان معتقدند كه حرمت دروغ به اندازه اى آشكار است كه از جمله «ضروريات (137)» به شمار آمده و به دليل نياز ندارد.

همان گونه كه وجوب نماز و روزه از ضروريات دين است، حرمت دروغ نيز از ضروريات دين به شمار مى رود و هيچ شك و شبهه اى در آن نيست ؛ البته حكم حرمت، فقط به برخى از اقسام دروغ در تقسيم دانشمندان اخلاق مربوط مى شود و برخى ديگر از آن ها حرام نيستند؛ اگر چه تمام اقسام دروغ از ديد دانش اخلاق، ناپسند و نازيبايند؛ چنان كه تمام اقسام دروغ در تقسيم فقيهان، حرامند.

از آن جا كه محور اصلى اين گفتار، مباحث اخلاقى است، توجه به برخى نكات اهميت دارد كه از جمله مى توان به موارد ذيل اشاره كرد:

### الف : دروغگويى بدون شنونده

همان طور كه پيش از اين اشاره شده، دروغ به معناى خبر مخالف با واقع است. حال چنان چه شخصى در تنهايى و پنهانى و بدون داشتن مخاطب يا با وجود مخاطبى ناشنوا و گنگ كه حرف هاى او را نمى شنود يا زبانش را متوجه نمى شود، دروغ بگويد، مرتكب عمل دروغ شده است ؛ اما چون «خبر دادن»، قيد حرمت دروغ است، و در وضعيت موجود، به دليل نبودن شنونده، هيچ جنبه اخبارى وجود ندارد، از ديد فقيهان، عمل حرامى انجام نشده ؛ ولى از بعد اخلاقى رفتارى انجام گرفته است كه باعث تنزل روحيات والاى انسانى مى شود.

### ب : خبر دادن از امور غير قطعى

يكى از مهم ترين مسائل اين گفتار، به خبر دادن از امور مشكوك مربوط مى شود. هرگاه انسان از چيزى كه به آن آگاهى ندارد، خبر دهد، از ديد شرع و عقل مرتكب رفتارى نادرست شده است ؛ زيرا چنان چه خبر او با واقعيت مطابقت كند مشكلى پديد نمى آيد (138)؛ اما اگر با واقعيت مطابقت نكند، مرتكب عملى حرام شده و مستحق مجازات است ؛ بنابراين، عقل انسان، چنان چه يكى از دو احتمال خبر دادن را حرام بداند، به حكم «لزوم دفع ضرر محتمل (139)»، آن را جايز نمى شمارد؛ به طور مثال اگر دو كاسه وجود داشته باشد كه در يكى سمى مهلك، و در ديگرى آب گوارا باشد، اما انسان نداند كدام زهر و كدام آب گوارا است، به حكم عقل خويش، از هر دو پرهيز مى كند.

از بعد شرعى، روايات بسيارى وجود دارد كه به برخى از آن ها اشاره مى شود.

حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام مى فرمايد:

ليس لك ان تتكلم بما شئت لان الله يقول «و لا تقف ما ليس لك به علم» (140).

حق ندارى هر چه را بخواهى، بگويى ؛ زيرا خداوند با عزت و شكوه مى فرمايد: «از آن چه آگاهى ندارى، پيروى نكن. »

هشام بن سالم مى گويد: به امام صادق عليه‌السلام عرض كردم : حق خداوند بر بندگانش چيست ؟ امام عليه‌السلام فرمود:

ان يقولوا ما يعلمون و يكفوا عما لا يعلمون فاذا فعلوا ذلك فقد ادوا الى الله حقه (141).

آن چه را كه مى دانند بگويند و [زبان را] از آن چه نمى دانند، نگاه دارند؛ پس اگر اين كار را كردند، حق خدا را به جاى آورده اند.

حضرت با بيانى ديگر فرمود:

اذا سئل رجل منكم عما لا يعلم فليقل : «لا ادرى» و لا يقل : «الله اعلم» فيوقع فى قلب صاحبه شكا (142).

زمانى كه از كسى درباره چيزى كه نمى داند پرسش شود، بايد بگويد «نمى دانم»، و نگويد «خدا داناتر است» تا سؤ ال كننده را به شك و شبهه بياندازد.

روايات بسيار ديگرى نيز در اين باره وجود دارد كه از مجال اين گفتار خارج است.

امور مشكوكى كه انسان از آن ها خبر مى دهد، به دو گروه تقسيم مى شود: دسته اول قضايايى هستند كه انسان حالت و موقعيت پيشين آنها را مى داند؛ مانند اين كه شخصى به سفر رفته است و از دوستش مى پرسند: آيا او بازگشته يا نه ؛ با اين حال، پاسخ مى دهد: نه. دسته دوم، قضايايى هستند كه انسان از موقعيت گذشته آن ها هم آگاهى ندارد؛ مانند آن شخص از سفر رفتن دوستش آگاه نيست و فقط براى پاسخ دادن به پرسش، نظر خود را مى گويد. در هر دو مورد، جواب شخص، غير مجاز و غير اخلاقى است.

برخى از فقيهان در اين جا بسيار دقيق تر مى نگرند و معتقدند كه انسان تا به راست بودن خبرى يقين نيافته، به بيان آن مجاز نيست، و فقط آن هنگام كه به راستى آن يقين كرد مى تواند آن را بيان كند. آن ها اعتقاد دارند كه راست گفتن واجب است ؛ البته اين بدان معنا نيست كه انسان موظف باشد هر مطلب راستى را بگويد؛ بلكه اگر بخواهد چيزى بگويد، بايد راست بگويد.

### آيا دروغ از گناهان بزرگ است ؟

درباره كوچك بودن يا بزرگ بودن گناه دروغ، روايات فراوانى وجود دارد، در برخى از آن ها، به ويژه در بخش شمارش گناهان بزرگ، دروغ گناه بزرگ دانسته شده است ؛ چنان كه فضل بن شاذان از حضرت رضا عليه‌السلام نقل مى كند كه حضرت در نامه اى به ماءمون گناهان بزرگ را بر شمرده، دروغ را نيز يكى از آن ها معرفى كرد (143).

فقيهان همه اقسام دروغ را جزو گناهان بزرگ نمى شمرند؛ بلكه برخى از اقسام دروغ، مانند دروغ بستن بر خدا و پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و پيشوايان معصوم عليه‌السلام، گواهى و شهادت دروغ، قسم دروغ و تهمت زدن را به صورت مسلم، از گناهان بزرگ به شمار آورده اند.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

الكذب على الله و على رسوله و على الاوصياء عليه‌السلام من الكبائر (144).

دروغ بستن به خدا، پيامبر و امامان از گناهان بزرگ است.

فقيهان در باب «مبطلات روزه (145)» مى گويند: دروغ بستن به خدا، پيامبر و امامان عليه‌السلام نه تنها روزه را باطل مى كند، بلكه «كفاره جمع (146)» نيز دارد.

نكته اى كه بايد بدان توجه شود، اين است كه بزرگ يا كوچك بودن گناه دروغ، به ميزان پيامدهاى آن ارتباط ندارد. چه بسا از يك دروغ مفسده اى بزرگ پديد آيد؛ اما از گناهان بزرگ به شمار نرود و بر عكس، يك دروغ، مفسده اى كوچك به بار آورد، اما از گناهان بزرگ شمرده شود.

ميزان غير واقعى بودن دروغ نيز در بزرگ يا كوچك بودن گناه آن، نقشى ندارد؛ البته اصرار ورزيدن بر گناهان كوچك آن ها را به گناهانى بزرگ تبديل مى كند. فقيه بزرگ شيعى، شيخ انصارى (ره)، توبه نكردن از گناه را هر چند تكرارى در آن نباشد، اصرار بر گناه به شمار آورده، آن را موجب بزرگ شدن گناه مى داند (147).

عبدالله بن حجاج مى گويد: از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيدم : آيا «كذاب» كسى است كه درباره چيزى دروغ مى گويد؟

حضرت در پاسخ فرمود:

لا، ما من احد الا يكون ذلك منه و لكن المطبوع على الكذب (148).

نه، هيچ كس [جز معصومان] وجود ندارد كه خلافى نگويد. كذاب كسى است كه طبع و سرشتش دروغگويى شده است.

ابى بصير مى گويد: از حضرت صادق عليه‌السلام شنيدم كه مى فرمود:

ان العبد ليكذب حتى يكتب من الكذابين فاذا كذب قال الله عزوجل كذب و فجر (149).

همانا بنده دروغ مى گويد تا جايى كه در شمار دروغگويان نوشته مى شود؛ پس هنگامى كه دروغ مى گويد، خداوند عزوجل مى فرمايد: دروغ گفت و ستمكار شد.

از امير مؤمنان على عليه‌السلام چنين نقل شده است.

ما يزال احد كم يكذب حتى يقال كذب و فجر (150).

برخى از شما آن قدر دروغ مى گويد تا اين كه گفته مى شود: دروغ گفت و فاجر شد.

با توجه به اين كه هر گناهى موجب «فسق»، و از بين برنده «عدالت» نيست - چرا كه گناهان كوچك به عدالت زيان نمى رساند - از اين احاديث چنين برداشت مى شود كه اگر شخصى طبع دروغگويى بيابد، «فاجر و فاسق» مى شود.

اصرار بر دروغهايى كه از گناهان كوچك به شمار مى روند، و تكرار آن ها، بيمارى درونى به شمار مى رود كه به تدريج بر صفحه روح و نفس انسان اثر گذاشته، آرام آرام به «ملكه»اى (151) در وجود شخص تبديل مى شود تا به آن جا كه به سختى مى تواند راست بگويد.

پيدا شدن چنين «طبيعت ثانويه اى (152)» در انسان، بعد معنوى او را ضعيف، و ايمانش را نابود مى كند. در چنين حالى، فسق و فجور، جايگزين ايمان و معنويت مى شود.

### موارد جواز دروغ

آيا دروغ در هر زمان و با هر وضعيتى حرام است و از گناهان به شمار مى رود يا در برخى موارد حرام نبوده، مجاز است ؟

اين بخش از گفتار، به بحث از جايز بودن برخى اقسام دروغ اختصاص دارد؛ البته گفت وگو درباره اين كه چه دروغ هايى جايز است، يا گفتن دروغ در چه مواردى اشكال ندارد، بحثى است كه هم فقيهان و هم دانشمندان اخلاق به آن توجه ويژه اى دارند. اين موارد عبارتند از:

1 - وجود ضرورت :

ناچارى و ضرورت، از موارد مهمى است كه از ديد فقيهان، دروغ گفتن را جايز مى كند؛ البته مجاز شدن رفتار ممنوع به سبب ضرورت، فقط به دروغ اختصاص ندارد؛ براى نمونه آن جا كه راه مداواى بيمار به استفاده از خوردنى ها يا آشاميدن هاى حرام منحصر باشد، استفاده به ميزان ضرورت جايز است. همچنين اگر چه خوردن گوشت حيوان مرده كه ذبح شرعى نشده باشد، حرام است، در حال ضرورت، و ترس از مردن به علت شدت گرسنگى و نبودن هيچ خوردنى ديگر، به مقدار لازم جايز شمرده شده است.

فقيهان مى گويند: ضرورت ها امور ممنوع را مجاز مى سازد (153)؛ البته بايد توجه داشت كه اگر چه اضطرار، دروغ را مجاز، و حرمت آن را بر طرف مى كند، به معناى تغيير حقيقت ناپسند دروغ نيست ؛ بلكه «قبح عقلى» دروغ همچنان پابرجا است و بر طرف نخواهد شد؛ اما آن جا كه شرع و عقل، انسان را به يكى از دو رفتار «ناپسند» و «ناپسندتر» ناگزير ببينند، بر لزوم به جاى آوردن رفتار «ناپسند» حكم مى كنند.

همچنين زمانى كه انسان بين دو امر ممنوع يا بين انتخاب «بد» و «بدتر» قرار گيرد، شرع و عقل، به انتخاب «بد» حكم مى كنند و اين به آن معنا نيست كه «بد»، خوب مى شود؛ بلكه عقل انسان، «بد» را هميشه «بد» مى داند و از اين رو به انجام آن حكم مى كند، كه چاره مناسب ترى جز انجام آن ندارد؛ اما اگر راهى براى گريز از هر دو امر «ناپسند» و «ناپسندتر» يافت شود، شرع و عقل، به پيمودن آن راه، و دورى از «ناپسند» و «ناپسندتر» حكم مى كنند؛ به همين دليل، اگر چه دروغ گفتن از ديد شرع براى دفع ضرر جايز است، چنان چه راهى وجود داشته باشد كه هم دفع ضرر كند و هم انسان را از دروغگويى باز دارد، بايد انجام گيرد و در اين جا است كه مساءله «توريه» مطرح مى شود.

نكته ديگر آن كه جواز دروغ تا زمان بقاى اضطرار باقى است و به محض رفع ضرورت از بين مى رود. همچنين حكم جواز، به اندازه بر طرف كردن ضرورت است به اين معنا كه شخص با وجود ضرورت نمى تواند به هر ميزان كه خواست و توانست دروغ بگويد؛ زيرا ضرورت ها جواز عبور براى پا گذاشتن به وادى فساد نيستند؛ بنابراين به بهانه هر ضررى نمى توان دروغ گفت:

امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

علامه الايمان ان تؤ ثر الصدق حيث يضرك على الكذب حيث ينفعك (154).

نشانه ايمان آن است كه راستى زيان رساننده به تو را بر دروغى كه به تو نفع مى رساند مقدم دارى.

بنابراين دروغ هنگامى كه اضطرارى وجود داشته باشد و راهى براى «توريه» نباشد فقط به اندازه دفع ضرر جايز است.

حضرت رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

ان الرجل ليصدق على اخيه فيناله عنت من صدقه فيكون كذابا عندالله و ان الرجل ليكذب على اخيه يريد به نفعه فيكون عند الله صادقا (155).

همانا شخصى در حق برادر مسلمانش سخن راستى مى گويد كه با اين گفتار، او را گرفتار مى كند؛ پس نزد خدا از دروغگويان است و همانا شخصى در حق برادر مسلمانش دروغى مى گويد كه با آن دروغ، از او دفع ضرر مى كند؛ پس نزد خداوند از راستگويان است.

در حال نبرد مسلمانان با كافران، گرچه فتواى صريحى وجود ندارد، از ظاهر برخى روايات چنين به دست مى آيد كه دروغ گفتن با وجود اضطرار و البته فقط به اندازه نياز، بى اشكال است. اگر هنگام جنگ، دروغى بتواند مسلمانان را از تنگنا برهاند و مايه پيروزى آن ها شود، اشكال ندارد.

از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده است :

كل كذب مسؤ ول عنه صاحبه يوما الا كذبا فى ثلاثه : رجل كائد فى حربه و هو موضوع عنه... (156).

در روز قيامت، گوينده هر دروغى بازخواست مى شود، جز از سه مورد:

1 - شخصى كه در حال جنگ، [دشمن را] فريب دهد، اين دروغ از او برداشته مى شود...

توجه به اين نكته ضرورت دارد كه منظور از جنگ در اين روايت، همان جنگ گرم و نبرد روياروى است، نه آن چه امروزه با عنوان جنگ هاى سرد و تبليغاتى معروف شده است. از ظاهر حديث بر مى آيد كه «كيد» به معناى فريب دادن دشمن به صورت عملى است، نه به معناى فريب گفتارى ؛ اما همان گونه كه پيش از اين گفته شد، دروغ هم به صورت گفتارى انجام مى شود و هم به صورت عملى. دروغ گفتارى همان خبر كردن مخالف با واقع است و دروغ عملى آن است كه انسان، رفتارى را انجام دهد كه مفهوم برداشت شده از آن، غير واقعى باشد.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به حضرت على عليه‌السلام فرمود:

ثلاثه يحسن فيهن الكذب : المكيده فى الحرب... (157).

اى على ! سه چيز است كه دروغ گفتن در آن عملى نيك به شمار مى رود:

1 - نيرنگ زدن در جنگ و...

از آن جا كه بنابر روايات، جنگ، نوعى حيله براى از بين بردن دشمن است، اعمالى كه بر محور فريب باشد، در جنگ نيك و پسنديده است ؛ البته حسن و قبح اعمال ذاتى است، به اين معنا كه ذات و حقيقت هر عملى يا خوب يا بد است، زشت يا زيبا است ؛ اما گاه همان عمل كه ذاتى قبيح و ناپسند دارد، به سبب اتصاف به اوصاف و حالاتى خاص، نيكو و پسنديده مى شود؛ ولى اين به آن معنا نيست كه ذات عمل تغيير يابد؛ بلكه عمل به صورت «عرضى (158)» پسنديده مى شود؛ همانند دروغ كه ذاتى ناپسند و زشت دارد؛ ولى در مواقع اضطرار به صورت عرضى، عملى نيك شمرده مى شود؛ براى نمونه، آن گاه كه انسان در برابر دو عمل زشت قرار گرفته، از ميان آن دو، عملى را بر مى گزيند كه زشتى كم ترى دارد، وقتى از او پرسيده شود: چرا اين عمل را برگزيدى ؟ پاسخ مى دهد: زيرا اين، بهتر از آن ديگرى بود. در اين جا است كه بايد گفته شود: اين عمل : ذاتى ناپسند داشته است ؛ اما در وضعيت موجود، به صورت نسبى و بالعرض نيك شمرده مى شود.

با توجه به اين مطلب روشن مى شود كه وقتى مى گويند: دروغ در سه مورد نيكو است، به آن معنا نيست كه قبح ذاتى اش از بين رفته ؛ بلكه فقط به اين معنا است كه حسن عرضى يافته است.

اين مطلب را در اعمال نيك و پسنديده نيز مى توان مشاهده كرد. اعمالى كه ذاتى پسنديده و نيك دارند، گاه به سبب وضعى خاص، زشت و ناپسند مى شوند؛ همانند راستگويى كه گاه در موقعيتى خاص و ويژه، فتنه اى پديد مى آورد كه البته در اين حالت، به صورت عرضى قبيح شمرده مى شود و به اصطلاح، قبح عرضى مى يابد.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به حضرت على عليه‌السلام فرمود:

ثلاثه يقبح فيهن الصدق النميمه... (159).

راست گفتن در آن ها زشت و ناپسند است. يكى از آن ها سخن چينى است...

سخن چينى، بيان كردن سخنان شخصى نزد شخص ديگر است به شكلى كه باعث فتنه و آشوب شود كه در اين رفتار، اگر چه گفتار سخن چين راست و صادقانه است، از آن جا كه اين راست مايه فتنه مى شود، ناپسند به شمار مى رود.

2 - اصلاح بين مسلمانان :

دومين موردى كه دروغ گفتن در آن، بازخواستى را در قيامت براى گوينده به دنبال نخواهد داشت و از موارد جواز دروغ به شمار مى آيد، مساءله «اصلاح ذات البين» است. هنگامى كه دروغ باعث حل اختلاف و ايجاد صلح و آشتى بين دو مسلمان شود، از نظر شرعى جايز بوده، حرام نيست، در سخنان حضرت صادق عليه‌السلام آمده است :

الكلام ثلاثه صدق و كذب و اصلاح بين الناس (160).

كلام سه قسم است : «راست» و «دروغ» و «كلامى كه باعث حل اختلاف بين مردم مى شود. »

البته منظور از قسم سوم آن است كه «دروغى» گفته شود تا اختلاف بين دو مسلمان حل شود؛ ولى از آن جا كه اين «دروغ»، حسنى عرضى يافته است و حرام شمرده نمى شود، در عرض قسم دوم قرار داده شده و با عنوان كذب ناميده نشده است.

در اين جا هيچ اضطرارى وجود ندارد؛ اما رابطه برادرى اسلامى اقتضا مى كند كه انسان در برخورد با اختلاف هاى مسلمانان بى تفاوت نباشد. در اين جا سبب جواز دروغ، صلاح جامعه اسلامى است.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به حضرت على عليه‌السلام وصيت فرمود:

ان الله احب الكذب فى الصلاح و ابغض الصدق فى الفساد (161).

همانا خداوند دروغ به مصلحت و خير را دوست دارد و از راستى كه فساد در پى داشته باشد، متنفر است ؛

البته رعايت مقدار و ميزان لازم براى ايجاد صلاح، ضرورت است و نبايد از حد لازم تجاوز كرد؛ چرا كه تجاوز از حد لازم، انسان را به خوى دروغگويى مبتلا مى كند.

حضرت صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

المصلح ليس بكذاب (162).

اصلاحگر سرشت دروغگويى ندارد.

آنچه از روايت پيشين مى توان فهميد اين است كه انسان به بهانه اصلاح جامعه، و ايجاد صلح و آشتى بين دو مسلمان، مجاز به دروغگويى بيجا و بى اندازه نيست ؛ بلكه بايد ميزان لازم را رعايت كند.

3 - وعده دادن :

سومين مورد از موارد سه گانه جواز دروغ، مساءله «وعده دادن» است.

وعده دادن انسان به آن چه نمى تواند وفا كند، يا در اصل دروغ نيست يا چنان چه دروغ باشد، در حالت اضطرار، حرام نيست.

برخى از فقيهان معتقدند كه وعده دادن، فقط تعهد و پيمان است و هيچ خبرى در آن وجود ندارد؛ بنابراين از آن جا كه دروغ، خبر مخالف با واقع است، اين قبيل تعهدها، دروغ به شمار نمى روند؛ اما چنان چه «تعهد»، نوعى از خبر به شمار رود، به اين معنا كه «وعده كردن» خبر از انجام كارى در آينده تلقى شود كه پيش از رسيدن زمان موعود، به انجام آن تعهد شده است، در اين صورت، استثنايى وجود نداشته، اگر اين وعده با واقع مخالف باشد، دروغ و حرام است، مگر آن كه ضرورتى در ميان باشد.

چنان چه شخصى وعده اى بدهد، ولى از همان ابتدا خود را متعهد و ملتزم بر انجام آن نكند و فقط در موقعيت خاصى آن وعده را انجام دهد عمل و گفتارش دروغ شمرده نمى شود.

### اشكال دروغ

خبر مخالف با واقع به شكل هاى گوناگون قابل ارائه است كه در ذيل به آن ها پرداخته مى شود:

الف - توريه :

«توريه» سخن دو پهلو گفتن است. كلامى كه از آن دو معنا فهميده شود: يكى معناى ظاهر و آشكار كه ذهن شنونده به سرعت به آن منتقل مى شود، و ديگرى معناى نهايى و ناپيدا كه مقصود اصلى گوينده است و ذهن شنونده به آن منتقل نمى شود.

برخى فقيهان «توريه» را دروغ نمى دانند، و برخى ديگر معتقدند نوعى دروغ است ؛ ولى حكم «حرمت دروغ» را ندارد. مطلب مسلم و قطعى اين است كه اگر انسان براى بر طرف كردن زيان از خود يا مسلمانى ديگر ناچار به توريه با دروغ شود، «توريه» بهتر و شايسته تر است و چنان چه توريه نكند و دروغ بگويد، رفتارش از ديد فقيهان اشكال دارد.

ب - مبالغه، كنايه، مثل و حكايت :

در مبالغه از واقعه اى، مانند آن كه گفته شود: «صد بار گفتم»؛ در حالى كه بسيار كم تر از صد بار گفته است، و نيز در كنايه ها، اگر مقصود گوينده خبر كردن از همان چيزى كه مى گويد باشد، صفات «راست و دروغ» در آن راه مى يابد؛ اما چنان چه مرادش از مبالغه يا كنايه، خبر كردن نبوده ؛ بلكه فقط بيان كثرت، تكرار، مدح يا ذم كسى باشد، آن مبالغه يا كنايه دروغ شمرده نمى شود؛ افزون بر اين، گاه زيبايى كلام، ارتباطى مستقيم با كنايه ها دارد؛ همان گونه كه در قرآن مجيد نيز كنايه به كار گرفته شده است آن جا كه مى فرمايد:

واسئل القريه (163).

از شهر بپرس.

البته بايد توجه داشت كه ستايش و سرزنش بيجا از شخصى كه مستحق آن نيست، بحثى جدا از بحث راست و دروغ داشته، در اين گفتار قرار ندارد. مثل ها و حكايت ها نيز همين حكم را دارند؛ يعنى اگر مقصود گوينده از بيان مثل يا حكايت، خبر دادن از مفاد مثل يا حكايت باشد به اين معنا كه معناى مثل يا حكايت، واقع شده است ؛ دروغ و راست در آن وجود خواهد داشت ؛ ولى چنان چه مراد گوينده تفهيم مطلبى ديگر غير از مفاد خود حكايت است، مانند اين كه حكايتى از گفت وگوى جمادات و حيوانات با يكديگر، براى القاى معانى اخلاقى بسازد، دروغ به شمار نمى رود و حرام نيست.

ج : دروغ به شوخى :

در شوخى نيز موضوع به همين شكل است ؛ اما توجه به اين نكته مهم است كه وقتى انسان از گفتارش، قصد خبر دادن از واقع را ندارد و از همان ابتدا در مقام شوخى است، در اين حال، يا قرينه و نشانه اى بر شوخى بودن گفتارش وجود دارد يا هيچ نشانه اى بر آن نيست.

آن جا كه بر شوخى بودن گفتارش نشانه اى وجود دارد، مانند زمانى كه مجلس و موقعيت، غير جدى است و با توجه به آن مجلس مى توان به شوخى بودن گفتارش دلالت مى كند، در اين حالات شوخى از ديد فقيهان بدون اشكال است ؛ اما اگر مقصود انسان از خبر دادن، شوخى كردن باشد، ولى هيچ قرينه و نشانه اى بر شوخى بودن گفتارش در كار نباشد، مانند آن كه مطلبى را بگويد، اما شنوندگان هيچ نشانى از شوخى در گوينده نيابند، در اين حال، گفتارش از نظر فقهى اشكال دارد، مگر اين كه خبر شخص به قدرى با واقعيت مخالف باشد كه هر شنونده اى به شوخى بودن مطلب پى ببرد؛ مانند آن كه آتش را به سردى، و برف را به گرمى وصف كند.

اگر انسان بخواهد خبر غير واقعى خود را واقعى نشان دهد، هر چند سياق و قالب گفتارش شوخى باشد، كار حرام انجام داده است ؛ البته روايات بسيارى وجود دارد كه انسان را از دروغ به شوخى نيز منع مى كند آن چه از مفاد اين روايات، و تمام روايات موجود در زمينه دروغ برداشت مى شود، بيانگر نكته اى اخلاقى درباره اين رفتار ناپسند است و آن اين كه دروغگويى حتى به صورت مجازش نيز بر روان انسان تأثیر سوء و نامطلوبى بر جاى مى نهد و راه فساد و انحطاط را پيش روى انسان هموار مى سازد.

حضرت باقر عليه‌السلام بارها مى فرمود:

اتقوا الكذب، الصغير منه و الكبير فى كل جد و هزل (164).

از دروغ بپرهيز؛ چه كوچك باشد، چه بزرگ. در هر حالى باشد؛ چه جدى، و چه شوخى.

انسان با گفتن دروغ كوچك، بر گفتن دروغ بزرگ جراءت مى يابد و با گفتن دروغ به شوخى، آماده راه يابى به دروغ هاى جدى مى شود.

امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

لا يجد عبد طعم الايمان حتى يترك الكذب هزله و جده (165).

هيچ بنده اى، مزه ايمان را نخواهد چشيد، مگر اين كه دروغ را چه به صورت شوخى و چه جدى ترك كند.

اين حديث گوياى حرمت دروغ به شوخى نيست، بلكه فقط پيامد زشت بر روح و روان انسان را بيان مى كند.

لا يصلح من الكذب جد و لاهزل... ان الكذب يهدى الى الفجور و الفجور يهدى الى النار (166).

هيچ دروغى چه جدى و چه شوخى، خوب نيست. همانا [دروغ انسان را] به سوى گناهان رهنمون مى شود و گناهان هم به سوى آتش ‍ مى كشاند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

يا اباذر ويل للذى يحدث فيكذب ليضحك به القوم ويل له ويل له ويل له (167).

اى ابوذر! واى بر كسى كه براى خنداندن مردم دروغ مى گويد. واى بر او، واى بر او، واى بر او.

انا زعيم ببيت فى ربض الجنه و بيت فى وسط الجنه و بيت فى اعلى الجنه لمن ترك المراء و ان كان محقا و لمن ترك الكذب و ان كان هازلا و لمن حسن خلقه (168).

من دادن خانه اى در پايين بهشت و خانه اى در وسط بهشت و خانه اى در بالاى بهشت را تعهد مى كنم براى كسى كه جدال در گفتار را با آن كه حق با او است، ترك كند و دروغ را با آن كه شوخى است وانهد و كسى كه خلق خويش را نيكو سازد.

بر پايه اين گونه احاديث روشن مى شود كه اگر چه دروغ به شوخى از نظر شرعى حرام نيست، تأثیر آن بر روح و روان انسان، قطعى و حتمى است ؛

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در بسيارى از موارد شوخى مى كرد؛ ولى هرگز در اين حال دروغ نمى گفت. روزى پيرزنى از حضرت پرسيد: آيا من به بهشت مى روم. حضرت فرمود: پيرزن ها به بهشت نمى روند. پيرزن شروع به گريه كرد و حضرت به سرعت فرمود: در قيامت هيچ كس پير نيست. (همه جوان وارد بهشت مى شوند.)

د - دروغ در دعوت ها و تعارف ها:

انسان در دعوت ها و تعارف هاى عادى هم بايد مراقب گفتار و رفتار خود باشد. گاهى فردى را به چيزى تعارف مى كنند كه به دليلى، خواهان پذيرش ‍ آن نيست كه بايد مراقب باشد تا به دروغگويى آلوده نشود؛ مانند روزه دارى كه نمى خواهد كسى از روزه بودنش آگاه شود و در پاسخ تعارف ديگران، براى جلوگيرى از ريا دروغ مى گويد يا كسى كه درباره حرام يا حلال بودن مال تعارف كننده شك دارد و چون نمى خواهد مرتكب خوردن مال حرام يا مشكوك شود، به دروغ مى گويد: ميل ندارم ؛ در حالى كه بسيار گرسنه بوده، ميل وافرى هم به خوردن دارد. در اين جا شخص براى ترك عملى حرام، مرتكب عمل حرام ديگرى، يعنى دروغگويى، شده است ؛ بنابراين در تعارف ها، نگه دارى و مراقبت از زبان، بسيار لازم و ضرور است و در اين موارد نبايد پاسخى داد كه جنبه اخبارى داشته باشد.

در مواردى كه انسان خود تعارف مى كند نيز اين قبيل مراقبت ها بسيار لازم است ؛ مانند اين كه تعارف كند؛ در حالى كه از آن ناراضى و ناخشنود است.

بر اساس بسيارى از روايات، بيشتر افراد از راه زبان وارد جهنم خواهند شد و اين به آن معنا است كه گناهان انسان ها از راه زبان بسيار بيش تر از گناهان ديگر است.

ه - دروغ در نقل گفتار و رفتار ديگران :

گاه دروغ در نقل گفتار و رفتار ديگران نيز راه مى يابد كه از آن به «بهتان» تعبير مى كنند. دروغ بستن به ديگران، به اين معنا است كه كسى چيزى را نگفته يا عملى را مرتكب نشده است ؛ ولى آن گفتار و عمل را به او نسبت دهند كه اين كار فعلى حرام و از گناهان بزرگ است.

دروغ بستن به خدا، پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله و امامان عليه‌السلام همان گونه كه گذشت، از مصاديق اين نوع دروغ است.

حضرت صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

الكذب على الله و على رسوله صلى‌الله‌عليه‌وآله من الكبائر (169).

دروغ بستن به خدا و رسولش از گناهان بزرگ است.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز فرمود:

من قال على مالم اقل فليتبواء مقعده من النار (170).

اگر كسى چيزى را كه من نگفته ام به من نسبت دهد، جايگاهش در آتش ‍ است. امام صادق عليه‌السلام به مردى از اهالى شام فرمود:

يا اخا اهل الشام اسمع حديثنا و لا تكذب علينا فانه من كذب علينا فى شى ء فقد كذب على رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله و من كذب على رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فقد كذب على الله (171).

اى برادر شامى ! گفتار ما را بشنو و به ما دروغ نبند. همانا هر كس به ما دروغ ببندد، به پيامبر دروغ بسته و هر كس كه به پيامبر دروغ بست، به خدا دروغ بسته است.

از امام باقر عليه‌السلام نيز نقل شده است :

يا ابا النعمان لا تكذب علينا كذبه فتسلب الحنيفيه (172).

اى ابو نعمان ! به ما دروغ نبند كه از صراط مستقيم دور خواهى شد.

ترجمه آيات و نقل قول از امامان بى آن كه به سند آن اطمينانى باشد، از مصاديق بارز اين گفتار است كه انسان به مراقبت بيش تر در برابر آن وظيفه دارد؛ البته زمانى كه انسان از مستند بودن گفتارى مطمئن نيست و آن را به يكى از امامان و يا پيامبر خدا نسبت مى دهد، روزه اش باطل نمى شود؛ بلكه ابطال روزه در آن جا است كه از خلاف واقع بودن مطلب آگاهى كامل دارد، سپس آن را نسبت مى دهد. انسان بايد مراقب باشد كه مسائل مشكوك و مسائلى را كه از سند آن آگاهى كامل ندارد، بيان نكند.

و - سوگند دروغ :

گاهى انسان از دروغ بودن گفتار خود آگاهى كامل دارد و براى آن، خدا را نيز گواه مى آورد كه مرتكب سوگند دروغ، كه گناهى بزرگ مى باشد، شده است.

حضرت عيسى ابن مريم عليه‌السلام فرمود:

من اعظم الذنوب عند الله ان يقول العبد اءن الله يعلم لما لا يعلم (173).

از بزرگ ترين گناهان نزد خداوند آن است كه بنده اى بگويد خدا مى داند در آن چه خدا نمى داند.

يعنى خدا را بر مطلب دروغ خود شاهد بگيرد.

انسان گاهى دروغ مى گويد و با زبان خبرى، خدا را گواه مى آورد كه اين عمل از گناهان بزرگ و بسيار زشت است و گاهى اين گواه آوردن جنبه انشايى مى يابد كه به صورت سوگند دروغ ظهور مى كند، كه اين هم از گناهان بزرگ به شمار مى رود.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

من قال علم الله ما لم يعلم اهتز العرش اعظاما له (174).

كسى كه بگويد خدا مى داند؛ ولى خداوند خلاف آن را مى داند، عرش ‍ الاهى به سبب عظمت خداوند به لرزه در مى آيد.

در روايتى ديگر آمده است :

اذا قال العبد علم الله و كان كاذبا قال الله عزوجل اما وجدت احدا تكذب عليه غيرى (175).

اگر بنده بگويد خدا مى داند و دروغ بگويد، خداوند مى فرمايد: آيا تو كسى را غير از من نيافتى تا به او دروغ ببندى ؟

در اين جا سوگند، از سنخ امور انشايى است، نه اخبارى.

هنگامى كه شخص سوگند مى خورد، در حقيقت، تأکید را براى يك جمله خبرى انشا مى كند؛ بنابراين، سوگند به خودى خود به راست و دروغ متصف نمى شود؛ بلكه به اعتبار خبرى كه سوگند، آن را تأکید مى كند، به راست يا دروغ متصف مى شود به اين معنا كه اگر سوگند براى تأکید خبرى راست باشد، آن سوگند، به تبع خبرش به صدق و راستى متصف مى شود و اگر آن خبر دروغ باشد، سوگند خورده شده نيز قسم دروغ مى شود.

### اقسام سوگند در علم فقه:

1 - «سوگند عقد» يا «يمين عقد»:

آن گاه كه انسان متعهد مى شود عملى را در آينده انجام دهد يا آن را ترك كند، سپس براى تأکید تعهدش، قسم ياد مى كند، اگر شرايط وفا به عهد فراهم آيد، قسم منعقد شده و سرپيچى از آن حرام است و كفاره را واجب مى كند.

2 - «سوگند مناشده (176)» يا «يمين مناشده»:

هنگامى كه انسان كارى را از ديگرى مى خواهد و براى تأکید بر انجام آن، شخص را قسم مى دهد، در اين حالت چنان چه شخص به آن درخواست عمل نكند، حرامى انجام نداده است ؛ زيرا ملتزم به آن عمل نيست و كفاره نيز بر او واجب نمى شود.

3 - «سوگند تأکید» يا «يمين تأکید»:

اين شكل از قسم كه مورد گفت و گوى اين نوشتار و مورد نظر دانشمندان اخلاق است، آن است كه انسان از وقوع چيزى خبر مى دهد و براى تأکید بر خبرش قسم بخورد؛ البته تفاوتى ندارد كه خبر او، وقوع در زمان گذشته، حال يا آينده باشد. به هر صورت در اين حالت قسم به راست و دروغ متصف مى شود.

از آن جا كه قسم، امرى انشايى است و به خودى خود، به راست و دروغ متصف نيست، بلكه به اعتبار خبرى كه به آن مربوط مى شود به راست و دروغ اتصاف مى يابد، اگر خبر دروغ باشد، قسم نيز دروغ و حرام است.

اگر دقت شود كه در كليه موارد جواز دروغ، مانند مواقع اضطرار، قسم دروغ نيز جايز است ؛ البته چنان چه بتوان فقط با دروغ گفتن، اضطرار را بر طرف كرد و به قسم دروغ نيازى نباشد، نبايد قسم دروغ خورد؛ اما اگر براى رفع اضطرار، به قسم دروغ نيز نياز باشد، اين عمل حرام نخواهد بود.

از حضرت صادق عليه‌السلام نقل شده است كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

احلف بالله كاذبا و نج اخاك من القتل (177).

براى نجات برادرت از كشته شدن، قسم دروغ بخور.

آنجا كه اضطرار وجود ندارد، قسم دروغ، گناهى بسيار بزرگ به شمار مى رود؛ چنان كه برخى روايات از آن به مبارزه با خدا تعبير كرده اند.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

من حلف على يمين و هو يعلم انه كاذب فقد بارزالله عزوجل (178).

كسى كه قسم بخورد و بداند دروغ است، به حقيقت با خدا جنگيده است.

حضرت به شخصى به نام سدير فرمود:

يا سدير من حلف بالله كاذبا كفر (179).

اى سدير! كسى كه به دروغ به خدا قسم بخورد، كافر است ؛

البته كفر بر دو نوع است :

1 - كفر اعتقادى

2 - كفر عملى.

كفر اعتقادى آن است كه انسان منكر خدا، پيامبر و معاد باشد و كفر عملى آن است كه انسان بى پروا عمل حرامى را انجام دهد؛ البته اگر كفر عملى ادامه يابد، چه بسا به كفر اعتقادى بيانجامد.

قسم دروغ از نوع كفر عملى به شمار مى رود؛ چنان كه درباره ترك كننده نماز نيز از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل شده است :

من ترك الصلوه متعمدا فقد كفر (180).

كسى كه نمازش را از روى عمد ترك كند، كافر است ؛

نكته ديگر آن كه سوگند دروغ فقط در مسائل مادى و دنيايى نيست ؛ بلكه گاه انسان براى مسائل آخرتى نيز سوگند دروغ مى خورد مانند زمانى كه تصور كند ترويج و تبليغ دين از هر راهى جايز است ؛ بنابراين، به گمان اندوختن توشه براى آخرت خويش، دروغى مى گويد، آن گاه بر آن قسم مى خورد كه البته اين دروغ و سوگند، حرامى است و عاقبتى جز آتش دوزخ براى او به بار نخواهد آورد.

سوگندهاى دروغ بيش تر در موارد دنيايى و مادى مثل پايمال كردن حقوق اشخاص براى كسب مال و مقام و غيره ادا مى شود.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

... و اما التى عقوبتها دخول النار فهو ان يحلف الرجل على مال امرى مسلم او على حقه ظلما فهذه يمين غموس توجب النار و لا كفاره عليه فى الدنيا (181).

سوگند بر دو نوع است :.... نوعى كه عقوبتش ورود در آتش دوزخ است، آن كه انسان به ستم بر ضد فرد مسلمان، از جهت مالى يا حق (غير مالى) او سوگند خورد. اين، سوگند دروغ است كه مايه آتش است و هيچ كفاره اى در دنيا ندارد. در جاى ديگر، درباره سوگند دروغى كه موجب آتش مى شود مى فرمايد:

الرجل يحلف على حق امرى مسلم على حبس ‍ ماله (182).

(اين كه) فرد بر ضد حق شخص مسلمان يا بازداشت مال او سوگند دروغ خورد. در سوره آل عمران نيز آمده است :

ان الذين يشترون بعهد الله و ايمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم فى الآخره و لا يكلمهم الله و لا ينظر اليهم يوم القيامه و لا يزكيهم و لهم عذاب اليم (183).

همانا كسانى كه پيمان خدا و سوگندهاى خود را به بهاى اندك بفروشند، ايشان را در سراى آخرت بهره اى نيست و خداوند با آن ها سخن نمى گويد و نظر رحمت به آن ها نمى افكند و ايشان را پاك نمى كند و برايشان عذابى دردناك است.

در سخنان پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده است...

ثلاثه لا يكلمهم الله المنان الذى لا يعطى شيئا الا بمنه و المسبل ازاره و المنفق سلعته بالحلف الفاجر (184).

سه گروه هستند كه خداوند با ايشان سخن نمى گويد:... 3. كسى كه با قسم دروغ ارزش جنسش را بالا برد؛

بنابراين افرادى كه سوگند دروغ مى خورند، در دو بعد دنيايى و آخرتى زيان مى كنند و همان گونه كه نصيبى از معنويت و نعمت هاى آخرتى ندارند و مورد آمرزش خداوند قرار نمى گيرند، در مسائل دنيايى نيز آسيب هايى را متحمل مى شوند.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

اليمين الغموس ينتظر بها اربعين ليله (185).

كسى كه قسم دروغ مى خورد تا چهل شب نتيجه شر آن را خواهد ديد.

در روايات ديگر نيز آمده است كه قسم دروغ موجب مقطوع النسل شدن و فقر مى شود (186).

اگر سوگند، راست باشد، در اين حالت چنان چه خبرى كه سوگند بر آن خورده شده است، موضوع مهمى را بيان كند، مثل خبر از واقعيتى كه نزد قاضى در دادگاه بيان مى شود، سوگند بى اشكال خواهد بود؛ ولى اگر اين قسم راست، براى امور كوچك و بى ارزش باشد، مكروه است.

در روايتى ديگر از امام صادق عليه‌السلام آمده است :

اجتمع الحواريون الى عيسى عليه‌السلام فقالوا له يا معلم الخير ارشدنا فقال لهم ان موسى كليم الله عليه‌السلام امر كم ان لا تحلفوا بالله تبارك و تعالى كاذبين و انا امركم ان لا تحلفوا بالله كاذبين و لا صادقين (187).

روزى حواريون به دور حضرت عيسى عليه‌السلام گرد آمدند و عرض ‍ كردند: اى استاد خوبى ! ما را راهنمايى كن. حضرت فرمود: حضرت موسى عليه‌السلام پيامبر خدا، به شما دستور داد سوگند دروغ به خدا نخوريد و من دستور مى دهم به خدا قسم نخوريد چه دروغ و چه راست.

على بن مهزيار نقل مى كند: مردى به امام زمان عليه‌السلام نامه اى نوشت كه فلان جريان از شما نقل شده و شما چنين چيزى فرموديد. حضرت در پاسخ نوشت :

و الله ما كان ذلك و انى لا كره ان اقول «والله» على حال من الاحوال و لكنه غمنى ان يقال ما لم يكن (188).

به خدا سوگند! چنين نيست. من هيچ خوش ندارم به خدا قسم بخورم به هر شكل كه باشد؛ اما ناراحت شدم ؛ زيرا به من چيزى را نسبت مى دهند كه نگفته ام.

در بعد اخلاقى، سوگند راست نيز ناپسند است و كراهت دارد؛ چرا كه سزاوار نيست خداوند براى مسائل كوچك و پيش پا افتاده دنيا، شاهد گرفته شود.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

من اجل الله ان يحلف به اعطاه الله خيرا مما ذهب منه (189).

كسى كه به خداوند به سبب بزرگى و جبروت او سوگند نخورد، خداوند بهتر از آن چيزى كه از دست مى دهد؛ نصيبش مى كند.

بنابراين، انگيزه و هدف، پديد آمدن اين بينش در انسان است كه مقام پروردگار را بسيار بزرگ تر از آن ببيند كه بخواهد براى مسائل ناچيز و كوچك دنيايى به او قسم بخورد.

ز - گواهى دروغ :

گواهى دروغ، امرى جدا از دروغ نيست ؛ چرا كه انسان در گواهى و شهادت دروغ نيز بر خلاف واقع خبر مى دهد؛ از همين رو اسلام با پرهيز از آن بسيار تأکید كرده، آن را عملى حرام مى شمرد. شهادت دروغ، تضييع مال يا جان يا آبروى انسان را در پى دارد.

از پيامبر گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت شده است :

ان شهاده الزور تعادل الشرك بالله تعالى (190).

همانا گواهى دروغ، برابر شرك به خدا است.

انسان مشرك، در پرستش بت، از هواى نفس خود پيروى مى كند و در شهادت دروغ نيز گرفتار هواى نفسش مى شود و آن را مى پرستند. اگر بندگان خدا به دو دسته بت پرستان و خدا پرستان تقسيم شوند، آنان كه شهادت دروغ مى دهند، از آن جا كه بت نفسشان را مى پرستند، در زمره بت پرستان قرار مى گيرند.

خداوند متعالى در وصف بندگان حقيقى خويش مى فرمايد:

و عبادالرحمن... والذين لا يشهدون الزور (191).

بندگان خداوند... آنهايى هستند كه شهادت دروغ نمى دهند.

با توجه به روايت و آيه پيشين مشخص مى شود كه گواهى دهندگان دروغ از جمع بندگان حقيقى خدا خارج بوده، در رديف بت پرستان قرار مى گيرند؛ البته بايد توجه داشت كه اين مساءله از ديدگاه فقهى بررسى نمى شود؛ بلكه بحث از ديدگاه اخلاقى مورد توجه و دقت است ؛ چنان كه در حديث پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز اشاره شد كه مثل بت پرستان هستند، و اين به آن معنا است كه آن دسته از مسائل فقهى مربوط به مشركان مانند نجس بودن و نفى احكام ظاهرى اسلام، در اين جا مطرح نبوده و براى شهادت دهندگان به دروغ، ثابت نيست.

بايد توجه داشت كه شهادت دروغ پيش از آن كه زيانى بر ديگران وارد سازد و حقوقى را از انسان هاى ديگر ضايع كند، به خود شخص زيان مى رساند؛ زيرا انسان با اين عمل از وادى توحيد به وادى شرك كشانده مى شود.

ح - كتمان شهادت :

اگر انسان از ماجرا و رخدادى آگاه بود؛ ولى به هر دليل درست يا نادرست، از گواهى دادن، دورى كرد و شهادت نداد، دروغ نگفته است و در شمار دروغگويان قرار نمى گيرد.

«كتمان شهادت» با «انكار شهادت» متفاوت بوده، با دروغ ارتباطى ندارد؛ زيرا همان گونه كه گفته شد، دروغ، به خبر مخالف با واقع گويند؛ حال آن كه در «كتمان شهادت»، خبرى داده نمى شود تا دروغ يا راست باشد، بلكه از خبر دادن، پرهيز مى شود؛ در حالى كه در «انكار شهادت»، انسان خبر مى دهد كه شاهد ماجرا نبوده و خبر از آن ندارد كه اين با واقع مخالف بوده و دروغ به شمار مى رود.

البته پرهيز از شهادت در جايى كه گواهى ندادن به پايمال شدن حقى بينجامد، ناپسند است ؛ اما دروغ به شمار نمى رود.

## (4) ريشه هاى درونى دروغ

دروغ به شكل معمول در يكى از صفات زشت و ناپسند نفسانى ريشه دارد كه عبارتند از:

1 - دشمنى

گاه انسان از روى دشمنى و نفرت در صدد ضربه زدن به كسى بر آمده، دروغ مى گويد كه البته اين دشمنى، از حركت نادرست و افسارگسيختگى نيروى غضب سرچشمه مى گيرد.

2 - حسد

گاه حسادت به برترى هاى ديگرى، انسان را به دروغگويى وا مى دارد.

3 - خشم و عصبانيت

خشم از چيزى يا كسى مى تواند سبب بروز اين رفتار ناشايست از انسان باشد.

4 - علاقه به مال دنيا (حب مال)

گاه علاقه و چشمداشت به مال دنيا، مايه بروز چنين رفتارى مى شود.

5 - علاقه به مقام و جايگاه دنيايى (حب جاه)

گاه علاقه به مقام و منزلت دنيايى انسان را به دروغ گفتن وا مى دارد.

6 - علاقه دنيايى به افراد

محبت و علاقه به افراد ممكن است انسان را به دروغ بكشاند. به اين صورت كه انسان براى جلب نظر محبوب خود، به دروغ دچار شود.

دانشمندان اخلاق، بحث دروغ را جزو مباحثى قرار داده اند كه فقط با يك نيروى خاص از نيروهاى نفسانى ارتباط نداشته ؛ بلكه با تمام آن ها مرتبط است ؛ زيرا ممكن است اين رفتار ناپسند از هر يك از اقسام نيروهاى درونى، چون شهوت و غضب، ريشه گرفته، پديد آيد.

دروغ گاه در نيروى شهوت ريشه داشته، گاه از نيروى غضب سرچشمه مى گيرد؛ البته هر يك از دو نيروى شهوت و غضب، مايه پديد آمدن صفاتى چون «حب به مال» و «دشمنى» مى شوند كه آن صفات نيز سرچشمه دروغ هستند. در بررسى چشمه هاى دروغ، چه بسا بتوان بدترين حالت آن را همنشينى با افرادى دانست كه دروغ در بين آن ها نه تنها رفتارى ناپسند به شمار نمى آيد، بلكه بسيار رايج است. انسان با تكرار و ادامه همين همنشينى ها به دروغگويى معتاد مى شود.

گاه انسان براى كسب رياست و حفظ آن يا كسب مال و غيره به دروغ متوسل مى شود، و گاه همان شخص، بدون هيچ علتى، و فقط در اثر معاشرت و همنشينى با دروغگويان، به اين رفتار زشت دچار شده، دروغ مى گويد؛ البته به باور دانشمندان اخلاق، اين نوع نيز از نيروى شهوت ريشه مى گيرد و حالت اعتياد در فرد پديد مى آورد. معاشرت با افراد، آثار فراوانى بر جاى خواهد گذاشت. گرچه شخص در ابتدا به اين آثار توجهى ندارد، با گذشت زمان ناگاه در مى يابد كه زبانش جز به دروغ حركت نمى كند.

## (5) پيامدهاى زشت دروغ

1 - نابودى ايمان

دروغ با ايمان ناسازگار است و ضعف و نابودى آن را در پى دارد.

حسن ابن محبوب مى گويد: از حضرت صادق عليه‌السلام پرسيدم :

يكون المؤمن بخيلا؟ قال : نعم، قلت : فيكون جبانا؟ قال : نعم، قلت : فيكون كذابا؟ قال : لا و لا خائنا، ثم قال : يجبل المؤمن على كل طبيعه الا الخيانه و الكذب (192).

آيا مؤمن ممكن است بخيل باشد؟ فرمود: بله. آيا ممكن است ترسو باشد؟ فرمود: بله. آيا ممكن است دروغگو باشد؟ فرمود: نه، مؤمن داراى هر سرشتى مى شود، جز دروغ و خيانت.

دروغ و خيانت هرگز در دل مؤمن يافت نمى شود.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

يطبع المؤمن على كل خصله و لا يطبع على الكذب و لا على الخيانه (193).

مؤمن هر سرشتى را مى پذيرد، جز دروغ و خيانت.

پس سرشت دروغگويى با ايمان ناسازگار است و ايمان را از قلب خارج مى كند.

در بيان امام باقر عليه‌السلام چنين آمده است :

ان الكذب هو خراب الايمان (194).

همانا دروغ، نابودى و خرابى ايمان است.

امير مؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

جانبوا الكذب فانه يجانب الايمان (195).

از دروغ بپرهيزيد؛ چرا كه ايمان را دور مى كند.

2 - محروميت از هدايت الاهى

دروغ، انسان را از هدايت الاهى محروم مى سازد.

پروردگار عزوجل در قرآن كريم مى فرمايد:

ان الله لا يهدى من هو كاذب كفار (196).

همانا خداوند دروغگوى ناسپاس را هدايت نمى كند.

ان الله لا يهدى من هو مسرف كذاب (197).

همانا خداوند كسى كه اسراف كننده دروغگو است را هدايت نمى كند.

3 - زمينه سازى كفر و نفاق

دروغ گاه زمينه كفر يا نفاق را در انسان فراهم مى سازد. زمانى كه دل دروغگو از ايمان خالى شد، كفر يا نفاق به آن راه خواهد يافت ؛ چنان كه روايت شده : مردى خدمت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله رسيد و عرض كرد:

يا رسول الله ما عمل اهل النار؟ قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله : الكذب، اذا كذب العبد فجر و اذا فجر كفر و اذا كفر دخل النار (198).

اى رسول خدا! كار اهل آتش چيست ؟ پيامبر فرمود: دروغ. هر گاه دروغ گويد، فاسق مى شود و هر گاه فاسق شود، كافر مى شود و هر گاه كافر شد، در آتش قرار مى گيرد؛

بنابراين، دروغ افزون بر دور ساختن ايمان از قلب انسان، زمينه كفر عملى او را نيز فراهم مى كند.

دوگانگى ميان واقعيت و خبر شخص دروغگو، مايه پيدايش و رشد صفت پليد نفاق در دل او مى شود امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

الكذب يودى الى النفاق (199).

دروغ انسان را به نفاق مى كشاند.

طبق نقل حضرت صادق عليه‌السلام، پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

ثلاث من كن فيه كان منافقا و ان صام و صلى و زعم انه مسلم، 1 - من اذا ائتمن خان 2 - واذا حدث كذب 3 - و اذا وعد اخلف (200).

سه چيز است كه در هر كس باشد، منافق است ؛ اگر چه روزه بگيرد و نماز بخواند و گمان كند كه مسلمان است : 1 - آن گاه كه او را امين به شمار آورند، خيانت كند. 2 - آن گاه كه سخن براند دروغ گويد 3 - آن گاه كه پيمان بندد، پيمان شكند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دل نيارامد زگفتار دروغ  |  | آب و روغن هيچ نفروزد فروغ (201)  |

4 - ضعيف ساختن مروت و جوانمردى

پيامبر گرامى صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

اقل الناس مروه من كان كاذبا (202).

جوانمردى در شخص دروغگو از همه كم تر است.

آن گاه كه دروغ، عادت فرد شود، چه بسا جوانمردى، يكسره از وجود او رخت بربندد؛ چنان كه در سخنان گهربار حضرت على عليه‌السلام آمده است :

من كذب افسد مروته (203).

هر كس دروغ بگويد، جوانمردى خويش را تباه سازد.

گوهر جوانمردى، جز با راستى و درستى سازگار نيست، و روح جوانمرد، از كژى و ناراستى گريزان است. حضرت در جاى ديگر مى فرمايد:

لا يجتمع الكذب و المروءه (204).

دروغ و جوانمردى جمع نمى شوند.

5 - فراموشى

از آن جا كه خبرهاى انسان دروغگو، با واقع مخالف است و مخالفت با واقع، حد و مرز و معيار واحدى ندارد، چه بسا خبرهاى او از يك واقعه، با هم سازگار و يك سان نباشد.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ان مما اعان الله به على الكذابين، النسيان (205).

همانا از كمك هايى كه خداوند بر ضد دروغگويان مى كند، فراموشى [آن ها] است.

6 - سلب توفيق از رسيدن به برخى مقام ها و انجام برخى اعمال صالح

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

الكذاب لا يكون صديقا و لا شهيدا (206).

دروغگو در زمره صديقان در آيد و نه در زمره شهيدان.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ان الرجل ليكذب الكذبه فيحرم بها صلاه الليل فاذا حرم صلاه الليل حرم بها الرزق (207).

همانا انسان دروغ مى گويد؛ پس، از نماز شب محروم مى شود؛ پس آن گاه كه از نماز شب محروم شد، از روزى [گسترده كه اثر نماز شب است] محروم خواهد شد.

7 - كاهش ارزش اجتماعى

دروغگو قابل اطمينان نيست و مردم به او اعتماد نمى كنند؛ از اين رو نزد مردم ارزش ندارد. ارزش انسان در جامعه بشرى، به اطمينان مردم به او است. آن گاه كه شخصى وجهه و آبروى خاصى دارد، ارزشمند است و از بين رفتن اعتبار و آبرو، نابود كننده ارزش اجتماعى او است و دروغگويى، رفتار ناشايستى به شمار مى رود كه اعتبار انسان را از بين مى برد. امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

الكذاب و الميت سواء فان فضيله الحى على الميت الثقه به فاذا لم يوثق بكلامه بطلت حياته (208).

دروغگو و مرده يك سان هستند؛ زيرا همانا برترى زنده بر مرده، در اطمينان [مردم] به او است ؛ پس وقتى مردم به سخن دروغگو اعتماد نكنند؛ زنده بودنش باطل است.

امام صادق عليه‌السلام از عيسى ابن مريم عليه‌السلام نقل فرمود:

من كثر كذبه، ذهب بهاءه (209).

كسى كه بسيار دروغ گويد، ارزشش نزد خدا و نزد خلق او از بين مى رود. امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

ينبغى للرجل المسلم ان يجتنب مواخاه الكذاب فانه يكذب حتى يجى بالصدق فلا يصدق (210).

شايسته است كه مسلمان از دوستى و برادرى با دروغگو بپرهيزد؛ زيرا او آن قدر دروغ مى گويد كه اگر سخن راستى هم بر زبان آورد، ديگر باور نخواهد شد.

اين ناباورى تا آن جا گسترش خواهد يافت كه مردم شخص دروغگو را طرف مشورت خويش نيز قرار نخواهد داد؛ چنان كه امير مؤمنان على مى فرمايد:

... لا راءى لكذوب (211).

دروغگو [در مقام مشورت] هيچ رايى ندارد [= رايش بى ارزش ‍ است].

8 - موجب لعن خدا و فرشتگان

دروغگويى به اندازه اى ناپسند است كه موجب لعن خدا و فرشتگان شده، دروغگو را در شمار لعنت شدگان در گاه الاهى قرار مى دهد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

فلعنه الله على الكاذب و ان كان مازحا (212).

خداوند دروغگو را لعنت كند؛ اگر چه شوخى كرده باشد.

المؤمن اذا كذب بغير عذر لعنه سبعون الف ملك و خرج من قلبه نتن حتى يبلغ العرش فيلعنه حمله العرش (213).

آن گاه كه شخص مؤمن، بدن عذر دروغ گويد، هفتاد هزار فرشته او را لعنت مى كنند و از قلب او بوى گندى بيرون مى آيد كه به عرش مى رسد؛ آن گاه حاملان عرش الاهى نيز او را لعن مى كنند.

9 - فقر و تنگدستى

زمانى كه دروغ گفتن، رفتارى ثابت و عادى شود، فقر و تنگدستى را به بار مى آورد و بركت را از زندگى مى برد. امير مؤمنان على عليه‌السلام در شمارش سبب هاى فقر مى فرمايد:

... و اعتياد الكذب يورث الفقر (214).

و عادت به دروغ، تنگدستى را به جاى مى نهد.

10 - سرزنش و پشيمانى

سرانجام دروغگويى، سرزنش شدن و پشيمانى از كرده خويش است ؛ زيرا مردم دير يا زود، به رفتار ناشايست و گفتار خلاف واقع دروغگويى پى برده، او را خواهند شناخت. از حضرت على عليه‌السلام نقل شده است :

عاقبه الكذب ملامه و ندامه (215).

سرانجام دروغ، سرزنش و پشيمانى است.

11 - نابودى شرم و حيا

كسى كه عادت كند بدون توجه به ارزش و منزلت انسانى ديگران، به آن ها دروغ بگويد، پرده حيا ميان خود و ايشان را دريده، بى شرم مى شود، چنان كه سرور پرهيز كاران حضرت على عليه‌السلام فرموده است :

لا حياء لكذاب (216).

دروغگويى، بى حيا است.

دروغ پيامدهاى زشت ديگرى نيز دارد كه سرانجام همه آن ها دوزخ و عذاب الاهى است.

از پيامبر خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل شده است :

اياكم و الكذب فانه من الفجور و انهما فى النار (217).

از دروغ بپرهيزيد. همانا دروغ از فجور و ستمكارى است و همانا دروغ و فجور در آتش جاى دارند.

امير مؤمنان على عليه‌السلام هم مى فرمايد:

ثمره الكذب المهانه فى الدنيا و العذاب فى الاخره (218).

ميوه دروغ، پستى در دنيا، و عذاب در آخرت است.

## (6) راه هاى درمان دروغ

دانشمندان اخلاق براى درمان بيمارى هاى اخلاقى انسان، دو راه «علمى» و «عملى» را سفارش مى كنند: در راه علمى، بر آگاهى بازدارنده، و در راه عملى، به رفتارهاى برطرف كننده تأکید مى ورزند.

انسان گاه به صورت موقت و اتفاقى به دروغ آلوده مى شود كه با ياد آورى زشتى آن، به راحتى مى تواند بر اين رفتار ناپسند چيره شود و آن را به صورت كامل كنار بگذارد؛ ولى گاه دروغگويى به صورت ويژگى در او پديدار مى شود كه در اين صورت بايد براى درمان خويش به طور دائم بكوشد و از هر دو راه «علمى» و «عملى» بهره گيرد.

### راه علمى درمان دروغ

آگاهى و توجه به پيامدهاى ناخوشايند دروغ، شيوه اى مؤ ثر در درمان اين بيمارى به شمار مى رود.

محروميتى از هدايت الاهى، ناتوانى از چشيدن طعم ايمان، فرو افتادن در گرداب نفاق و كفر، مسخ شدن در روز قيامت، سقوط در آتش دوزخ، دورى از جوانمردى و حيا، بى اعتمادى ديگران و ذلت و آثار شوم ديگر، همه و همه از پيامدهايى هستند كه يادآورى مداوم آن ها، شخص مبتلا به دروغ را در درمان خويش يارى مى كند.

غفلت از پيامدهاى زشت و ناخوشايند رفتارهاى زشت، از مهم ترين عوامل گرفتارى انسان به آن ها است كه با يادآورى و ذكر مى توان آن را برطرف كرد:

و ذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين (219).

و به ياد (مؤمنان) آور پس همانا به ياد آوردن براى مؤمنان، سودمند است.

### راه عملى درمان دروغ

يكى از مهم ترين روش هاى عملى در درمان دروغ آن است كه انسان پيش از آن كه كلمه اى را بر زبان بياورد، درباره درستى يا نادرستى آن بينديشد، و به آثار و عواقب آن توجه كند. امام عسكرى عليه‌السلام مى فرمايد:

قلب الاحمق فى فمه و فم الحكيم فى قلبه (220)؛

قلب انسان احمق در دهانش، و دهان فرد حكيم در قلب اوست.

دستور بر گفتار و سخن گفتن بايد از خانه خرد صادر شود، نه آن كه انسان، كلام بدون انديشه را بر زبان جارى سازد و آن گاه از پيامدهاى ناخوشايندش ‍ افسوس خورد. چه بسا افرادى كه با سخن نسنجيده، خود را به پرتگاه نابودى انداخته اند.

شيوه ديگر در درمان عملى دروغ آن است كه از معاشرت با دوستان دروغگو بپرهيزد؛ چرا كه بسيارى از زشتى ها در اثر رفت و آمد و همنشينى با انسان هاى ناصالح پديد مى آيد و به عكس، بسيارى از زيبايى هاى اخلاقى هم در همنشينى با خوبان و صالحان پديدار مى شود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پسر نوح با بدان بنشست  |  | خاندان بنوتش گم شد  |
| سگ اصحاب كهف روزى چند  |  | پى نيكان گرفت و مردم شد  |

# فصل سوم : بهتان

والذين يؤ ذون المؤمنين و المومنات بغير مااكتسبوا فقداحتملوا بهتانا و اثما مبينا (221).

و آنان كه مردان و زنان با ايمان را به سبب كارى كه انجام نداده اند، مى آزارند، بار بهتان و گناه آشكارى را به دوش كشيده اند.

## مقدمه

يكى از رفتارهاى زشت و ناپسند كه گاه شاخه اى از غيبت به شمار مى رود، «بهتان» است. بهتان همانند بسيارى از رذايل ديگر اخلاقى، از آفات و بيمارى هاى فراوان به شمار مى رود كه نابودى انسجام در جوامع بشرى را در پى دارد.

زشتى اين رفتار تا آن جا است كه از ناپسندترين بيمارى هاى زبان شمرده مى شود؛ بدين جهت در اين فصل به بيان حقيقت و ابعاد گوناگون آن پرداخته مى شود تا بتوان در ترك آن كوشيد.

موضوعاتى كه از آن ها بحث خواهد شد عبارتند از:

1 - تعريف بهتان

2 - اقسام بهتان

3 - نكوهش بهتان از ديد شرع

4 - ريشه هاى درونى بهتان

5 - پيامدهاى زشت بهتان

6 - راه هاى درمان بهتان.

## (1) تعريف بهتان

### بهتان در لغت و عرف

«بهتان» در لغت، به معناى «متحير شدن» يا «متحير كردن» است (222) و نزد عرف، در معناى «دروغ بستن به افراد به گونه اى كه مايه تحير شود» به كار مى رود.

گاه سه كلمه «بهتان» «تهمت» و «افترا» در يك معنا به كار مى روند؛ در حالى كه اين سه، هم از نظر لغوى و هم از لحاظ اصطلاحى با هم تفاوت دارند. بهتان، دروغ بستن ؛ افترا دروغ بافتن ؛ و تهمت، اظهار بدگمانى است.

### حقيقت بهتان در علم اخلاق

بهتان نزد دانشمندان اخلاق نسبت دادن رفتار يا گفتار يا حالتى زشت و ناپسند به كسى است كه از آن زشتى، پاك و منزه است.

روايات بسيارى وجود دارد كه به بيان حقيقت اين رفتار زشت پرداخته است.

ابوذر غفارى (ره) مى گويد: از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله پرسيدم :

ما الغيبه ؟ قال : ذكرك اخاك بما يكره قلت : يا رسول الله ! فان كان فيه الذى يذكر به ؟ قال : اعلم، انك اذا ذكرته بما هو فيه فقدا غتبته و اذا ذكرته بما ليس فيه فقد بهته (223).

غيبت چيست ؟ فرمود: اين كه برادر دينى ات را به چيزى كه موجب ناخشنودى او است يادآور شوى. عرض كردم : اى رسول خدا! اگر نقصى كه يادآور شديم، در او باشد چه ؟ پيامبر فرمود: اگر نقصى را كه در او وجود دارد، بازگويى، غيبت كرده اى و اگر نقصى را كه در او نيست، يادآور شوى، «بهتان» زده اى.

امام صادق عليه‌السلام نيز مى فرمايد:

ان من الغيبه ان تقول فى اخيك ما ستره الله عليه و ان من البهتان ان تقول فى اخيك ما ليس فيه (224).

همانا «غيبت» اين است كه چيزى را درباره برادر (مؤمن) خود، عيبى را كه در او نيست، بگويى.

امام موسى بن جعفر عليه‌السلام نيز سخنى با همين مضمون دارد:

و من ذكره من خلفه بما هو فيه مما لا يعرفه الناس اغتابه و من ذكره بما ليس فيه فقد بهته (225).

شخصى كه پشت سر كسى آن چه را كه در او هست و مردم نمى دانند، يادآور شود، غيبت كرده و كسى كه آن چه را در او نيست، يادآور شود، «بهتان » زده است.

در قرآن كريم آمده است :

و من يكسب خطيئه او اثما ثم يرم به بريئا فقد احتمل بهتانا و اثما مبينا (226).

كسى كه «خطا» يا «گناهى» را مرتكب شود؛ سپس بى گناهى را متهم سازد، بار «بهتان» و گناه آشكارى را بر دوش گرفته است.

## (2) اقسام بهتان

### بهتان بر دو قسم است

1 - گاه در غياب كسى به او دروغى مى بندند و رفتار ناپسندى را كه مرتكب نشده است، به او نسبت مى دهند. در اين قسم از بهتان، دو گناه بزرگ نهفته است : يكى دروغ و ديگرى غيبت ؛ زيرا مطلب نسبت داده شده غير واقعى است و در غياب شخص هم ابراز شده است (227).

2 - گاه رفتار يا صفتى از صفات زشت نفسانى را كه در شخص وجود ندارد، پيش رويش به او نسبت مى دهند كه در اين قسم از بهتان فقط گناه دروغ نهفته است ؛ ولى از نظر درجات دروغ، شديدترين نوع دروغ به شمار مى رود.

### زشت ترين قسم بهتان

گاه بهتان زننده، آن چه را به دروغ نسبت داده، خود مرتكب نشده است ؛ اما گاهى رفتار ناشايستى را كه از خودش سر زده، به ديگرى نسبت مى دهد كه اين زشت ترين و ناپسندترين نوع بهتان به شمار مى رود. خداوند متعالى همان طور كه گذشت، در قرآن كريم به همين قسم اشاره دارد؛ آن جا كه مى فرمايد:

و من يكسب خطيئه او اثما ثم يرم به بريئا فقد احتمل بهتانا و اثما مبينا (228).

كسى كه «خطا» يا «گناهى» مرتكب شود، سپس بى گناهى را متهم سازد، بار «بهتان» و گناه آشكارى را بر دوش گرفته است.

### «حال و ملكه (229)» بهتان

بهتان نيز مانند رفتارهاى زشت ديگر، گاه به صورت رفتارى اتفاقى و ناپايدار از انسان سر مى زند كه با هوشيارى اندك مى توان به رفع آن پرداخت و به آسانى از تكرار آن جلوگيرى كرد؛ اما اين رفتار بر اثر غفلت، تكرار شده، به صورت عادت و رفتارى ريشه دار در مى آيد تا آن جا كه مايه خشنودى بهتان زننده و وسيله اى براى خارج كردن رقيبان از صحنه هاى اجتماعى مى شود، و به صورت ابزارى تبليغاتى مورد بهره بردارى قرار مى گيرد. اين جا است كه شخص از ولايت الاهى خارج، و در ولايت و سرپرستى ابليس ‍ داخل مى شود؛ همان گونه كه امام صادق عليه‌السلام فرمود:

من روى على مؤمن روايه يريد بها شينه و هدم مروءته ليسقط من اعين الناس اخرجه الله من ولايته الى ولايه اليشطان فلا يقبله الشيطان (230).

هر كس بر ضد مؤمنى سخنى نقل كند و قصدش از آن، زشت كردن چهره او و از بين بردن وجهه [اجتماعى]اش باشد و بخواهد او را از چشم مردم بيندازد، خداوند او را از ولايت خويش خارج مى كند، و تحت سرپرستى شيطان قرار مى دهد، و شيطان هم او را نمى پذيرد.

3 - نكوهش بهتان از ديد شرع و عقل

بهتان هم مانند بيش تر آفات زبان، از جمله رفتارهاى مورد نهى شريعت بوده، حرام است و عامل آن به مجازات و كيفر الاهى گرفتار خواهد شد.

خداوند بزرگ در آيه اى كه گذشت، بهتان را گناهى آشكار معرفى كرده است (231). در روايات گوناگون نيز به بهتان زننده، وعيد آتش داده شده است. بر اساس نقل حضرت رضا عليه‌السلام پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

من بهت مؤمنا او مؤمنه او قال فيه ما ليس فيه اقامه الله يوم القيامه على تل من نار حتى يخرج مما قال فيه (232).

هر كس به مرد يا زن با ايمانى بهتان زند يا چيزى را به او نسبت دهد كه در او نيست، خداوند او را در روز قيامت بر تلى از آتش به پا مى دارد تا از آن چه گفته، خارج شود.

حضرت در گفتارى طولانى كه به بيان نشانه هاى شخص فاسق پرداخته، بهتان را يكى از آن ها معرفى مى كند:

و اما علامه الفاسق فاربعه اللهو و اللغو و العدوان و البهتان (233).

... و اما نشانه فاسق چهار چيز است :... و چهارم : بهتان.

حضرت صادق عليه‌السلام در دعايى طولانى كه آن را در آغاز ماه مبارك رمضان مى خواند، از گناهان بزرگ آمرزش مى طلبيد و در شمار آنها از بهتان نام مى برد (234). از سوى ديگر، بهتان خود نوعى دروغ به شمار مى رود؛ زيرا در آن نسبتى دروغين به ديگرى داده مى شود. همه اين موارد دليل آن است كه بهتان حرام بوده، افزون بر اين، از گناهان بزرگ به شمار مى رود؛ از اين رو امام صادق عليه‌السلام در وصيتى كه به اصحاب خويش فرمود، ايشان را از دروغ و بهتان باز داشت :

و اياكم ان تزلقوا السنتكم بقول الزور و البهتان (235).

و بپرهيزيد از اين كه زبانهايتان را به گفتار دروغ و بهتان تيز كنيد.

## (4) ريشه هاى درونى بهتان

1 - دشمنى

گاه انسان براى فرو نشاندن آتش دشمنى و كينه خويش، به ديگرى دروغ بسته، نسبت هاى ناپسند مى دهد.

2 - حسد

گاهى انسان به رتبه، شان و كمالات ديگرى حسادت كرده، براى از بين بردن وجهه اش به او بهتان مى زند.

3 - ترس و فرار از مجازات

گاه انسان از ترس مجازات خطايى كه مرتكب شده يا بر طرف كردن نسبت ناروايى كه ممكن است به او داده شود، به ديگرى بهتان زده، دروغ مى بندد.

شجره خبيثه اين رذايل در مساءله بهتان، ميوه اى به مراتب تلخ ‌تر از غيبت مى دهد؛ چرا كه در غيبت، عيب و نقص واقعى و موجود در شخص، به او نسبت داده مى شود؛ در حالى كه در بهتان، آن چه را در او نيست، به او مى بندند.

## (5) پيامدهاى زشت بهتان

بهتان، آثار و عواقب زشت و شومى را هم در دنيا و هم در سراى آخرت به بار مى آورد كه دامن گير بهتان زننده مى شود.

### الف - پيامدهاى زشت بهتان در دنيا

آثار و عواقب زشت بهتان در دنيا، هم فرد و هم اجتماع را در بر مى گيرد.

1 - پيامد فردى بهتان :

كسى كه به ديگرى بهتان مى زند، از مكر الاهى مصون و سالم مى ماند و سرانجام رسوا مى شود؛ چرا كه خداوند آبروى مؤمن را حفظ مى كند و او را از آسيب بهتان ديگران مى رهاند. در روايات هم آمده است : خداوند، كسى را كه به دنبال عيب هاى مسلمانان باشد حتى در داخل خانه اش رسوا مى كند (236).

اين فرد در اجتماع نيز به سرعت شناسايى، و از ارزش و اعتبارش كاسته مى شود.

2 - پيامد اجتماعى بهتان :

بهتان بذر دشمنى را در جامعه بشرى پاشيده، دوستى ها را به دشمنى تبديل مى كند. بهتان، حس اعتمادى را كه محور تشكيل دهنده واحدهاى كوچك و بزرگ اجتماعى است (237) از بين مى برد و مايه متلاشى شدن آن ها مى شود. اين صفت ناپسند مى تواند همه روابط را تحت تأثیر قرار دهد. ازدواج ها را تبديل به طلاق، روابط پدر و فرزند را تيره، و در موارد حاد و شديد، موجب وقوع جناياتى چون قتل شود.

### ب - پيامدهاى آخرتى بهتان

در مورد آثار بهتان در سراى آخرت، روايات بسيارى وجود دارد كه از جمله مى توان به آن چه حضرت رضا عليه‌السلام از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل فرموده است اشاره كرد:

من بهت مؤمنا او مؤمنه او قال فيه ما ليس فيه اقامه الله يوم القيامه على تل من نار حتى يخرج مما قال فيه (238).

هر كس به مرد يا زن با ايمانى بهتان زند يا چيزى را به او نسبت دهد كه در او نيست، خداوند او را روز قيامت بر تلى از آتش به پا مى دارد تا از آن چه [درباره برادر يا خواهر مؤمنش] گفته است خارج شود.

امام صادق عليه‌السلام نيز در اين زمينه مى فرمايد:

البهتان على البرى اثقل من الجبال الراسيات (239).

بهتان زدن به شخصى كه از آن [بهتان] برى است، از كوه هاى محكم و استوار هم سنگين تر است.

با توجه به اين روايت، بهتان و تهمت براى شخصى كه از آن برى است، بسيار سنگين است ؛ اما براى كسى كه بهتان زده، عذاب و گناهى سنگين تر است ؛ ولى او اين سنگينى را احساس نمى كند.

من بهت مؤمنا او مؤمنه بما ليس فيه بعثه الله فى طينه خبال حتى يخرج مما قال (240).

كسى كه به برادر يا خواهر مؤمنش به چيزى كه در او نيست، بهتان زند، خداوند روز قيامت او را در گلى كه آب آن چرك است، محشور مى كند تا از چيزى كه گفته است، خارج شود [و از عهده اش بيرون بيايد.]

از حضرت پرسيده شد: گل خبال يعنى چه ؟ فرمود:

چركى است كه در قيامت از عورت زناكاران خارج مى شود.

## (6) راه هاى درمان بهتان

انديشه در پيامدهاى شوم بهتان، و ياد آورى مستمر آن ها، نقش مهمى در باز داشتن انسان از اين رفتار ناپسند دارد كه سرانجام ريشه كن شدن اين آفت از درون نفس انسانى را در پى خواهد داشت.

شخص مبتلا به بهتان بايد در صدد تقويت نيروى تقوا و بازدارندگى در خويش باشد؛ از اين رو به ذكر هميشگى عواقب بيمارى خويش نيازمند است. دقت و تفكر در احاديثى كه به بيان اهميت فراوان آبروى افراد با ايمان پرداخته است نيز مايه تقويت نيروى تقوا در او شده، وى را از ريختن آبروى ديگران باز مى دارد.

از حضرت صادق عليه‌السلام نقل شده است :

المؤمن اعظم حرمه من الكعبه (241).

حرمت مؤمن از كعبه عظيم تر است ؛

البته درمان حتمى و قطعى تمام بيمارى هاى رفتارى انسان به برطرف كردن ريشه هاى درونى آن ها بستگى دارد؛ از اين رو بايد در ابتدا بيمارى بهتان را ريشه يابى كرد و پس از يافتن آن، به از بين بردنش پرداخت. اگر حسد سرچشمه اين رفتار ناشايست است، بايد به نابود كردن آن پرداخت و اگر رذيله اى ديگر، ريشه اين بيمارى است، بايد در زوال آن كوشيد.

# فصل چهارم : تهمت

آن گاه كه مؤمن به برادرش تهمت زند، ايمان در دل او ذوب [و ناپديد] مى شود؛ همان گونه كه نمك در آب [ناپديد مى شود (242)].

حضرت صادق عليه‌السلام.

## مقدمه

يكى ديگر از دردهاى جامعه بشرى كه از ديرباز با آن دست به گريبان بوده و از آن، آسيبهاى فراوان ديده است، بيمارى نابود كننده «تهمت » است.

تهمت همانند ديگر بيمارى هاى مهم زبان از قبيل «دروغ و غيبت»، پيامدها و آثار شوم و بسيار مخربى براى جامعه انسانى دارد؛ بدين سبب بايد در راه شناخت حقيقت و درمان آن بسيار كوشيد.

اين فصل مى كوشد تا با پرداختن به جهات گوناگون تهمت، راه چاره اى براى درمان اين بيمارى مهلك نشان دهد. مباحث مورد توجه در اين فصل عبارتند از:

1 - تعريف تهمت

2 - اقسام تهمت

3 - نكوهش تهمت از ديد شرع

4 - ريشه هاى درونى تهمت

5 - پيامدهاى زشت تهمت

6 - راه هاى درمان تهمت.

## (1) تعريف تهمت

«تهمت» از ريشه «وهم»، به معناى اظهار گمان بدى است كه به دل انسان راه يافته است.

هر رفتارى از مجموعه رفتارهاى انسان كه در جامعه پديدار مى شود، به دو گونه قابل تفسير و برداشت است : برداشتى «خوب و مثبت»، و برداشتى «بد و منفى». در تهمت، انسان از رفتار، گفتار يا حالت ديگرى، برداشت «بد و منفى» مى كند كه البته اين برداشت، گاه به خود رفتار باز مى گردد به اين معنا كه خود رفتار، ناپسند و ناشايست تلقى مى شود، و گاه از آن رفتار، صفات درونى و ويژگى هاى ناپسند برداشت مى شود بى آن كه خود رفتار بد و ناپسند باشد كه در اين صورت، رفتار، فقط به منزله آينه و نماى آن صفت درونى گرفته مى شود؛ يعنى گاه «تهمت» درباره زشتى ذات عمل و خود رفتار است، و گاه عمل و رفتار پلى قرار داده مى شود تا برخى از زشتى هاى درونى به شخص نسبت داده شود.

### تفاوت سوءظن با تهمت

هر گاه كسى از رفتار، گفتار يا حالات ديگران برداشت بدى داشته باشد، ولى اين برداشت، فقط در درونش پنهان بماند و آشكار نشود، به «سوءظن» (بدگمانى) مبتلا شده است ؛ ولى اگر برداشت ناشايستش را اظهار كرد، به رفتار او «تهمت» گفته مى شود؛ پس ‍ تفاوت «سوءظن» و «تهمت» در آشكار كردن گمانى است كه از رفتار ديگرى برداشت شده است.

### تفاوت بهتان با تهمت

در «بهتان» انسان مى داند كسى كه به او نسبت ناروا مى دهد، كار نادرستى انجام نداده است ؛ ولى از روى اغراض و خواسته هاى نفسانى، همانند دشمنى، كينه و حسد، صفت يا رفتار ناشايستى را به او نسبت مى دهد؛ اما در تهمت، انسان برداشت خويش از رفتار ديگرى را مدنظر قرار مى دهد و او را متهم مى سازد؛ در حالى كه نمى داند اين رفتار از او سر نزده است ؛ براى نمونه اگر انسان، شخصى را با سلاح گرم در كنار مقتولى مشاهده كند و به او نسبت قتل بدهد؛ در حالى كه مى داند قاتل نيست، رفتارش «بهتان» ناميده مى شود و اگر نداند او قاتل نيست، به رفتار او «تهمت» گفته مى شود.

سرچشمه تهمت، «سوءظن» است. بدگمانى به كردار، گفتار يا حالات ديگران ممكن است موجب شود شخص چه در حضور و چه در غياب ايشان تهمت بزند؛ پس سوءظن مى تواند به تهمت بينجامد؛ به اين گونه كه در سوءظن، برداشت انسان از عمل، سخن يا حالت ديگرى، برداشتى بد در درون خود او است و ممكن است به سبب عواملى از درون انسان به بيرون تراوش كند؛ يعنى به ديگران اظهار شود كه در اين صورت به تهمت تبديل مى شود.

## (2) اقسام تهمت

آشكار كردن گمان نادرست و اظهار آن، به دو صورت ممكن است :

1 - اظهار حضورى

گاه تهمت زننده، رفتار يا ويژگى زشتى را در حضور خود متهم، به او نسبت مى دهد و مدارك و اسناد اين نسبت كه مى تواند شامل عمل، سخن يا حالتى از او باشد را نيز ارائه مى كند.

2 - اظهار غيابى

گاه تهمت زننده در حضور فرد چيزى بيان نمى كند؛ بلكه در غيابش به او رفتار يا صفت ناپسندى را نسبت مى دهد كه اين امر دو حالت دارد:

الف. تهمت زننده فقط نتيجه برداشت خود را از رفتار شخص در غيابش به او نسبت مى دهد و از خود رفتار، سخنى به ميان نمى آورد به اين معنا كه تهمت زننده نمى گويد به دليل ديدن چه رفتارى از متهم، چنين برداشتى از او داشته است ؛ البته تفاوتى نيست بين آن كه برداشت او از رفتار متهم در برخورد با خود او باشد يا ديگران ؛ زيرا در هر دو صورت، اظهار بدگمانى شده و حقيقت تهمت پديد آمده است.

ب. خود آن رفتار، گفتار يا صفات را نقل مى كند؛ سپس برداشت خود از آن را به ديگران ارائه مى دهد.

### زشت ترين مصداق تهمت

تهمت، ابراز كردن گمان بد به ديگرى است كه از زشت ترين مصاديق آن، اين است كه انسان در آغاز كار، شخصى را امين و معتمد خود كند و كارى را به او واگذارد؛ سپس به او سوءظن يافته، اين بدگمانى را به شخص ‍ بگويد.

امام جعفر صادق عليه‌السلام از قول پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله روايت كرده است :

ليس لك ان تتهم من ائتمنته (243).

حق ندارى به كسى كه او را امين خويش ساخته اى، تهمت بزنى.

### «حال و ملكه»زشت تهمت

تهمت از رذايل نفسانى چون دشمنى، حسد، شهوت يا غضب سرچشمه مى گيرد و در آغاز، رفتارى است كه اتفاقى از انسان سر مى زند؛ ولى تكرار آن موجب مى شود كه به صورت ملكه در نهاد شخص در آيد و انجام آن برايش آسان شود.

كسى كه اين صفت براى او ملكه نشده است، شايد در اثر انجام اين رفتار، تحت فشار مسائل اعتقادى و وجدانى خود قرار گرفته، متاءثر و متاءلم شود؛ ولى اگر اين عمل تكرار شده، به صورت صفت پايدار نفسانى درآيد، آن رفتار زشت را به آسانى انجام مى دهد و نه تنها برايش ناراحت كننده نيست ؛ بلكه سرور و شادمانى هم به همراه خواهد آورد و با رسيدن به اين گمان باطل كه با تهمت، رقيبى از صحنه خارج شده است، خشنود مى شود؛ بنابراين بايد از تكرار اين گناهان خوددارى كرد تا به ملكه اى زشت و ناپسند در روح انسان تبديل نشوند.

## (3) نكوهش تهمت از ديد شرع

تهمت، ابراز سوءظن نزد ديگران است و از آن جا كه گمان بد به رفتار يا گفتار يا صفات ناپسند مربوط مى شود، تهمت به شكلى، بازگفتن امور ناشايست ديگران است ؛ به همين جهت مى توان آن را نوع خاصى از اقسام غيبت به شمار آورد.

وقتى براى شخصى، سوءظن به ديگرى پيش مى آيد، با بيان آن گمان بد، آن هم در غياب خود متهم، به غيبت آلوده مى شود و اگر اين عيوب يا رذايل در شخص متهم وجود نداشته باشد، باز گفتن آن را مى توان نوعى از انواع «بهتان» به شمار آورد. البته ميان هر سه عنوان، تفاوت هاى دقيقى وجود دارد. با اين بيان مى توان تهمت را رفتارى مردد ميان «غيبت» و «بهتان» دانست كه البته هر دو حرام هستند و در نتيجه، تهمت نيز حرام خواهد بود؛ چرا كه يا در شمار مصاديق غيبت قرار مى گيرد يا عنوان «بهتان» بر او صدق مى كند. ريختن آبروى ديگران نزد شخص سوم يا گروهى از مردم، با توجه به آگاهى نداشتن ديگران از اين كه آن فرد مرتكب عمل خاصى شده يا خير، حرام است.

### رد تهمت

همان گونه كه در بحث غيبت آمد، انسان نه تنها نبايد شنونده غيبت باشد، بلكه اگر غيبت به شكل ناخواسته نيز به گوش او رسيد، بايد در رد آن بكوشد و فقط ذكر اين نكته كه «غيبت نكنيد» كافى نيست ؛ زيرا شايد بيان همين جمله، تاءييدى بر وجود عيب و نقص در غيبت شده باشد؛ پس بايد در رد غيبت كوشيد تا غيبت شده از اصل عيب مبرا شود.

«تهمت» و «بهتان» نيز چنين است، و آن كس را كه مورد تهمت قرار گرفته بايد از اتهام پاك سازد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آن يكى شيخ را تهمت نهاد  |  | كو بد است و نيست بر راه شاد  |
| شارب خمر است و سالوس و خبيث  |  | مر مريدان را كجا باشد مغيث  |
| آن يكى گفتش ادب را هوش دار  |  | خرد نبود اين چنين ظن بر كبار  |
| دور ازو و دور از آن اوصاف او  |  | كه زسيلى تيره گردد صاف او  |
| اين چنين بهتان منه بر اهل حق  |  | ن خيال تو است، برگردان ورق (244)  |

گوينده تهمت فقط با تكيه بر قرائن موجود، نتيجه گيرى كرده و برداشت خود از آنچه واقع شده را به ديگرى نسبت مى دهد و در واقع بدگمانى خود را ابراز مى كند؛ از اين رو بايد در صدد نفى آن بر آمد و يادآور شد كه نسبت دادن اين كار نادرست به ديگرى - حتى اگر اين نسبت درست هم باشد - مشمول حكم غيبت است و در صورت اشتباه، مشمول حكم بهتان مى شود كه در هر دو صورت كار او حرام است ؛ پس وظيفه انسان حمايت از شخصى است كه مورد بهتان و يا تهمت قرار گرفته است و بايد آبروى او را از گزند تهمت مصون داشت.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

من اذل عنده مؤمن و هو يقدر على ان ينصره فلم ينصره، اذله الله يوم القيامه على رءوس الخلائق (245).

كسى كه نزد او مؤمنى او مؤمنى را خوار كنند، در حالى كه مى تواند وى را يارى كند و اين كار را نكند، خداوند او را روز قيامت در راس تمام آفريده هايش خوار مى كند.

من رد عن عرض اخيه كان له حجابا من النار (246).

كسى كه (آسيب ها) را از آبروى برادر (مؤمن) خود رد كند؛ (همين) براى او پرده اى در برابر آتش مى شود.

در مواردى كه انسان توانايى حمايت از آبروى ديگرى را ندارد مى تواند مجلس را ترك كند و اگر نمى تواند چنين كارى كند، بايد در دل از حضور در چنين مجلسى ناخشنود باشد. بى تفاوتى درونى نيز در برابر چنين رفتار زشتى، بد و نازيبا است.

### تأثیر تهمت بر شنونده آن از نظر اخلاقى

در تهمت، شنونده، اخبارى را از تهمت زننده مى شنود كه بر حدس تهمت زننده استوار است و از درستى يا نادرستى آن به صورت قطعى آگاه نيست. حال اگر شنونده نفسى ضعيف داشته باشد، چه بسا تحت تاثير اين تهمت قرار گيرد و ديدش درباره متهم عوض شود؛ يعنى حتى اگر شنونده، به وظيفه شرعى خود عمل، و با گوينده برخورد كند و تهمت او را برگرداند، اين امكان هست كه از لحاظ اخلاقى و حالات درونى، تحت تاثير قرار گرفته، از اعتمادش به متهم كاسته شود.

دانشمندان علم اخلاق براى شنونده تهمت چهار حالت را در نظر گرفته اند و براى هر يك از اين حالات، راه حل هايى علمى را بيان كرده اند تا به متهم بدبين نشود.

1 - شنونده مى داند اظهارات گوينده تهمت است.

2 - شنونده نمى داند اظهارات گوينده تهمت است يا بهتان ؛ چرا كه ممكن است اين اظهارات برداشت او از رفتار متهم يا نسبتى دروغين به او باشد.

3 - شنونده نمى داند گفتار گوينده تهمت يا غيبت است.

4 - شنونده نمى داند گفتار گوينده تهمت يا بهتان يا غيبت است.

در مورد اول كه شخص مى داند اين اخبار تهمت است، بدگمانى در مرتبه اى ضعيف به شنونده منتقل شده است ؛ يعنى شخص مى داند كه گوينده از روى حدس و بدگمانى، بر نشانه ها و قرائنى تكيه كرده كه موجب برداشت نادرستى از متهم شده است كه با توجه به اين آگاهى مى تواند بدبينى را از خود دور سازد و اتهام را ناشى از درك نادرست تهمت زننده بداند.

در مورد دوم كه گفتار گوينده بين تهمت و بهتان مشكوك است، اگر تهمت باشد، يك طرف احتمال بر محور حدس است و طرف ديگر آن (بهتان) بر دروغين بودن آن نسبت درباره متهم دلالت دارد؛ از اين رو شنونده به آسانى مى تواند بدگمانى را از خود دور سازد.

در مورد سوم كه بين حكم تهمت يا غيبت اشتباهى پيش آيد، چون يك طرف اين اخبار بر محور حدس است مى توان آن را رد كرد و مورد چهارم هم ادغامى از اين سه مورد است كه در هر چهار مورد، اين اخبار با شدت و ضعف خود مى تواند بر فرد تاثير گذار باشد.

امير مؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

ايها الناس من عرف من اخيه وثيقه دين و سداد طريق فلا يسمعن فيه اقاويل الناس اما انه قد يرمى الرامى و يخطى السهام و يحيل الكلام و باطل ذلك يبور و الله سميع و شهيد اما انه ليس بين الحق و الباطل الا اربع اصابع فسئل عن معنى قوله هذا فجمع اصابعه و وضعها بين ادنه و عينه ثم قال : الباطل ان تقول سمعت و الحق ان تقول رايت (247).

اى مردم ! كسى كه برادر دينى اش را اين گونه شناخت كه او در دين محكم و استوار است [= آدم متدينى است] و كردار و رفتارش در مسير شرع قرار دارد، ديگر نبايد درباره او به حرف اين و آن گوش كند. همانا كسى كه تير مى اندازد، گاهى تيرش به خطا مى رود، [= كلامش ريشه ندارد] و آن چه كه گفته مى شود و نادرست است، از بين مى رود و خداوند شنوا و گواه است. هوشيار باشيد همانا بين حق و باطل به جز چهار انگشت فاصله نيست.

از حضرت پرسيدند: اين كه فاصله بين حق و باطل چهار انگشت است، يعنى چه ؟ انگشتان مباركش را جمع كرد و بين گوش و چشمش گذاشت و فرمود: باطل اين است كه بگويى شنيدم، و حق اين است كه بگويى ديدم. با توجه به اين روايت، اخبارى كه بر محور حدس و گمان بوده و ريشه اش ‍ شنيدنى ها و احتمالات است، از موارد تهمت، بهتان يا غيبت به شمار مى آيد. در غيبت، احتمال اين است كه گوينده، آن چه را مى گويد، ديده است ؛ ولى شنونده فقط يك احتمال را مى شنود؛ پس نبايد تحت تاثير شنيده ها قرار گيرد؛ زيرا به ندرت اتفاق مى افتد كه شنيده ها بر مبناى ديده ها و صادقانه باشند.

از امام حسن عليه‌السلام پرسيدند: بين حق و باطل چقدر است ؟ حضرت در پاسخ فرمود:

اربع اصابع فما رايته بعينك فهو الحق و قد تسمع باذنيك باطلا كثيرا (248).

چهار انگشت است. آن چه را با چشمت مى بينى حق است و آنچه را با گوش خود مى شنوى، بيش ترش باطل است.

### شيوه پيش گيرى از تهمت

با توجه به تعريفى كه از تهمت ارائه شد، انسان بايد براى پيش گيرى از ابتلاى خود و ديگران به اين گناه، در درجه نخست از بدگمانى به ديگران بپرهيزد، و در صورت شنيدن تهمت از ديگران، به گونه اى از خويش ‍ مراقبت كند كه تحت تاثير بدگمانى ديگران قرار نگيرد. همچنين نبايد از او حركتى سرزند كه منشاء حدس و بدگمانى ديگران قرار گيرد؛ يعنى در نهايت، كارى را كه ممكن است منشاء حدس و بدگمانى ديگران قرار گيرد، انجام ندهد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| دلق بيرون كن برهنه شو زدلق  |  | تا زتو فارغ شود اوهام خلق (249)  |

براى اين منظور بايد از معاشرت و همنشينى با افرادى كه در جامعه به بدى شناخته شده اند دورى جست تا زمينه اتهام فراهم نشود، گاهى حضور در جمعى كه بيش تر افراد آن زشتكارند، منشاء بدگمانى و تهمت مى شود؛ هر چند خود فرد زشت كار نباشد. عدم حضور در چنين مكان ها و مجامعى كه براى انجام اهدافى زشت بر پا شده است مى تواند زمينه اتهام را كاهش ‍ دهد.

از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است كه پدر بزرگوارش حضرت باقر عليه‌السلام به او فرمود:

يا بنى ! من يصحب صاحب السوء لايسلم و من يدخل مداخل السوء يتهم (250).

اى پسرم ! كسى كه با بدكاران همنشينى كند، سالم نمى ماند. [= بر روح او تأثیر مى گذارد] و اگر كسى به جايگاهى بد گام نهد، متهم مى شود.

امام صادق عليه‌السلام در جايى ديگر از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله چنين روايت مى كند:

اولى الناس بالتهمه من جالس اهل التهمه (251).

سزاوارترين مردم به متهم شدن كسى است كه با افرادى كه متهم هستند همنشينى كند.

امير مؤمنان على عليه‌السلام در وصاياى خويش مى فرمايد:

ايك و مواطن التهمه و المجلس المظنون به السوء، فان قرين السوء يغر جليسه (252).

از جاهايى كه مورد تهمت قرار مى گيرند و مجلسى كه به آن گمان بد برده مى شود، بپرهيز. به درستى كه همنشين بد، همنشين خود را فريب مى دهد.

من وضع نفسه مواضع التهمه فلا يلومن من اساء به الظن (253).

كسى كه خودش را در معرض تهمت قرار داد، سرزنش نكند كسى را كه به او بدگمان شده است.

من دخل مداخل السوء اتهم (254).

كسى كه به جايگاه هاى بد گام نهد، متهم مى شود.

### شيوه برخورد با برداشت ها و اخبار حدسى و حسى

انسان حق ندارد رفتار، گفتار يا صفت نادرستى را كه بر پايه حدس در برادر يا خواهر مؤمنش دريافته است، به او نسبت دهد و بدون آن كه از اعتبار دريافت خود مطمئن باشد، آن را نقل كند.

نسبت دادن رفتارى زشت كه از روى حدس باشد، همان تهمت ؛ است چرا كه شخص در تهمت، بدگمانى خويش را درباره ديگرى اظهار مى كند و بدگمانى، چيزى جز حدس زدن در حق ديگرى نيست و چه بسيار حدس هايى كه با واقع مطابقت نمى كند و فقط مايه بدگمانى ديگران در حق متهم مى شود.

حس كردن رفتار يا حالات ديگران به دو صورت «مستقيم» و «غير مستقيم» ممكن است :

1 - حس غير مستقيم : در اين قسم، انسان خود، رفتار متهم را نديده و سخن او را نشنيده ؛ بلكه ديگرى براى او نقل كرده است ؛ يعنى از راه شنيدن از ديگرى، به رفتار يا گفتار متهم پى مى برد و با واسطه از مساءله آگاه مى شود. درباره اين نوع حس و احكام مربوط به آن، روايات بسيارى وارد شده است كه بيانگر باطل بودن مطالبى است كه از طريق گوش به انسان مى رسد.

در اين باره بحث بسيار گسترده است ؛ چرا كه واسطه حس غير مستقيم، انسان است و انسان هم موجودى است كه اگر در مسير اميال نفسانى قرار گيرد، به خبيث ترين آفريدگان تبديل مى شود؛ چنان كه اگر راه درست را بپيمايد، اشرف مخلوقات و برتر از ملائكه است.

بيش تر انسان ها گرفتار رذايل نفسانى چون كينه، حسد، بخل و طمع هستند كه آن ها را به تهمت زدن به ديگران وا مى دارد و باعث مى شود از سادگى صفاى شنونده سوء استفاده كرده، حب و بغض هاى خود به ديگران را در قالب بهتان و تهمت مطرح كنند، و چون نفس بيش تر افراد بشر، به آداب الاهى آراسته نشده است، گفتارشان قابل تصديق و اعتماد نيست و هواهاى نفسانى در بسيارى از كارهايشان تاثير دارد.

گاهى پليدى نفس به حدى شدت مى يابد كه شنونده با اين كه مى داند آن چه درباره برادر مؤمنش شنيده، از واقعيت بسيار دور است، آن مطلب را نقل مى كند و در بعضى موارد چيزى را كه خودش نديده يا نشنيده است و آن را از قول ديگرى عنوان كرده، به گونه اى القا مى كند كه گويى خودش ‍ ديده يا با گوش خود شنيده است. اين پليدى نفس به حدى مى رسد كه او تكذيب متهم درباره اتهام وارد بر خود را مى شنود؛ ولى آن را نشنيده مى گيرد و هم چنان به سخنان خويش ادامه مى دهد.

پيشوايان معصوم عليه‌السلام با جنبه هاى درونى انسان به خوبى آشنا بوده و به همين دليل، غالب نقل هايى را كه درباره رفتار يا گفتار ديگران صورت مى گيرد باطل به شمار آورده اند؛ چنان كه از حضرت امير عليه‌السلام نقل شده است :

الباطل ان تقول سمعت و الحق ان تقول رايت (255).

باطل آن است كه بگويى شنيدم و حق آن است كه بگويى ديدم.

حال اگر نقل كننده فرد عادلى باشد، تكليف انسان چيست ؟

حكم كلى اين است كه از نظر درونى نبايد تاثير بگذارد و از نظر بيرونى نبايد براى ديگرى نقل شود. در اين مساءله، از لحاظ درونى نه بايد آن را تصديق كرد و نه تكذيب ؛ چرا كه تصديق هر يك از متهم و شخص عادل، مستلزم تكذيب ديگرى است. اگر شخص عادل را در دل تصديق كنى، بايد متهم را دروغگو بدانى و اگر متهم را تصديق كنى، لازمه اش تكذيب شخص عادل است.

از نظر بيرونى بايد گفت : گرچه ناقل خبر، فرد عادل و درستى است، نقل كردن او موجب شده كه مشمول حكم غيبت قرار گيرد و همين امر او را از درجه اعتبار ساقط مى كند؛ زيرا غيبت، فسق، پس فرد غيبت كننده هم فاسق است و مطابق آيه شريفه ذيل، دانشمندان علم اخلاق معتقدند: انسان حق حكايت چيزى را كه فاسق براى او نقل مى كند ندارد. خداوند سبحان در قرآن كريم مى فرمايد:

يا ايها الذين آمنوا ان جاءكم فاسق بنبا فتبينوا (256).

اى كسانى كه ايمان آورده ايد! اگر فاسقى براى شما خبر آورد، جست و جو كنيد [= سخن او را بدون تحقيق نپذيريد]؛

پس به صرف عادل بودن نقل كننده نمى توان حكم كرد كه نقل كردن آن مطلب جايز است ؛ چون اين فرد عادل هم مانند ساير افراد بشر، معصوم نيست و ممكن است اشتباه كرده باشد.

2 - حس غير مستقيم : زمانى كه شخص، كارى را با چشم مى بيند يا گفتارى را با گوش خود مى شنود (هيچ واسطه و شخص سومى در كار نيست) مى گويند با حس مستقيم خود آن عمل يا گفتار را دريافت كرده است.

دانشمند بزرگ شيعى، مولى محمد مهدى نراقى (قدس سره) درباره شيوه برخورد با حس مستقيم مى نويسد: جايز نيست انسان هر چيزى را كه با چشم خود مى بيند تصديق كند. بسيارى از اعمال دو چهره دارند و مى توان آن ها را بر صورت درستى حمل كرد و جايز نيست انسان از آن ها زشتى و نادرستى را برداشت، سپس برداشت خود را براى ديگران هم نقل كند؛ البته در روايات آمده است كه «هر آن چه چشم ببيند، حق است»؛ ولى منظور از اين چشم، چشم پاك و بى غرض و بى هوا است، نه چشم آلوده و مبتلا به هواهاى نفسانى، و چشم پاك هم تا آن جا كه راه درستى را براى عملى باز مى بيند، آن را بر فساد حمل نمى كند. امير مؤمنان على عليه‌السلام از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله چنين نقل فرموده است :

اطلب لاخيك عذرا فان لم تجد له عذرا فالتمس له عذرا (257).

(اگر كارى از برادر مؤمنت سر زد كه ظاهرش نقص است)، اول عذرى برايش بياور و اگر عذرى نيافتى، برايش عذر بتراش ؛

پس نبايد به ظاهر عمل توجه كرد. چه بسا ظاهر عملى زشت به نظر آيد؛ ولى دليل موجهى براى انجام آن وجود داشته و جنبه شرعى يا تاديبى در آن نهفته باشد و اگر هم عمل به گونه اى باشد كه به هيچ صورت نتوان آن را بر صحت حمل كرد، بايد خود شخص براى انجام آن عمل دليل بتراشد كه مساءله نزد ديگران بر صحت عمل شود.

امام جعفر صادق عليه‌السلام از حضرت على عليه‌السلام چنين روايت كرده است :

ضع امر اخيك على احسنه حتى ياءتيك ما يغلبك منه و لا تظنن بكلمه خرجت من اخيك سوءا و انت تجد لها فى الخير محمد (258).

رفتار برادرت را بر بهترين وجه قرار بده تا جايى كه اطمينان به بدى آن ندارى و درباره سخنى كه از دهان او در آمده، گمان بد نكن تا آن جا كه راهى براى نيكو پنداشتن آن وجود دارد.

پس حس مستقيم هم دچار خطا مى شود؛ زيرا اميال نفسانى در هر حال بر ديده ها و شنيده هاى انسان اثر مى گذارد و برداشت ها را دگرگون، و داورى را از جاده حق منحرف مى كند.

بغض و نفرت، خوبى ها را زشت مى نماياند و زشتى ها هم به هيچ روى قابل سفارش نيستند. از سوى ديگر ممكن است وجود ملكات زشت نفسانى در فرد تهمت زننده باعث شود كه آن را به ديگران تعميم دهد. براى نمونه خود شخص آلوده است ؛ بنابراين پيرامون خود را آلوده مى بيند يا خودش ‍ از كارهايى كه انجام مى دهد، هدف زشتى را پى مى گيرد و اين زشتى را به كار ديگران نيز نسبت مى دهد. چون خودش به قصد مسخره كردن جلو ديگران تواضع مى كند، تواضع ديگران به خود را نيز تمسخر مى پندارد. چنان كه گفته اند: «كافر همه را به كيش خود پندارد. »

در اين مساءله دشمنى هاى شخصى دخيل نيستند؛ بلكه بيمارى هاى نفسانى فرد، ريشه بدبينى او مى شود و ريشه اساسى همه بيمارى هاى نفسانى نيز دوست داشتن دنيا و غفلت از آخرت و مقام انسانى است. فرو رفتن در مسائل مادى و فراموشى مسائلى چون مرگ، قيامت، حساب و كتاب و دوزخ سبب غفلت از معنويات مى شود.

حب الدنيا راس كل خطيئه (259).

دوستى دنيا در راس همه خطاها قرار دارد.

## (4) ريشه هاى درونى تهمت

ريشه رفتار ناپسند و زننده تهمت را مانند بسيارى از رفتارهاى زشت ديگر، بايد در رذايل اخلاقى كه از عدم اعتدال قواى درونى انسان پديد مى آيند، جست.

«حسد» «ترس از مجازات» «طمع» و... رذايلى هستند كه موجب ارتكاب اين رفتار زشت از آدمى مى شوند. گاه انسان از روى حسادت به كمالى كه در ديگرى وجود دارد به متهم ساختن وى اقدام مى كند تا به اين وسيله كمال او ناديده گرفته شود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| كس نخواند نامه من كس نگويد نام من  |  | جاهل از تقصير خويش و عالم از بيم شغب  |
| چون كنند از نام من پرهيز اين ها چون خداى  |  | در مبارك ذكر خود گفته است نام بولهب !؟  |
| من برون آيم به برهان ها زمذهب هاى بد  |  | پاك تر زان كز دم آتش برون آيد ذهب  |
| عامه بر من تهمت دينى زفضل من برند  |  | برسرم فضل من آورد اين همه شورو جلب(260)  |

شخص گاه به سبب واهمه اى كه از مجازات در برابر كرده زشت خويش ‍ دارد، به ديگرى اتهام مى زند و گاه حرص و طمع براى رسيدن به مقام و رتبه متهم، او را به تهمت وا مى دارد؛ البته توجه به اين نكته ضرورت دارد كه توهم و بدگمانى پديد آمده از نيروى درونى «واهمه» در تمام اين موارد نقش مهمى را ايفا مى كند.

## (5) پيامدهاى زشت تهمت

تهمت آثار شومى هم براى تهمت زننده و هم براى تهمت زده شده به بار مى آورد كه مى توان آن ها را در دو عنوان ذيل جاى داد:

1 - پيامد تهمت بر بعد معنوى انسان

در روايتى از امام جعفر صادق عليه‌السلام در اين باره آمده است :

اذا اتهم المؤمن اخاه انماث الايمان من قلبه كما ينماث الملح فى الماء (261).

آن گاه كه مؤمن به برادر مؤمنش تهمت زند، ايمان در دل او ذوب مى شود؛ همان گونه كه نمك در آب ذوب مى شود.

همان طور كه از اين روايت بر مى آيد، تهمت موجب از بين رفتن ايمان مؤمن مى شود.

در توضيح اين مطلب بايد گفت كه بسيارى از اعمال انسان بر ايمان او تاثير مى گذارد. همچنين درباره اين اعمال، دو حالت «انجام» و «ترك» وجود دارد كه هر دو حالت، در بعد ايمانى او موثر است. ترك واجبات از سويى و انجام گناهان از سوى ديگر، ايمان انسان را ضعيف مى كند. «ترك واجب» و «انجام حرام» را مى توان دو گونه از كفر عملى به شمار آورد كه «انجام حرام» شامل «تهمت» هم مى شود و ضعف و نابودى ايمان را در پى دارد.

2 - پيامد تهمت بر روابط انسانى

تهمت مايه نابودى حريم برادرى و روابط انسانى ميان افراد جامعه بشرى است و جو عدم اعتماد و ترس از اطمينان را فراهم مى سازد:

امام جعفر صادق عليه‌السلام فرمود:

من اتهم اخاه فى دينه فلا حرمه بينهما (262).

كسى كه برادر دينى اش را متهم كند [= به او تهمت بزند]، بينشان حرمتى وجود ندارد.

منظور از كلمه «فى دينه» در جمله من اتهم اخاه فى دينه چه تهمت زدن به «برادر ايمانى» باشد، به اين صورت كه كلمه «فى دينه» را صفتى براى كلمه «اخاه» بدانيم و چه متهم كردن او در امور دينى باشد، تفاوتى در ثمره زشت تهمت پديد نمى آيد؛ چرا كه دين الاهى مانند ريسمانى است كه همه به آن چنگ مى زنند و در اثر توسل به آن با هم رابطه برادرى ايمانى برقرار مى كنند كه اين پيوند از پيوند نسبى و سببى بسيار محكم تر است. با تهمت زدن به برادر يا خواهر دينى، اين رابطه محكم قطع مى شود.

انسان عاقل و متدينى كه به مبدا و معاد اعتقاد دارد، هيچ گاه به ديگرى تهمت نمى زند. حتى اگر انسانى دين نداشته باشد، سرشت انسانى اش به او اجازه اين كار را نمى دهد، مگر آن كه از فطرت پاك انسانى به خوى حيوانى گرويده باشد.

با بررسى اين مساءله در جامعه، مشاهده مى شود كه افرادى براى رسيدن به اهدافى شيطانى مى كوشند ديگران را مورد «تهمت» و «بهتان» قرار دهند؛ ولى در نهايت امر، به ذلت و بيچارگى كشيده خواهند شد.

### موضع ابليس در برابر تهمت و بهتان

تهمت و بهتان به اندازه اى زشت و زننده است كه حتى شيطان هم از انجام دهنده آن دو بيزارى مى جويد. شيطان از رفتارهاى زشت و اعمال خلاف استقبال مى كند؛ ولى برخى از رفتارهاى ناروا آن قدر زشت و پليدند كه شيطان هم آن ها را تاءييد نمى كند. يكى از اين اعمال، نابود كردن وجهه افراد در جامعه، و ريختن آبروى آن ها به وسيله بهتان يا نعمت است.

امام جعفر صادق عليه‌السلام در اين زمينه مى فرمايد:

من روى على مؤمن روايه يريد بها شينه و هدم مروءته ليسقط من اعين الناس اخرجه الله من ولايته الى ولايه الشيطان، فلا يقبله الشيطان (263).

اگر كسى سخنى را بر ضد مؤمنى نقل كند و قصدش از آن، زشت كردن چهره او و از بين بردن وجهه اجتماعى اش باشد و بخواهد او را از چشم مردم بيندازد، خداوند او را از محور دوستى خود خارج مى كند و تحت سرپرستى شيطان قرار مى دهد؛ (ولى) شيطان هم او را نمى پذيرد.

## (6) راه هاى درمان تهمت

پاك ساختن زبان از آفت تهمت، با كوششى مداوم ميسر خواهد بود.

درمان اين بيمارى را بايد با انديشه و دقت در پيامدهاى زشت و نازيباى آن آغاز كرد؛ سپس به يادآورى مستمر آن ها پرداخت كه : «فان الذكرى تنفع المومنين (264)».

يادآورى پيامدهاى تهمت، تنفر و انزجار قلبى انسان از اين رفتار زشت و پليد را در پى خواهد داشت و بديهى است كه تمام حركات درونى و برونى انسان، بر پايه «دوست داشتن» و «نفرت ورزيدن» انجام مى گيرد؛ از اين رو مى بايد در صدد ايجاد و تقويت حالت انزجار از تهمت بر آمد تا بتوان به سوى ترك آن گام برداشت. همچنين بايد به ارزش و عظمت آبروى ديگران انديشيد تا به سادگى به سمت تخريب آن گام برداشت.

دين مبين اسلام، آبرو و حرمت مؤمن را بزرگ تر از كعبه و حتى قرآن (265) دانسته است و با آگاهى از چنين ارزشى، هيچ كس نبايد به خود اجازه دهد به حريم آبروى ديگران تجاوز كند.

تقويت حسن ظن و حمل رفتار ديگران بر وجه نيكو، راه ديگرى براى درمان اين بيمارى نابود كننده است.

# فصل پنجم : مراء

پرهيزكارترين مردم آن است كه خرده گيرى از سخن ديگران را ترك كند؛ اگر چه حق با او باشد (266).

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله.

## مقدمه

يكى ديگر از آفات زبان كه موجب نابودى پيوندها شده، دشمنى و كينه را جايگزين مهر و محبت مى سازد، «مراء» است. آسيبى كه بشر از اين بيمارى ديده، به اندازه اى شديد است كه بايد به عزم و همتى تمام در صدد زدودن اين ويژگى از پيكره جامعه بر آمد. اين فصل، به تبيين ابعاد گوناگون اين بيمارى اختصاص يافته، ضمن بررسى عوامل و ريشه ها، به ارائه راه هاى درمان آن مى پردازد.

مباحث اين فصل عبارتند از:

1 - تعريف مراء

2 - نكوهش مراء از ديد شرع

3 - ريشه هاى درونى مراء

4 - پيامدهاى زشت مراء

5 - راه هاى درمان مراء.

## (1) تعريف مراء

«مراء» در لغت به معناى «پيكار كردن» و «جنگيدن» نزد دانشمندان اخلاق عبارت است از: «خرده گيرى و اشكال گرفتن از كلام ديگران، براى اين كه نقص كلام آن ها آشكار شود. »

مراء با انگيزه برترى جويى و خودنمايى علمى پديد مى آيد به اين معنا كه فرد در گفت و گو با ديگرى، به ايراد و اعتراض بر سخنان او مى پردازد تا هوش و دقت و زيركى خويش را نشان دهد؛ از اين رو مراء در شمار اعمال زشتى است كه از صفات ناپسند درونى سرچشمه مى گيرد.

### مراء از رفتار تا خصلت

مراء در آغاز به شكل رفتارى غير عادى از فرد سر مى زند؛ ولى چون داراى ريشه فاسدى است، از همان مرحله نخست بر روح او اثر مى گذارد. نفس ‍ اماره از اين كار لذت برده، در مراحل بعدى به انجام اين عمل مشتاق تر، و به راحتى مرتكب مراء مى شود. اين حركت به آن جا مى رسد كه خرده گيرى و اشكال تراشى و ايراد بر سخن ديگران، رفتار هميشگى فرد شده، به حالت ملكه در مى آيد و پيامدهاى زيانبارى را در پى خواهد داشت.

امام على عليه‌السلام فرمود:

من عود نفسه المراء ضار ديدنه (267).

كسى كه نفس خود را به مراء عادت دهد، اين رفتار، خصلت او مى شود.

## (2) نكوهش مراء از ديد شرع

پيشوايان دين با توجه به آثار و پيامدهاى ناخوشايند مراء، انسان را از آن نهى و انجام دهنده اش را سرزنش كرده اند.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

لا تمار اخاك (268).

با برادر دينى ات مراء نكن.

اءورع الناس من ترك المراء و ان كان محقا (269).

پرهيزكارترين مردم كسى است كه مراء را ترك كند؛ اگر چه حق با او باشد.

انسان زمانى كه مى بيند گوينده اى در گفتار خود اشتباه مى كند، در آغاز به او تذكر مى دهد و اگر جنگ لفظى يا همان مراء با او را (با فرض عدم پذيرش و مقاومت بر اشتباه) ترك كند، از تقواى بسيار برخوردار است.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

المراء داءردى و ليس فى الانسان خصله اشر منه و هو خلق ابليس و نسبه فلا يمارى فى اى حال كان الا من كان جاهلا بنفسه و بغيره محروما من حقائق الدين (270).

مراء دردى بسيار سخت است و ويژگى بدتر از آن در انسان نيست. مراء خلق و خوى شيطان، و خويشاوند او است ؛ پس هيچ كس در هيچ حالى مراء نمى كند، مگر آن كه از خودش و ديگران ناآگاه، و از حقايق دين محروم باشد.

### حكم مراء از ديد شرع

توجه به اين گونه روايات، فقيهان را بر آن داشته تا بر كراهت اين رفتار ناشايست حكم كنند. برخى از دانشمندان بزرگ شيعى در معاجم روايى خويش باب مستقلى را به مراء اختصاص داده، ضمن نقل روايات گوناگون در اين باره، به بيان حكم اين رذيله پرداخته اند.

## (3) ريشه هاى درونى مراء

مراء از بيمارى هاى اخلاقى است و شخص مبتلاى به آن، روح و نفسى بيمار دارد. سرچشمه اين رفتار ناپسند صفات زشت نفسانى است كه عبارتند از:

1 - دشمنى و كينه جويى

گاه خرده گيرى بر گفتار ديگران در دشمنى با ايشان ريشه دارد. شخص كينه توز براى ابراز نفرت خويش به اشكال گرفتن و ستيزه كردن با ديگرى پرداخته، مى كوشد بر او چيره شود.

2 - حسد

رشك بردن بر مال يا مقام ديگرى ممكن است انسان را به مراء و پيكار گفتارى با او بكشاند؛ زيرا فرد حسود، خواهان خوار كردن ديگرى به هر وسيله ممكن است.

3 - تكبر

گاه اظهار برترى بر ديگران فرد را به ايراد و اعتراض بر گفتار آن ها وا مى دارد.

4 - حب مقام يا مال

اشكال گرفتن بر ديگران ممكن است براى رسيدن به دنيا باشد. گاه علاقه به مقام يا مال انسان را به ورطه مراء مى اندازد؛ البته تمام اين موارد، خود در دو قوه شهوت و غضب انسانى ريشه دارند.

## (4) پيامدهاى زشت مراء

مراء پيامدهاى ناشايست براى انسان و جامعه بشرى به بار مى آورد كه از جمله مى توان به موارد ذيل اشاره كرد:

1 - مرگ دل

پيكار لفظى يا مراء، رشته هاى محبت را قطع و دل را از دوستى تهى مى سازد و از آن جا كه دل، ظرف محبت است و بدون آن زنده نمى ماند، دل شخص مبتلا به مراء رو به مرگ خواهد گذاشت.

امام صادق عليه‌السلام به نقل از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

اربع يمتن القلوب : الذنب على الذنب و مناقشه النساء يعنى محادثتهن و مماراه الاحمق تقول و يقول و لا يرجع الى خير و مجالسه الموتى فقيل له يا رسول الله و ماالموتى قال : كل غنى مترف (271).

چهار چيز است كه دل ها را مى ميراند: 1 -گناه بر روى گناه 2 - مناقشه و گفت و گو با زنان 3 - جنگ لفظى (مراء) با احمق، تو چيزى بگويى او هم چيزى بگويد؛ در حالى كه هيچ خيرى در اين قيل و قال نباشد. 4 - همنشينى با مردگان. عرض شد اى رسول خدا! مردگان كيانند؟ فرمود: هر ثروتمند خوش گذران.

2 - باقى ماندن در نادانى

وقتى انسان به وادى مراء كشيده شود، به اشتباه هاى خود پى نمى برد و نادانى او، به دانش تبديل نخواهد شد؛ زيرا در صدد وارد كردن اشكال بر ديگران بوده، از اشكال هاى خويش غافل است.

امير مؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

من كثر مراوة بالباطل دام عماوه عن الحق (272).

كسى كه بسيار به باطل مراء كند [= در مقابل سخن حق بايستد]، نابينايى اش به حق ادامه مى يابد.

الشك على اربع شعب : على التمارى و الهول و التردد و الاستسلام فمن جعل المراء ديدنا لم يصبح ليله... (273).

شك بر چهار محور است : مراء كردن، ترسيدن، دو دل بودن و تن به پستى و تباهى دادن ؛ پس هر كس عمل مراء را ويژگى خود قرار دهد، شب او به صبح نمى رسد (شب تاريك نادانى او با روز روشن دانش، نورانى نمى شود.)

3 - آزار ديدن از برخورد نادانان و محروميت از علم دانشمندان

هر گاه انسان با دانشمندى مراء كند، وى پى مى برد كه آن فرد در جست و جوى علم نيست و دانش خويش را عرضه نمى كند و اگر با جاهل مراء كند، جاهل او را خوار و پست مى سازد؛ پس انسان در هر دو صورت بايد از اين عمل بپرهيزد.

امام صادق عليه‌السلام از وصيت ورقه بن نوفل بن خديجه عليها‌السلام مى فرمايد:

اذا دخل عليها يقول لها يا بنت اخى لا تمارى جاهلا و لا عالما فانك منى ماريت جاهلا اذاك و متى ماريت عالما منعك علمه (274).

اى دختر برادرم ! با فرد نادان و با دانشمند مراء نكن ؛ زيرا اگر با جاهل مجادله كنى، آزارت مى دهد و اگر با دانشمند مجادله كنى، علمش را به تو عرضه نمى كند.

كسانى به وسيله دانشمندان سعادتمند مى شوند كه خواهان علم، و در برابر دانش و دانشمند فروتن باشند.

حضرت رضا عليه‌السلام مى فرمايد:

لا تمارين العلماء فيرفصوك و لا تمارين السفهاء فيجهلوا عليك (275).

با دانشمندان مراء نكن، تا تو را از خودشان دور نسازند و با نادانان ها نيز مراء نكن، تا با تو جهالت نكنند [= به جهالت رفتار نكنند.]

از امام حسين عليه‌السلام هم روايت شده است :

لا تمارين حليما و لا سفيها فان الحليم يغلبك و السفيه يرديك (276).

با شخص عاقل بردبار و با شخص سبك مغز مجادله نكن ؛ چرا كه انسان بردبار بر تو چيره مى شود و سبك مغز تو را مى آزارد.

امام صادق عليه‌السلام در جاى ديگرى مى فرمايد:

لا يمارين احد كم حليما و لا سفيها فانه من مارى حليما اءقصاه و من مارى سفيها اراده (277).

هيچ يك از شما نبايد با بردبار و نادان مراء كند. همانا هر كس با بردبار مراء كند، بردبار او را (از خود) دور مى سازد و هر كس با سبك مغز مراء كند، آن نادان او را به نابودى مى كشاند [= خوار و ذليل مى كند.]

4 - نابودى اعمال نيك

مراء موجب نابودى اعمال نيك انسان مى شود.

امام صادق عليه‌السلام به محمد بن نعمان فرمود:

يا ابن النعمان اياك والمراء فانه يحيط عملك (278).

اى پسر نعمان ! از مراء بپرهيز. همانا مراء عمل تو را از بين مى برد.

5 - نابودى پيوند دوستى

پيامدهاى مراء غير از اين كه در وجود خود فرد آشكار مى شود، به اجتماع نيز سرايت مى كند. اين رفتار ناپسند سبب مى شود از محبت دو طرفه كاسته شود تا به آن جا كه شايد اين محبت، از بين برود.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

اذا احببت رجلا فلا تمازحه و لا تماره (279).

اگر كسى را دوست دارى با او شوخى و مراء نكن.

امير مؤمنان على عليه‌السلام هم مى فرمايد:

لا محبه مع كثره مراء (280).

هيچ محبتى با خرده گيرى بسيار پايدار نخواهد ماند [= محبت از بين مى رود.]

ثمره المراء الشحناء (281)

ميوه مراء، دشمنى بسيار است. دليل دشمنى بسيار، فراوانى مراء است.

سبب الشحناء كثره المراء (282).

دليل دشمنى بسيار، فراوانى مراء است.

6 - ايجاد كينه و نفاق

خرده گيرى از گفتار ديگران، دوستى ها را از بين برده، دل ها را از هم چركين مى كند تا جايى كه در پى آن دشمنى و كينه پديد مى آيد. در اين صورت شخص يا دشمنى خودش را ظاهر مى كند يا اگر نتوانست، به ظاهر ادعاى دوستى كرده، در باطن كينه مى ورزد كه اين رفتار، دورويى است.

امام صادق عليه‌السلام به نقل از حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

اياكم و المراء و الخصومه فانهما يمرضان القلوب على الاخوان و ينبت عليهما النفاق (283).

از مراء و دشمنى بپرهيزيد. همانا اين دو، دل هاى برادران (دينى) را بيمار مى كند و نفاق بر آن دو مى روياند.

امير مؤمنان على عليه‌السلام هم فرمود:

المراء بذر الشر (284).

مراء بذر بدى است (كه در دل ها پاشيده مى شود.)

مراء نه تنها انجام دهنده خويش را به وادى گناه مى كشاند، بلكه طرف مقابل او را نيز به نفاق وا مى دارد. عامل مراء چه بسا مى كوشد تا طرف مقابل را با دروغ، تهمت و توهين، كوچك كند يا حتى براى رسيدن به هدف خود سخنان ركيك و ناهنجار بر زبان آورد.

از پيشواى چهارم حضرت زين العابدين عليه‌السلام چنين روايت شده است :

ويلمه فاسقا من لا يزال ممارئا (285).

واى بر آن امت فاسقى كه خلق و خوى آن ها مراء است.

جامعه اى كه افراد آن مى كوشند تا براى تضعيف و تحقير يكديگر مرتكب اعمال ناشايست شوند، از ارزش و شخصيت آنها، كاسته مى شود.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

لا تمار فيذهب بهاؤ ك (286).

مراء نكن تا ارزش تو از بين نرود.

روشن است كه رشد و كمال جامعه به دو چيز بستگى دارد:

1 -وحدت و يگانگى قلب ها

2 - سازندگى و پيشرفت دانش.

حال اگر در جامعه اى مراء و پيكار لفظى رايج شد، پيوند قلب ها گسسته، يك پارچگى از بين مى رود. همچنين در آن جامعه ديگر دانشمند علمش را عرضه نمى كند، و بيش تر افراد گرفتار فسق، بدبينى و بى منطق مى شوند؛ در نتيجه، دانش از رشد باز ايستاده، جامعه از ارزش تهى مى شود.

### پيامدهاى زيبا و پسنديده ترك مراء

1 -حفظ آبروى انسان : مراء، آبروى انسان را در معرض خطر قرار مى دهد؛ از اين رو حفظ آبرو در گرو ترك آن است.

امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

من ضن بعرضه فليدع المراء (287).

كسى كه از (ريخته شدن) آبروى خود واهمه داشته باشد، بايد از مراء چشم بپوشد.

2 - ايمنى از اشتباه : ترك مراء سبب دورى انسان از اشتباه مى شود.

امير مؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

من كثر مراؤ ه لم يامن الغلط (288).

كسى كه زياد مراء كند، از اشتباه ايمن نخواهد بود.

3 - ايجاد فروتنى : از آثار مهم ترك مراء، ايجاد فروتنى است.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

من التواضع ان ترضى بالمجلس دون المجلس و اءن تسلم على من تلقى و ان تترك المراء و ان كنت محقا و لا تحب ان تحمد على التقوى (289).

از فروتنى است كه راضى باشى در جايى كه از نظر شاءن پايين تر از تو است، بنشينى و به كسى كه با تو رو به رو مى شود، سلام كنى و مراء را وانهى ؛ اگر چه حق با تو باشد و نيز دوست نداشته باشى تو را به سبب تقوايت بستايند.

4 - كشف حق : اثر ديگر ترك مراء اين است كه انسان مى تواند حق را كشف كند؛ چون ترك كننده مراء نمى خواهد مطلب باطلى را حق جلوه دهد، از اين رو در جست و جوى حق بر مى آيد.

امام صادق عليه‌السلام از قول امام سجاد عليه‌السلام فرمود:

ان المعرفه بكمال دين المسلم تركه الكلام فيما لا يعنيه و قله المراء (290).

شناخت كمال دين مسلمان در اين است كه كلام بيهوده نگويد و كمتر مراء داشته باشد.

لا يستكمل عبد حقيقه الايمان حتى يدع المراء و ان كان محقا (291).

هيچ بنده اى حقيقت ايمان را كامل (درك) نمى كند، مگر اين كه مراء را رها سازد؛ اگر چه حق با او باشد.

5 - پاداش آخرتى : پاداش فراوان در آخرت نصيب كسى مى شود كه مراء را ترك كند.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

من يضمن لى اربعه باربعه ابيات فى الجنه انفق و لا تخف فقرا و افش ‍ السلام فى العالم واترك المراء و ان كنت محقا و انصف الناس من نفسك (292).

چه كسى است كه براى من چهار چيز را به چهار خانه در بهشت تضمين كند؟ انفاق كن و از فقر نترس و در جهان آشكارا سلام كن و مراء را ترك كن ؛ اگر چه حق با تو باشد و انصاف را با مردم رعايت كن.

حضرت به نقل از پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله نقل فرمود:

انا زعيم ببيت فى اعلى الجنه و بيت فى وسط الجنه و بين فى رياض ‍ الجنه لمن ترك المراء و ان كان محقا (293).

من ضامن خانه اى در بالاى بهشت و خانه اى در وسط آن و خانه اى در باغ هاى بهشت هستم، براى كسى كه مراء را ترك كند؛ اگر چه حق با او باشد.

امام على عليه‌السلام به كميل بن زياد سفارش فرمود:

اياك و المراء فانك تغرى بنفسك السفهاء و تفسد الاخاء (294).

از مراء بپرهيز كه همانا انسانهاى نادان را فريب مى دهى و (با اين كار) برادران (دينى) را فاسد مى كنى.

## (5) راه هاى درمان مراء

مراء با به كار بستن دو شيوه «علمى» و «عملى» قابل درمان است.

### درمان علمى

الف. گاه غفلت انسان از آثار زشت مراء سبب آلوده شدن او به اين عمل مى شود؛ بنابراين توجه به آثار زيان بار آن در ابعاد گوناگون، روح را از مراء بيزار مى كند و تنفر و انزجار موجب دور شدن فرد از اين عمل مى شود.

ب. توجه به آثار زيباى ترك مراء، رغبتى بسيار جهت درمان اين بيمارى اخلاقى پديد مى آورد.

### درمان عملى

شيوه ديگر درمان اين است كه بايد در عمل، همواره بر ضد مراء رفتار كرد؛ يعنى گفتار خوش و سخن نيك داشت و مراقب بود تا اين رفتار نيك، ملكه روح شده، نقطه مقابل آن يعنى مراء، به كلى از بين برود.

# فصل ششم : جدال

جدل در دين، مايه فساد و نابودى يقين است (295).

امير مؤمنان على عليه‌السلام

## مقدمه

دين مبين اسلام، افزون بر مسائل فردى انسان، به روابط اجتماعى او نيز توجهى ويژه دارد. چگونگى ارتباطهاى گفتارى و رفتارى بشر از اهميت فراوانى در اين مكتب برخوردار است. صداقت، امانتدارى، خوش خويى، ... از فضايل اخلاقى هستند كه بسيار مورد توجه قرار گرفته اند و به آن ها امر شده است و در مقابل، دروغ، خيانت، بهتان، تهمت و... از رذايل اخلاقى هستند كه مورد نفرت و نهى اسلام واقع شده اند. جدال نيز يكى از موضوعات اخلاقى مربوط به ارتباط گفتارى انسان با ديگران است ؛ اين ارتباط گاه به شكل يكى از بيمارى هاى زبان نمودار مى شود كه بايد به شناسايى و درمان آن همت گماشت.

اين فصل مى كوشد تا ابعاد گوناگون اين رفتار را بررسى كند؛ موضوعات مورد بحث اين فصل عبارتند از:

1 -تعريف جدال

2 - اقسام جدال

3 - نكوهش و ستايش جدال از ديد شرع

4 - ريشه هاى درونى جدال

5 - پيامدهاى زشت جدال

6 - راه هاى درمان جدال.

## (1) تعريف جدال

كلمه جدال در معانى گوناگون به كار رفته است ؛ از جمله :

«جدل الحبله»: ريسمان را محكم كرد. «جدل البناء»: ساختمان را محكم بنا كرد «جدل»: زمين زد.

### معناى جدال در علم اخلاق

يكى ديگر از معناى جدل كه مورد توجه و بحث دانشمندان علم اخلاق قرار گرفته، پيكار لفظى و ستيزه در كلام جهت چيره شدن بر طرف مقابل و ساكت كردن او است ؛ بنابراين مقصود از جدال در دانش اخلاق، رد و بدل كردن سخن، جهت چيره شدن بر ديگرى است. بحث و پيكار در كلام، چه در مسائل علمى، چه اعتقادى و دينى، با عنوان جدال مطرح مى شود.

### تفاوت جدال و مراء

«مراء» در مقايسه با جدال معنايى گسترده تر دارد. مراء در معناى پيكار كلامى و رد و بدل كردن سخن به كار مى رود؛ ولى فقط به امور اعتقادى و دينى محدود نمى شود؛ بلكه تمام امور را در بر مى گيرد. همچنين در مراء، شخصى سخنى را گفته و طرف مقابل به خرده گيرى و اعتراض لب مى گشايد؛ ولى در جدال نيازى به اين نيست كه شخص جدال شونده سخن آغاز كند؛ بلكه چه بسا دانستن عقايد او موجب آغاز جدال شود.

نكته ديگر اين كه در مراء، شخص قصد خودنمايى و انگيزه كوچك كردن طرف مقابل را دارد؛ از اين رو تا طرف مقابل سخن نگويد، او نمى تواند وارد مراء شود؛ اما در جدال، شخص قصد دارد فساد مطلب علمى طرف مقابل را به او بفهماند؛ بنابراين نيازى نيست كه شخص مقابل، سخن بگويد.

### تفاوت جدال و خصومت

«جدال» به پيكارهاى كلامى درباره مسائل دينى يا علمى گفته مى شود؛ در حالى كه «خصومت» بيش تر به ستيزه هاى لفظى در مسائل مالى و حقوقى اطلاق مى شود؛ البته گاه خصومت، در همان معناى جدال به كار مى رود كه با توجه به قيود و نشانه ها مى توان آن را از موارد غالب و شايع جدا كرد.

«جدال» «مراء» و «خصومت» اگر چه قريب المعنى (معانى نزديك به هم) هستند و گاه در جايگاه يكديگر به كار رفته اند، تفاوت هايى نيز دارند كه آن ها را از هم جدا مى سازد.

## (2) اقسام جدال

«جدل» يكى از مباحث منطقى است كه دانشمندان منطق در بخش ‍ صناعات خمس (296)، به بحث و گفت وگوى از آن پرداخته اند. ايشان مواد قياس را به پنج نوع تقسيم كرده اند كه جدل يكى از آن ها است. جدل قياسى است كه از «مسلمات» و «مشهورات» تشكيل شده است.

### مسلمات

آن دسته از قضايايى كه ميان جدل كننده و طرف مقابل او پذيرفته شده هستند، «مسلمات» ناميده مى شوند.

### مشهورات

آن دسته از قضايايى كه ميان مردم (كسانى كه از خرد بهره دارند)شهرت دارند و همه آن را تصديق مى كنند، مانند «نيكو بودن عدالت و اكرام به ديگران»، «مشهورات» ناميده مى شوند.

بحث و گفت وگو در مسائل اعتقادى يا علمى از سه جهت قابل بررسى و دقت است كه توجه به هر يك از اين جهات، اقسامى را براى جدل پديد مى آورد:

الف. انگيزه جدل

ب. كيفيت جدل

ج. مواد و ابزار جدل.

الف. انگيزه جدل

هر گاه شخص يا طرف مقابل خود به جدال علمى يا اعتقادى مى پردازد، يا از اين كار قصد و غرضى الاهى دارد يا به دنبال اميال نفسانى خويش است ؛ بنابراين انگيزه او از جدال، بيش از اين دو مورد نيست : 1 -انگيزه شيطانى 2 - انگيزه الاهى.

1 -انگيزه شيطانى : زمانى كه شخص مى كوشد برترى خود را با جدل به ديگران نشان دهد، انگيزه اى نفسانى و شيطانى را دنبال مى كند. اين انگيزه مى تواند حالات گوناگونى داشته باشد؛ براى نمونه، گاه شخص فقط مى خواهد طرف مقابل خود را به ذلت كشانده، او را خوار كند و گاه غرض ‍ او تحصيل مقام يا مال است ؛ يعنى مى خواهد با بحث و جدل، طرف مقابل را مغلوب كند تا ديگران توجه بيش ترى به او كرده، بتواند با اين روش از ماديات بهره مند شود. اين روش يكى از روش هاى فريب شيطان است.

روزى شخصى خدمت امام حسين عليه‌السلام آمد و به امام گفت :

اجلس حتى نتناظر فى الدين فقال يا هذا انا بصير بدينى مكشوف على هداى فان كنت جاهلا بدينگ فاذهب فاطلبه مالى و للمماراه و ان الشيطان ليوسوس للرجل و يناجيه و يقول ناظر الناس فى الدين لئلا يظنوا بك العجز و الجهل (297).

بنشين تا با هم مناظره كنيم. امام فرمود: اى فلانى ! من از دينم آگاهم و اگر تو از دينت آگاهى ندارى، برو جست وجو كن و آن را ياد بگيرد. من اهل مراء نيستم. همانا شيطان در اشخاص وسوسه مى اندازد و مى گويد: برو با مردم مناظره كن تا گمان نكنند ناتوان و نادان هستى.

روايت بيان مى كند كه تمام اين ها، جنبه شيطانى داشته، ضايعات فراوانى را نيز به دنبال خواهد داشت.

2 - انگيزه الاهى : گروهى از افراد، براى خدا بحث و جدل مى كنند. آن ها يا مى خواهند شخص نادان را آگاه و ارشاد كنند كه به آن «ارشاد الجاهل» (راهنمايى نادان) مى گويند يا مى خواهند شخص گمراهى را هدايت كرده، راه درست را به او نشان دهند كه به آن «ارشاد المضل» يعنى «راهنمايى گمراه» گفته مى شود.

دانشمندان اخلاق مى گويند اين نوع جدل از «اركان اعظم» (بزرگ ترين پايه هاى) دين است ؛ زيرا اين عمل، روح انسان را زنده مى كند.

خداوند بزرگ در قرآن كريم مى فرمايد:

من احياها (نفسا) فكانما احيا الناس جميعا (298).

كسى كه نفسى را زنده كند، مثل اين است كه همه مردم را زنده كرده است ؛

البته در اين جا، منظور از احيا، سير كردن گرسنه و رهانيدن كسى از مرگ جسمانى نيست ؛ بلكه مرحله اى بالاتر و معنايى برتر است. زنده نگه داشتن انسان از مرگ جسمانى، موقت و ناپايدار است و حيات معنوى و روحانى انسان ماندگار و جاودانه خواهد بود؛ پس جدل ممكن است با انگيزه اى نيكو و الاهى انجام شود كه آيات و روايات هم آن را ستوده و نيكو دانسته اند و هم مى شود با قصدى زشت و شيطانى صورت پذيرد كه آيات و روايات نيز آن را نكوهيده و از آن بازداشته اند.

ب. كيفيت بحث و جدل

براى اين جهت سه صورت فرض مى شود:

1 - خشونت و توهين در جدال : گاه جدال كننده در سخن گفتن و بحث با ديگران به خشونت و درشتى دست زده، رفتارش با اهانت و تحقير آميخته مى شود. در اين صورت، حتى اگر طرف مقابل جاهل هم بوده و دچار شبهه باشد و جدل كننده نيز با انگيزه الاهى بخواهد آن شبهه را از ذهن او بزدايد، با اين برخورد، باعث نرسيدن طرف مقابل به حقيقت و فرو رفتن او در گرداب باطل گرفته نخواهد شد؛ زيرا راهى كه او براى بحث و گفت وگو برگزيده، نتيجه مطلوب نخواهد داشت. اين جدال، «جدال قبيح» ناميده مى شود.

2 - نرمجويى و ملاطفت در جدال : گاه شخص جدال كننده در سخن گفتن بسيار آرام و نرم است و با وفق و مدارا مى كوشد تا طرف مقابل را قانع و از راه و عقيده باطل دور كند. او به شكل كامل به سخنان طرف مقابل گوش ‍ داده، با صبر و حوصله او را به مواضع خود نزديك مى سازد. اين جدال، «جدال احسن» ناميده مى شود.

خداوند متعالى در قرآن فرموده است :

ادع الى سبيل ربك بالحكمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتى هى احسن (299).

[مردم را] با حكمت [و برهان] و پند نيكو به راه پروردگارت فراخوان و با ايشان به نيكوترين شكل مناظره [و مجادله] كن.

خداوند در اين آيه، پيامبر را به جدال احسن امر مى كند.

3 - حالت معمولى و عادى در جدال : جدل كننده در اين حالت، به مخاطب خود توهين نمى كند و او را از خود نمى رنجاند، و با نرمى و حوصله بسيار نيز با او جدل نمى كند؛ بلكه مطلب حق را به شكل متعارف و عادى بيان مى كند. به اين نوع گفت وگو، «جدال حسن» مى گويند؛ زيرا از لحاظ كيفيت، نيكو و پسنديده است و مخاطب را به خشم نمى آورد؛ البته به جدالى «حسن» و «احسن » گويند كه افزون بر نحوه برخورد مذكور، با انگيزه الاهى صورت پذيرد.

ج. مواد بحث و جدل

گاه، جدل از جهت مواد بررسى مى شود كه اين مواد دوگونه اند:

1 -مواد درست : شخص بايد براى اثبات حق و ابطال كلام و عقيده باطل، از مواد درست (حق) استفاده كند تا پيكار او جدال نيكو باشد؛ براى نمونه از مسلمات كه شخص مقابل هم آن را قبول دارد، استفاده، و باطل بودن عقيده آن شخص را اثبات كند.

2 - مواد نادرست و باطل : ممكن است شخص بر اثبات حق و قانع كردن طرف مقابل، از ماده اى باطل استفاده كند. اين حالت خود دو صورت دارد:

صورت نخست اين كه شخص براى اثبات حق، از سخن باطل طرف مقابل بهره برد؛ يعنى براى اثبات حق به سخن باطلى كه شخص مقابل مى گويد، تمسك جويد تا شايد او را با سخن خودش محكوم و براى پذيرش حق قانع كند.

صورت دوم اين كه براى ابطال سخنان باطل شخص مقابل، منكر ادله حقى شود كه شخص مقابل براى اثبات باطل خود، به ناحق از آن ها استفاده كرده است. او به حق اعتراف مى كند تا شايد بتواند باطل خود را اثبات كند و شخص جدل كننده نيز براى اين كه راه او را ببندد، در مقابل او، منكر حق مى شود تا طرف مقابل نتواند باطل خود را به اثبات برساند. اين گونه جدل در جايى پيش مى آيد كه شخص، توان بحث با مواد درست را ندارد و در بحث ضعيف است ؛ از اين رو آن را جدل «غيرحسن» مى نامند.

جدال و بحث نيك علمى و دينى، آن است كه انسان از مواد درست و حق بهره گيرد و طرف مقابل را قانع كند.

### مخاطب جدال

جدال را از جهت قابليت پذيرش مخاطب هم مى توان به دو قسم تقسيم كرد:

1 -مخاطب آماده : گاه طرف مقابل بحث، مخاطبى است كه آمادگى پذيرش عقيده حق را دارد و با همين انگيزه به جدال مى پردازد تا حقيقت آشكار شود. براى او حق از عقيده اش مهم تر است ؛ از اين رو اگر با گفت وگو، به حقانيت جدل كننده پى ببرد، از عقيده خويش دست خواهد كشيد.

2 - مخاطب لجوج : گاه طرف جدل، مخاطبى لجوج است كه هيچ عقيده اى را نمى پذيرد و فقط بر عقيده خويش پا مى فشرد. چنين كسى اگر به حقانيت جدال كننده هم پى ببرد، تسليم نشده، بر عقيده خويش پابرجا و استوار خواهد ماند.

### موضوع جدال

جدال را از جهت ميزان ارزش مساءله مورد بحث نيز مى توان به اقسامى تقسيم كرد:

1 -موضوع مفيد: گاه جدال بر سر موضوعى است كه ارزش گفت وگو را دارد، مانند بحث درباره بسيارى از مسائل اعتقادى يا علمى كه براى جدال كنندگان و نظارت كنندگان بر جدال بهره هاى فراوان خواهد داشت.

2 - موضوع بى فايده : گاه بحث درباره مساءله اى است كه روشن شدن آن هيچ گونه سود عقلانى براى جدال كنندگان نخواهد داشت.

### تقسيم ديگر جدال از جهت موضوع گفت وگو

1 -جدال در موضوع قابل فهم : بسيارى از امور كه مورد گفت وگوى بشر واقع مى شود، در محدوده فهم و درك او قرار دارد. بحث هاى علمى از امور طبيعى يا انسانى و گفت وگوهاى دينى درباره اصل توحيد و ساير اصول و فروع دين، مباحثى هستند كه دست يافتن به حقيقت آن ها براى بشر ميسر است و انسان مى تواند با تحقيق و پرسش از دانايان و... به آن ها دست يابد.

2 - جدال در موضوع غير قابل فهم : برخى امور در محدوده درك و فهم بشر نمى گنجد و عقل آدمى را به آن راهى نيست. ذات الاهى از جمله امورى است كه به تصور انسان در نمى آيد و تامل و انديشه در آن راه به جايى نمى برد.

اصول اعتقادى، يا از جمله موضوع هاى قابل فهم هستند؛ مانند توحيد كه از اصول مهم دين است يا از آن دسته موضوع هايى به شمار مى روند كه مانند ذات الاهى قابل فهم و درك نيستند.

دانشمندان علم كلام مى گويند: انسان به كنه و ذات خداوند پى نمى برد و فقط به طور اجمالى از او آگاه مى شود. دست يافتن به ذات او به صورت تفصيلى ممكن نيست : «عنقا شكار كس نشود، دام باز گير. »

امير مؤمنان على عليه‌السلام در مسجد كوفه خطبه مى خواند كه شخصى به نام «ذعلب» به پا خاست و از حضرت پرسيد: آيا تو خدا را مى بينى ؟ امام عليه‌السلام فرمود: چگونه خدايى را كه نمى بينم مى پرستم ؛ البته او را با چشم دل مى بينم، نه با چشم سر؛ آن گاه به تفصيل درباره مسائل غامض و دشوار اعتقادى سخن گفت و ابياتى سرود كه از جمله آن ها است :

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فاترك اخا جدل فى الدين منعمقا  |  | قد باشر الشك فيه الراى ماووفا (300)  |

پس ترك كن برادر جدل در دين را به ژرفا...

## (3) نكوهش و ستايش جدال از ديد شرع

جدال در آيات و روايات به دو صورت زير مورد توجه قرار گرفته است :

1 -دسته اى از آيات و روايات، جدال را نكوهش و از آن نهى مى كنند.

2 - دسته ديگر، جدال را تاءييد كرده، به آن دستور مى دهند.

1 - نكوهش جدل از ديد شرع

خداوند متعالى در قرآن كريم مى فرمايد:

ما يجادل فى آيات الله الا الذين كفروا (301).

فقط كسانى كه كافر شده اند، در آيات خدا جدال مى كنند.

امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

الجدل فى الدين يفسد اليقين (302).

جدل در دين، يقين را فاسد مى كند.

حضرت رضا عليه‌السلام به نقل از حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

لعن الله الذين يجادلون فى دينه اولئك ملعونون على لسان نبيه (303).

خداوند كسانى را كه در دين او جدال مى كنند، لعنت مى كند. آنان در زبان پيامبر خدا نيز لعنت شدگانند.

2 - ستايش جدل از ديد شرع

خداوند بزرگ در قرآن كريم مى فرمايد:

ادع الى سبيل ربك بالحكمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتى هى احسن (304).

(مردم) را با حكمت [و برهان] و پند نيكو به راه خدا بخوان و به بهترين روش با ايشان جدال كن.

«جادلهم» در اين آيه، فعل امر است كه خداوند به پيامبر دستور مى دهد به بهترين روش با مردم جدال كن و اين نشان مى دهد جدالى كه خداوند به پيامبرش سفارش مى كند، زشت و ناپسند نيست.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

نحن المجادلون فى دين الله (305).

ما مجادله كنندگان در دين خداييم.

انسان ممكن است در برخورد نخست با اين آيات و روايات گمان كند ميان آن ها تضاد وجود دارد؛ حال آن كه با دقت و تامل در اقسام جدال، به نيكى در مى يابد كه هيچ تضادى در بين نيست.

### حكم اقسام جدال از ديد شرع

الف - جدال با انگيزه غير الاهى :

جدال نيكو چه در مباحث علمى و چه در مباحث دينى بايد با انگيزه الاهى باشد.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

اجعلوا امر كم لله و لا تجعلوه للناس فانه ما كان لله فهو لله و ما كان للناس فلا يصعد الى الله و لا تخاصموا الناس لدينكم فان المخاصمه ممرضه للقلب (306).

امرتان را براى خدا قرار دهيد و براى مردم قرار ندهيد كه اگر براى خداوند انجام دهيد، بر خدا است كه پاداش آن را بدهد و اگر براى مردم باشد، به سوى خدا بالا نمى رود و با مردم در دينتان مخاصمه نكنيد. همانا مخاصمه در دين، دل را بيمار مى كند. اين روايت نشان مى دهد كه اگر انگيزه، غير الاهى باشد، جدال مطلوب نبوده، ناپسند است. امام حسين عليه‌السلام هم در روايت پيش گفته در پاسخ كسى كه حضرت را به گفت وگو فرا خواند، فرمود: همانا شيطان افراد را وسوسه، و در گوش دل ايشان نجوا مى كند و مى گويد با مردم مناظره كن تا گمان نكنند ناتوان و نادان هستى (307).

شرع جدالى را كه از هواى نفس سرچشمه بگيرد نهى كرده است ؛ زيرا اگر چه بحث و گفت وگو در آن، علمى است، انگيزه فرد، نفسانى و شيطانى است ؛ مانند آن كه هدف فقط چيرگى بر طرف مقابل است كه اين رذايل اخلاقى مثل خودپرستى و شهوت مقام نشات مى گيرد.

ب - جدال خشن :

خردمندان، گفت وگو با لحن خشن و ناآرام را نكوهش مى كنند؛به ويژه اگر با اهانت و دشنام به مخاطب همراه باشد كه در اين صورت از ديدگاه شرع رفتارى حرام رخ داده است. تندى و خشونت در جدال افزون بر آن كه شخص را به حق نزديك نمى كند، او را از حقيقت دور ساخته، به وادى لجاجت مى كشاند.

خداوند متعالى در قرآن كريم از جدال غير احسن با اهل كتاب نهى كرده است :

لا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتى هى احسن الا الذين ظلموا منهم (308).

با اهل كتاب مجادله نكنيد، مگر با بهترين وجه، جز كسانى از ايشان كه ظلم كرده اند.

نهى خداوند از هر گونه جدال غير احسن، دليلى روشن بر نكوهيده بودن جدال خشن است ؛ به ويژه اگر با اهانت و دشنام همراه باشد. حال با توجه به اين كه مجادله غير احسن، هم شامل مجادله زشت مى شود كه شخص ‍ جدال كننده در آن به خشونت و توهين مى پردازد و هم «جدل حسن» را در بر مى گيرد كه جدال كننده به صورت عادى و معمولى با مخاطب بحث مى كند، پرسش آن است كه آيا جدال كننده اجازه «جدال حسن» را دارد يا فقط «جدال احسن» شايسته و پسنديده است. دقت در اين بخش از آيه الا الذين ظلموا منهم روشن مى كند كه لازم نيست با افراد ستمكار كه از خلق خوش و برخورد نيكوى جدال كننده سوء استفاده مى كنند، «مجادله احسن» كرد و از آن جا كه جدال قبيح هم ناپسند است، راهى جز جدال حسن باقى نمى ماند؛ بنابراين جواز مجادله حسن با چنين افرادى ثابت مى شود؛ يعنى اگر با آن ها كه از خلق نيكو سؤ استفاده مى كنند، به شكل معمول و متعارف جدل و بحث شود، ديگر نيازى به خوش رفتارى و مجادله احسن نيست ؛ بلكه چه بسا بتوان گفت : مجادله حسن با چنين كسانى بر مجادله احسن تقدم دارد.

ج - جدال با استفاده از مواد نادرست :

استفاده از مواد ناحق و باطل در بحث و گفت وگو، مورد ديگرى براى جدال نكوهيده به شمار مى رود؛ ولى در اين جا شبهه اى وجود دارد كه آيا در آيات و روايات، از اثبات حق با مواد باطل نهى شده يا خير؟

خداوند متعالى در قرآن كريم مى فرمايد:

و من الناس من يجادل فى الله بغير علم و يتبع كل شيطان مريد (309).

و از مردم كسى است كه بدون علم در كار خدا جدل مى كند و از پى هر شيطان گمراه كننده اى مى رود.

و من الناس من يجدل فى الله بغير علم و لا هدى و لا كتب منير (310).

و از مردم كسى است كه بدون علم و هدايت و كتابى روشنگر، درباره خدا جدال مى كند.

آن چه در اين آيه آمده، «يجادل فى الله» است ؛ يعنى مجادله درباره خدا؛ ولى چون بدون آگاهى صورت مى پذيرد، نهى شده است ؛ براى نمونه، كسى مى خواهد با مخاطب خود كه داراى عقايد باطل است، بحث كند؛ ولى معلومات كافى براى جدال ندارد و به ناچار براى اثبات حق، از هر چيزى، حتى مواد باطل استفاده مى كند. طبق فرمان قرآن، چنين كسى نبايد مجادله كند؛ زيرا توانايى آن را ندارد و خواسته او (قانع كردن طرف مقابل) هرگز محقق نخواهد شد؛ بلكه چه بسا او را بيش تر به انحراف بكشاند.

د - جدال با معاند لجوج :

گفت و گو با كسى كه به پذيرش حق حاضر نبوده، از عقيده باطل خويش ‍ دست نمى كشد، بى فايده و خالى از ارزش است.

گاه انسان وارد بحث مى شود و همه جهات را هم رعايت مى كند، يعنى انگيزه و هدف او، هدايت شخص، كيفيت آن هم، نرم و لين، و مواد آن هم صحيح است ؛ ولى ممكن است با تمام اين اوصاف، طرف مقابل، سخن او را نپذيرد و تسليم نشود و حتى اگر بحث او جنبه موعظه اى هم داشته باشد، باز بى اثر بماند؛ در چنين حالتى چون امكان بيهودگى وجود دارد نبايد به چنين بحثى تن داد.

روشن است كه كسى دلسوزتر از پيامبر اسلام براى دست گيرى از مردم، وجود نداشته است. حضرتش براى كمك به انسان ها بسيار حريص بود. گاه آن قدر از گمراهى افراد متاثر مى شد كه خداوند خطاب كرد:

ان تحرص على هداهم فان الله لا يهدى من يضل (311).

هر قدر بر هدايت آن ها حريص باشى، (سودى ندارد؛ چرا كه) خداوند كسى را كه گمراه ساخت، هدايت نمى كند.

اين بدان معنا نيست كه روش پيغمبر درست نبوده است ؛ بلكه پيامبر نگران حال آن ها بود.

خداوند خطاب به پيامبرش مى فرمايد:

انك لا تهدى من احببت و لكن الله يهدى من يشاء و هو اعلم بالمهتدين (312).

همانا تو كسى را كه دوست داشته باشى هدايت نمى كنى ؛ اما خداوند آن كس را كه بخواهد هدايت مى كند و او به هدايت يافتگان آگاه تر است.

اين هدايت به معناى راهنمايى و ارشاد نيست ؛ بلكه به معناى «ايصال به مطلوب (313)» است ؛ زيرا «ارشاد و راهنمايى» وظيفه پيامبر، و «ايصال به مطلوب» كار خداوند است. او هر كه را بخواهد، هديد مى كند؛ ولى «ارائه طريق»، نشان دادن راهى است كه انسان را به سعادت برساند؛ بنابراين، هدايت كار خداوند است ؛ از اين رو فقط براى تشفى دل پيامبر به او فرمود: تو براى هدايت مردم خود را به زحمت مى اندازى.

يكى از اصحاب امير مؤمنان عليه‌السلام به نام همام از او خواست كه تقواپيشگان را برايش وصف كند. حضرت در پاسخ چنان رسا وصف كرد كه همام بى هوش شد و از دنيا رفت. اين جا زمينه براى پرورش روحى او بسيار آماده بود كه سخنان امير مؤمنان عليه‌السلام چنين تاثير شگفت بر او گذاشت ؛ ولى گاه پيامبر با امثال ابوجهل مواجه بد كه به هيچ شكل، دوستى خدا و رسول در دل آن ها راه نمى يافت ؛ زيرا هيچ زمينه اى در آن ها، براى هدايت وجود نداشت. پيامبر براى هدايت اين افراد خود را بسيار به تكلف و زحمت مى انداخت ؛ به همين جهت خداوند فرمود:

و لو شاء ربك لامن من فى الارض كلهم جميعا افانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين (314).

اگر پروردگار تو مى خواست، تمام كسانى كه روى زمين هستند، همگى (به اجبار) ايمان مى آوردند. آيا تو مى خواهى مردم را وادارى كه ايمان بياورند؟

بنابراين بحث و جدل با كسانى كه احتمال تاثير در آن ها وجود ندارد، بيهوده است. بدتر از كسى كه زير بار حق نمى رود، اهل فتنه است. چنين شخصى نه تنها حق را نمى پذيرد كه بر ضد آن توطئه مى كند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

اياكم و جدال كل مفتون فان كل مفتون ملقن (315).

از جدال با كسى كه مفتون (316) است بپرهيز؛ زيرا شيطان به او تلقين و او را يارى مى كند.

هر سخن شخص مفتون، مطلبى است كه شيطان در دل او جارى مى سازد. بحث و مجادله علمى با چنين افرادى فايده اى ندارد و شخص همان راه گمراهى خود را پيش گرفته، براى اصلاح عقيده خويش، و پذيرش حق، گامى بر نخواهد داشت ؛ پس در آغاز بايد دقت شود كه شخص مورد نظر درباره مسائلى دينى چه حالتى دارد. آيا از افرادى است كه دنيا، همه وجود او را فرا گرفته و مفتون كرده يا هنوز مفتون دنيا نشده و قابل هدايت است ؟

اگر از دسته اول بود، جدل با او هيچ فايده اى ندارد.

امير مؤمنان على عليه‌السلام در زمان وفاتش وصيت فرمود:

دع المماراه و مجاراه من لا عقل له و لا علم (317).

بحث و گفت وگو را با كسى كه عقل و دانش ندارد رها كن ؛

چرا كه موعظه چنين فردى بى فايده بوده، جدال با او، جدال احسن نيست ؛ ولى اگر از دسته دوم بود، گفت وگو با او با شرايط خاص جدل (جدال احسن) خواهد بود كه انبيا نيز به چنين جدالى امر شده اند.

سپس، بايد ظرفيت و توان درك و فهم شخص را سنجيد تا بتوان مطابق آن به بحث با او پرداخت.

ه - جدال در موضوع بى فايده :

بحث از امور بى فايده، كارى بيهوده و مورد نكوهش خردمندان و شرع است. انسان به حكم فطرت و عقل خويش، در پى چيزى بر مى آيد كه در آن بهره اى بر اى خود ببيند؛ از اين رو جدال در موضوعى كه هيچ سودى براى او نخواهد داشت، به حكم فطرت و عقل سليم نادرست است.

حضرت رضا عليه‌السلام در سفارش هايى به حضرت عبدالعظيم فرموده است :

يا عبدالعظيم ابلغ عنى اوليائى [السلام] و قل لهم لا يجعلوا للشيطان على انفسهم سبيلا و مرهم بالصدق فى الحديث و اداء الامانه و مرهم بالسكوت و ترك الجدال فيما لا يعنيهم... (318).

اى عبدالعظيم ! سلام مرا به دوستانم برسان و به ايشان بگو شيطان را به جان هايشان راه ندهند و به ايشان راستى در سخن و امانتدارى و ترك جدال و گفت وگو در چيزهايى را كه براى ايشان فايده اى ندارد دستور بده.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در بخشى از كلامى بسيار طولانى فرمود:

و اما علامه المتكلف فاربعه الجدال فيما لا يعنيه... (319).

نشانه كسى كه خود را به تكلف مى اندازد چهار چيز است : 1 - جدال (و گفت وگو) در چيزى كه براى ايشان فايده ندارد...

و - جدال در موضوع غير قابل فهم :

گفت وگو در آن چه خارج از حد درك است، بى حاصل، بلكه زيانبار است. عقل و شرع بحث و جدل در چنين موضوعى را نكوهيده است.

امام باقر عليه‌السلام مى فرمايد:

تكلموا فى خلق الله و لا تكلموا فى الله فان الكلام فى الله لا يزيد الا تحيرا (320).

درباره آفرينش خدا گفت وگو كنيد و در ذات خدا بحث نكنيد. همانا سخن گفتن از ذات خدا چيزى جز سرگردانى نمى افزايد.

ذات الاهى فراتر از محدوده خرد انسان است. بشر فقط به هستى آفريدگار جهان پى مى برد؛ اما تصويرى از او به دست نخواهد آورد؛ زيرا ذات پاكش ‍ برتر از آن است كه به تصوير در آيد. او را صورتى نيست و به تعريف در نيايد: حده ان لا يحد (321).

جدال در اين امور، چيزى جز ترديد به بار نمى آورد؛ از اين رو شرع آن را نهى كرده است.

امير مؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

اياكم و الجدال فانه يورث الشك فى دين الله (322).

از جدال بپرهيزيد؛ چرا كه در دين خدا شك را به ارث مى گذارد.

امير مؤمنان على عليه‌السلام در كلامى ديگر پس از بر حذر داشتن از جدال فرمود:

... و من تخلف عنا هلك (323).

و هر كس از (فرمان) ما سر بپيچد نابود مى شود؛

البته برخى از امور در حيطه عقل هيچ انسانى حتى ظرف با عظمت معصومان عليه‌السلام هم نمى گنجد و برخى ديگر، از حوزه درك غالب افراد خارج است.

ز - جدال احسن :

بحث و گفت وگو در مسائل علمى و دينى با همه صورت هايش از سوى عقل و شرع نكوهش نشده ؛ بلكه برخى از اقسام آن، ستايش شده است. جدالى كه «به دور از هواهاى نفسانى»، «با زبانى خوش و گفتارى ملايم» «موادى درست» و «درباره موضوعى قابل فهم و مفيد» صورت گيرد، بحثى پسنديده به شمار مى رود كه قرآن كريم و روايات به آن سفارش كرده اند.

مباحثه ها و مناظره هاى پيشوايان معصوم عليه‌السلام به ويژه امام باقر، امام صادق، امام رضا و امام جواد عليه‌السلام از جمله اين نوع جدال شمرده مى شود.

امام حسن عسكرى عليه‌السلام مى فرمايد: در حضور امام صادق عليه‌السلام از جدال در دين صحبت شد و گفته شد كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله و پيشوايان معصوم عليه‌السلام از جدال نهى مى كردند. حضرتش فرمود:

لم ينه عنه مطلقا لكنه نهى عن الجدال بغير التى هى اءحسن اءما تسمعون الله يقول : «و لا تجادلوا اءهل الكتاب الا بالتى هى اءحسن» و قوله تعالى : «ادع الى سبيل ربك بالحكمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتى هى اءحسن» فالجدال بالتى هى اءحسن قد قرنه العلماء بالدين و الجدال بغير التى هى اءحسن محرم و حرمه الله تعالى على شيعتنا و كيف يحرم الله الجدال جمله و هو يقول : «و قالوا لن يدخل الجنه الا من كان هودا اءو نصارى» قال الله تعالى : «تلك اءماتيهم قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين» فجعل علم الصدق و الاءيمان بالبرهان و هل يؤ تى بالبرهان الا فى الجدال بالتى هى اءحسن قيل : يا ابن رسول الله فما الجدال بالتى هى اءحسن و التى ليست باءحسن قال : اءما الجدال بغير التى هى اءحسن ان تجادل مبطلا فيورد عليك باطلا فلا ترده بحجه قد نصبها الله تعالى و لكن تجحد قوله اءو تجحد حقا يريد ذلك المبطل اءن يعين به باطله فتجحد ذلك الحق مخافه اءن يكون له عليك فيه حجه لانك لا تدرى كيف المخلص منه فذلك حرام على شيعتنا اءن يصيروا فتنه على ضعفاء اخوانهم و على المبطلين اءما المبطلون فيجعلون ضعف الضعيف منكم اذا تعاطى مجادلته و ضعف فى يده حجه له على باطله و اءما الضعفاء منكم فتغم قلوبهم لما يرون من ضعف المحق فى يد المبطل و اءما الجدال التى هى اءحسن فهو ما اءمرالله تعالى به نبيه اءن يجادل به من حجد البعث بعد الموت و احياءه له فقال الله حاكيا عنه «و ضرب لنا مثلا و نسى خلقه قال من يحى العظام و هى رميم فقال الله فى الرد عليه قل يا محمد «يحييها الذى اءنشاءها اءول مره و هو بكل خلق عليم الذى جعل لكم من الشجر الا خضر نارا فاذا انتم منه توقدون» فاءرادالله من نبيه اءن يجاد المبطل الذى قال كيف يجوز اءن يبعث هذه العظام و هى رميم فقال الله تعالى «قل يحييها الذى اءنشاءها اءول مره» اءفيعجز من ابتداء به لا من شى ء اءن يعيده بعد اءن يبلى بل ابتداؤ ه اءصعب عندكم من اعاده ثم قال : «الذى جعل لكم من الشجر الاءخضر نارا» اى اذا كمن النار الحاره فى الشجر الاءخضر الرطب يستخرجها فعرفكم اءنه على اعاده ما بلى اقدر ثم قال : «اءوليس الذى خلق السماوات و الاءرض بقادر على اءن يخلق مثلهم بلى و هو الخلاق العليم» اءى اذا كان خلق السماوات و الاءرض اءعظم و اءبعد فى اءوهامكم و قدركم اءن تقدروا عليه من اعاده البالى فكيف جوزتم من الله خلق هذا الاءعجب عندكم و الاءصعب لديكم و لم تجوزوا منه ما هو اءسهل عند كم من اعاده البالى قال الصادق عليه‌السلام: فهذا الجدال بالتى هى اءحسن لاءن فيها قطع عذر الكافرين و ازاله شبههم و اءماالجدال بغير التى هى اءحسن باءن تجحد حقا لا يمكنك اءن تفرق بينه و بين باطل من تجادله و انما تدفعه عن باطله باءن تجحد الحق فهذا هو المحرم لانك مثله، جحد هو حقا و جحدت اءنت حقاء آخر (324).

به شكل مطلق [= همه اقسام جدال] نهى نفرموده است ؛ بلكه از جدالى نهى فرمود كه «غير احسن» است ؛ به دليل آن چه از خداوند مى شنويد كه مى فرمايد: «با اهل كتاب جدال نكنيد، مگر به نيكوترين وجه» و گفتار خداوند متعالى : «مردم را با حكمت و پند نيكو به راه پروردگارت فرا خوان، و به بهترين شكل جدال كن. » پس جدال به بهترين وجه را دانشمندان به راستى با دين پيوند مى زنند و جدال «غير احسن» حرام شده است و خداوند متعالى آن را بر پيروان ما حرام كرده است و چگونه خدا تمام اقسام جدال را حرام كرده ؛ در حالى كه مى گويد: «آن ها گفتند هيچ كس جز يهود يا نصارى هرگز داخل بهشت نخواهد شد. » خداوند فرمود: «اين آرزوى آن ها است. بگو: اگر راست مى گوييد برهان خود را (بر اين موضوع) بياوريد. » خداوند برهان را دليل راستى و ايمان ايشان قرار داد و آيا برهان جز در «جدال احسن» آورده مى شود؟

به امام عرض شد: اى پسر رسول خدا!«جدال احسن» و «جدال غير احسن» چيست ؟ امام فرمود: اما «جدال غير احسن» آن است كه تو با مخالفى بحث و گفت وگو كنى و او دليل باطلى براى تو بياورد كه تو نمى توانى آن را با حجتى الاهى [= درست] رد كنى ؛ اما او را انكار مى كنى يا آن كه دليل درست و حقى را كه فرد مخالف مى خواهد با كمك آن عقيده باطل خويش را اثبات كند، انكار كنى ؛ پس تو آن دليل حق را از ترس ‍ آن كه به نفع او و به زيان تو شود، انكار مى كنى ؛ زيرا نمى دانى راه گريز از آن چيست. چنين جدالى بر شيعيان ما حرام است ؛ (چرا كه) براى برادران دينى ضعيف خود، و براى آن ها كه مخالف هستند فتنه اى مى شوند؛ اما براى مخالفان (به اين شكل) كه وقتى فرد ضعيف از شما به مجادله با مخالف پرداخت و ضعف و ناتوانى او در بحث پديدار شد؛ شخص ‍ مخالف، اين ضعف را بر حقانيت عقيده باطل خويش دليل قرار مى دهد؛ امام ضعيفان از شما پس از آن كه شخص بر حق در بحث با مخالف مغلوب شد، از شكست او اندوهگين مى شوند. «جدال احسن» همان است كه خداوند به پيامبرش دستور داده است كه به وسيله آن با كسانى كه منكر معاد و زندگى پس از مرگ هستند، گفت وگو كن ؛ پيامبر خداوند از منكر معاد چنين حكايت مى كند: «و براى ما مثالى زد و آفرينش خود را فراموش ‍ كرد و گفت چه كسى اين استخوان ها را زنده مى كند؛ در حالى كه پوسيده است. » خداوند هم در رد او فرمود: «بگو (اى محمد!) همان كسى كه نخستين بار آن ها را ايجاد كرد، (دوباره) آن ها را زنده مى سازد و او به هر آفرينشى آگاه است ؛ همان كسى كه براى شما از درخت سبز، آتش آفريد و شما به وسيله آن، آتش مى افروزيد. »

خداوند از پيامبرش خواست كه با آن منكر مخالف كه مى گفت چگونه ممكن است اين استخوان ها در حالى كه پوسيده اند، برانگيخته شوند، جدال كند و فرمود: «بگو همان كسى كه نخستين بار آن ها را ايجاد كرد، (دوباره) آن ها را زنده مى سازد. » آيا كسى كه آن را از هيچ آغاز كرد [=آفريد]، از بازگرداندن آن پس از پوسيده شدنش ناتوان است ؛ بلكه آفرينش نخست نزد شما دشوارتر از بازگرداندن آن ها است ؛ سپس ‍ (خداوند) فرمود: «همان كسى كه براى شما از درخت سبز، آتش ‍ آفريد»؛ يعنى هنگامى كه آتش سوزان را در درخت سبز تروتازه آشكار كرد تا شما آن را به دست آورده، استخراج كنيد، به شما آموخت كه همانا بازگرداندن آن چه پوسيده، تواناتر است ؛ سپس فرمود: «آيا كسى كه آسمان ها و زمين را آفريد، نمى تواند همانند آنان [= انسان هاى خاك شده] را بيافريند؟ آرى (مى تواند)، و او آفريدگار دانا است»؛ يعنى هنگامى كه به گمان شما و در ميزان سنجش شما آفرينش آسمان ها و زمين عظيم تر و دورتر [= دشوارتر] از بازگرداندن (استخوان هاى) پوسيده است، چگونه آفرينش اين امر عجيب تر و دشوارتر [= آفرينش آسمان ها و زمين] را از خدا ممكن دانسته، ولى چيزى را كه آسان تر و راحت تر است [=بازگرداندن استخوان هاى پوسيده] ممكن نمى دانيد؟ (سپس) امام صادق عليه‌السلام فرمود: پس اين «جدال احسن» است ؛ زيرا در چنين جدالى عذر و دليل كافران نابود شده و شبهات ايشان برطرف مى شود و اما «جدال غير احسن» به انكار حقى كه نمى توانى ميان آن و باطلى كه به جدل با آن پرداخته اى، فرق بگذارى و همانا تو براى بيرون آوردن آن دليل حق از دست مخالف معاند به انكار آن دليل مى پردازى، اين جدال حرام شده است ؛ زيرا تو هم مانند آن فرد مخالف كه حقى را زير پا مى گذارد، حقى را انكار مى كنى.

پيشوايان معصوم عليه‌السلام برخى از شاگردان خود را كه بر بحث و جدال توانا بودند، به اين مهم تشويق مى كردند تا آن جا كه پيشواى ششم حضرت صادق عليه‌السلام درباره شاگرد مبرز و تواناى خويش، هشام بن حكم مى فرمايد:

هشام بن الحكم رائد حقنا و سائق قولنا المويد لصدقنا و الدافع لباطل اعدائنا من تبعه و اتبع اثره تبعنا و من خالفه و الحد فيه فقد عادانا و الحد فينا (325).

هشام بن حكم پرچمدار حق ما و كسى است كه سخن ما را پيش برده، بر كرسى مى نشاند و مؤ يد (گفتار و عقيده) راست ما بوده، دليل هاى باطل دشمنان ما را رد مى كند. پيروى از او پيروى از ما و مخالفت و دشمنى با او دشمنى و مخالفت با ما است.

حضرت در جاى ديگر به توانايى هشام اشاره كرده، او را به سخن گفتن با مردم دستور مى دهد:

يا هشام لا تكاد تقع تلوى رجليك اذا هممت بالارض طرت مثلك فليكلم الناس فاتق الزله و الشفاعه من ورائها ان شاء الله (326).

اى هشام ! تو با هر دو پا به زمين نمى خورى [= بى پاسخ نمى مانى]. تا بخواهى به زمين بخورى، پرواز مى كنى (خود را از معركه جدال و بحث مى رهانى ؛) پس بايد با مردم بحث كرد و سخن گفت. خود را از لغزش نگه دار، شفاعت ما به دنبالش مى آيد ان شاء الله.

درباره بحث و گفت وگو با ديگران، نكته ديگرى هم وجود دارد كه بايد به آن توجه شود. انسان بايد كشش و ميزان فهم افرادى را كه با آن ها سروكار دارد بسنجد و توجه كند كه با چه روشى مى توان مطلب را به ايشان تفهيم كرد؛ براى نمونه اگر طرف مقابل ظرفيت فهم برهان را دارد بايد برهانى و عقلانى با او بحث شود تا نتيجه مطلوب به دست آيد؛ اما با افرادى كه كشش ‍ برهانى و فلسفى و توان درك استدلال را ندارند بايد به شكل خطابى و به صورت موعظه سخن گفت ؛ ولى اگر فرد از توان درك استدلال در حد متوسطى برخوردار بود مى توان با جدل، او را از عقيده باطلش دور كرد و براى اين كار مى توان از امور «مسلم» يا «مشهور» بهره برد.

افراد بشر از جهت توان تفكر به سه دسته قوى، متوسط و ضعيف قابل تقسيمند كه با هر دسته بايد فراخور ظرفيتش بحث شود. همان گونه كه گذشت، خداوند در قرآن مى فرمايد:

ادع الى سبيل ربك بالحكمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتى هى اءحسن (327).

اين آيه، سه روش را براى دعوت به سوى خدا معرفى مى كند كه شايد اشاره بر همان سه دسته داشته باشد به اين معنا كه اگر شخص مخاطب از توان بالاى عقلى برخوردار است، با حكمت و برهان (بالحكمه) با او سخن بگو و اگر ضعيف و ناتوان بود، با پند نيكو (الموعظه الحسنه)، و اگر از توان متوسطى برخوردار بود، با جدل او را فراخوان (جادلهم.)

البته براى افرادى كه از توان بالا يا متوسط برخوردارند، موعظه هم سودمند است و آن ها را در راه رسيدن به حق يارى مى كند؛ اما موعظه، بيش تر براى افرادى كه اهل منطق و حكمت نيستند و با برهان و استدلال آشنايى كافى ندارند، به كار مى رود تا از اين راه بتوان آن ها را از عقيده باطلشان آگاه كرد.

جدل هم يكى از راه هايى است كه خداوند به اوليا و انبيا دستور داده تا با آن، گمراهان را يارى كنند.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

نحن المجادلون فى دين الله (328).

ما جدال كنندگان در دين خدا هستيم.

چه بسا در اين جا، منظور از «نحن» انبياء باشد. آن ها ماءمورند از طريق بحث هاى علمى و چه بسا با بهترين روش مردم را به سوى خدا بخوانند. كسانى كه ايشان را يارى كنند خداوند هم آن ها را يارى خواهد كرد.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

من اعاننا بلسانه على عدونا انطقه الله بحجته يوم موقفه بين يديه عزوجل (329).

هر كس ما را با زبان بر ضد دشمنانمان كمك كند، خداوند او را با همان دليلى كه آورده، در روز قيامت، گويا مى كند.

## (4) ريشه هاى درونى جدال

جدال نكوهش شده، در صفات زشت درونى ريشه دارد. سرچشمه اين رفتار ناپسند يكى از امور ذيل است :

1 - خشم

آن گاه كه نيروى خشم از سيطره و فرمانبردارى نيروى خرد خارج شود، انسان را به رفتارهاى ناپسند وا مى دارد كه از جمله آن ها «جدال» است. انسان خشمگين يا به فردى لجوج و معاند تبديل مى شود كه مى كوشد بر شخص مقابل چيره شود و به هيچ وجه زير بار پذيرش حق نمى رود يا در صورتى كه حق با او باشد، براى اثبات حق به توهين و خشونت روى مى آورد.

2 - حب دنيا

گاه به دست آوردن مقام يا مال، انسان را به صحنه جدال مى كشاند. گرايش ‍ به تحصيل دنيا و كسب وجهه در ميان مردم، به ويژه دانشمندان، فرد را اهل جدال كرده، بحث و گفت وگو را عادت او مى سازد تا آن جا كه دانش را هم براى جدال با دانشمندان مى آموزد. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در بخشى از وصيتى طولانى به حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

يا على من تعلم علما ليمارى به السفهاء او يجادل به العلماء او ليدعوالناس الى نفسه فهو من اهل النار (330).

اى على ! كسى كه دانشى را براى مراء با سبك مغزان يا جدال با دانشمندان يا فراخواندن مردم به سوى خود بياموزد، از اهل آتش است.

3 - تكبر

اظهار كمال و افتخار به دانش و آگاهى خويش، از ديگر رذايلى است كه مى تواند ريشه جدال باشد به اين صورت كه فرد برا فخرفروشى به بحث و گفت وگو با ديگران بپردازد كه وصيت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به حضرت على عليه‌السلام شامل اين دو قسم هم مى شود؛ البته روشن است كه «جدال احسن» در هيچ يك از صفات زشت درونى ريشه ندارد؛ بلكه از فضايل اخلاقى ريشه مى گيرد؛ اما شناخت انگيزه و ريشه واقعى اين رفتار براى انسان جدال كننده، كارى بس دشوار است كه به راحتى قابل دستيابى نيست. دانشمند بزرگ شيعى، علامه مجلسى (قدس ‍ سره) مى گويد:

جدا كردن جدالى كه از هواهاى نفسانى سرچشمه مى گيرد، از جدالى كه براى اظهار حق و ارشاد گمراهان انجام مى شود، كارى در نهايت دشوارى است و چه بسيار كه در نگاه نخست، يكى با ديگرى اشتباه مى شود و نفس ‍ بشر فريب كارى هاى پنهانى در اين جا دارد كه رهايى از آن ها جز به فضل الاهى ممكن نيست (331).

## (5) پيامدهاى زشت جدال

جدال نكوهيده، رفتارى است كه پيامدهاى ناپسند بسيار دارد، برخى از اين آثار منفى عبارتند از:

1 - تضعيف حق و تقويت باطل

هر گاه جدال كننده با وجود حقانيت عقيده، در بحث و گفت وگو ضعيف باشد، نخستين اثر منفى جدال او اين است كه طرف مقابل بر او چيره شده، اين غلبه را به حساب حقانيت عقيده خود مى گذارد و گمان مى كند آن چه به آن اعتقاد دارد، درست است و از ناتوانى كسى كه انگيزه الاهى دارد، برداشت ناصواب كرده، آن را دليل بر بطلان ادعاى او و حقانيت خويش ‍ مى گيرد. امام صادق عليه‌السلام در روايتى كه گذشت فرمود:

... اما المبطلون فيجعلون ضعف الضعيف منكم اذا تعاطى مجادلته و ضعف فى يده حجه له على باطله (332).

اما مخالفان، آن گاه كه فرد ضعيف از شما به مجادله با مخالف پرداخت و ناتوانى او پديدار شد، شخص مخالف اين ضعف را دليل بر حقانيت عقيده باطل خويش قرار مى دهد.

در اين جا، نقص و كاستى از جانب جدل كننده است كه فردى ناتوان در بحث به شمار مى رود؛ اما خصم آن را به حساب بطلان حق گذاشته، گمان مى كند عقيده باطلش حق است. گاه خصم تا پيش از اينكه جدل كننده با او وارد بحث شود، در اعتقاد خويش مردد است ؛ ولى پس از بحث، يقين مى يابد كه اعتقاد او حق است ؛ در حالى كه يقين او چيزى جز «جهل مركب» (333) نيست.

2 - ايجاد ناراحتى يا ترديد در جدل كننده و شنونده بحث

اگر گوينده حق در بحث و جدل ضعيف باشد، كسى كه بحث را مى شنود يا حاضر و ناظر آن است، از دو حالت خارج نيست :

اول اين كه حق براى او آشكار است ؛ ولى به دليل ناتوانى گوينده حق در بحث و جدل، متزلزل، و به شك مبتلا مى شود و درباره حق، ترديد مى كند. اين نتيجه نظارت بر بحثى است كه جدل كننده توان پاسخ دادن به باطل را نداشته، شنونده را گرفتار تزلزل مى كند؛ البته شخص جدل كننده هم در صورت ناتوانى با هر يك از دو حالت مذكور روبه رو خواهد شد. گاه به ترديد و شك گرفتار، و گاه آزرده خاطر مى شود.

امام صادق عليه‌السلام در روايتى كه گذشت فرمود:

... و اما الضعفاء منكم فتغم قلوبهم لما يرون من ضعف المحق فى يد المبطل (334).

و اما ضعيفان هم كه حق را قبول دارند، پس از اين كه شخص بر حق، در دست مخالف قرار مى گيرد، اندوهگين مى شوند.

گاه انسان وارد بحث در امورى مى شود كه قابل درك است ؛ ولى ابزار و معلومات لازم را در دست ندارد تا بتواند از عقيده حق دفاع، و آن را اثبات كند. در اين صورت، با آن كه مطلب، قابل فهم و مفيد است، ناتوانى جدال كننده موجب شكست حق مى شود.

امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

اياكم و الجدال فانه يورث الشك فى دين الله (335).

از جدال بپرهيزيد كه همانا در دين خدا شك را بر جاى مى گذارد.

اين شك، هم دامان جدال كننده را مى گيرد و هم به قلب حق جويان ناظر بر جدل سرايت مى كند.

جدالى كه امير مؤمنان در اين روايت اشاره فرمود، هم شامل جدالى است كه بر سر موضوعى غير قابل فهم صورت گرفته، هم جدال افراد ضعيف و ناتوان را در بر مى گيرد؛ زيرا هر دو موجب شك در دين خدا شده، پايه هاى اصول اعتقادى را سست و عقايد ديگران را متزلزل مى كند و اين تزلزل، مايه تحير و گمراهى ايشان مى شود.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

ما ضل قوم بعد ان هذا هم الله الا اوثقوا الجدل (336).

هيچ گروهى پس از هدايت الاهى گمراه نشدند، مگر آن كه به جدال كشانده شدند. هيچ گروهى گمراه نشدند، مگر اين كه جدال را استوار ساختند.

3 - بازداشتن از ياد خدا

از ديگر آثار زشت جدال نكوهيده آن است كه انسان را به آرزوها و خواسته هاى نفسانى مشغول داشته، از ياد خدا باز مى دارد. وقتى شخص با كسى بحث مى كند كه مى داند صلاحيت گفت وگو و جدال را نداشته يا موضوع مورد بحث، ارزش گفت وگو را ندارد، از ياد خدا باز خواهد ماند و قلبش كه ظرف «ذكر الله» است، به غير خدا مشغول خواهد شد؛ زيرا هدف از چنين بحثى فقط شكست دادن فرد مقابل مى شود، نه راهنمايى به سوى خدا.

هنگامى كه فرد مقابل و موضوع مورد گفت وگو، شايستگى بحث را داشته باشد، ممكن است شخص جدال كننده در ابتداى امر با انگيزه الاهى وارد بحث شود و قصد راهنمايى داشته باشد؛ اما چون خود جدال كننده صلاحيت و مواد كافى براى بحث، و قدرت اثبات حق را ندارد، در اثناى بحث، مى كوشد تا فقط مطلب را تمام كند و از معركه جدال بگريزد و وقتى قدرت تمام كردن بحث را نداشته باشد، هواهاى نفسانى وارد مى شوند و انگيزه الاهى از دل بيرون مى رود. اگر چه شخص در ابتدا با قصد قربت وارد بحث شده، چون خود را در حال شكست مى بيند، ناخود آگاه نفس منفعل شده، قصد خدا كنار مى رود و منيت مطرح مى شود؛ زيرا نمى خواهد شكست خورده باشد.

امام حسين عليه‌السلام در روايتى كه گذشت فرمود:

همانا شيطان، فرد را وسوسه مى كند و مى گويد با مردم بحث كن تا گمان نكنند ناتوان و نادان هستى (337).

4 - كشيده شدن به نفاق

ممكن است شخصى كه توان كافى براى جدال ندارد و با اين حال وارد آن مى شود، افزون بر اين كه از ياد خدا غفلت ميكند، به نفاق هم كشيده شود؛ يعنى براى جلوگيرى از شرمندگى به طرف مقابل حق داده، بگويد: «حق با شماست»؛ در حالى كه آن مطالب را قبول ندارد. او با عدم اعتقاد به مطالب بحث، اظهار قبولى مى كند كه اين همان نفاق است.

5 - دشمنى و كينه

هر گاه هيچ يك از دو طرف بحث زير بار مطالب ديگرى نرفته، تسليم نشود، چه بسا ميان آن ها دشمنى پديد آيد.

همان گونه كه گذشت، حضرت صادق عليه‌السلام در جمله اى بسيار زيبا به اين مطلب اشاره فرمود:

از ستيزه جويى در دين بپرهيزيد؛ زيرا دل ها را از ياد خدا بازداشته، نفاق را به ارث مى گذارد و كينه و دشمنى را زنده مى كند (338).

6 - نابودى مروت و كرامت

جدال زمانى كه به مرز پافشارى و لجاجت برسد، افزون بر آن كه بى ثمر خواهد بود، مايه از ميان رفتن شان و كرامت انسانى و مروت او نيز مى شود.

امام صادق عليه‌السلام فرمايد:

من لاحى الرجال ذهبت مروته و كرامته (339).

كسى كه در بحث با ديگران پافشارى (و لجاجت) كند، مروت و كرامت او از بين مى رود.

7 - آشكار شدن عيوب و از ميان رفتن عزت

كسانى كه شايستگى جدال ندارند، اگر وارد بحث شوند، عيوب خود را آشكار مى كنند كه به آن كشف عورت گفته اند، به اين معنا كه ضعف هاى خود را ظاهر مى كنند.

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

ما اتانى جبرئيل فقط الا وعظنى فاخر قوله لى اياك و مشاوره الناس فانها تكشف العوره و تذهب بالعز (340).

هيچ گاه جبرئيل نازل نشد، مگر اين كه مرا پند داد و آخر كلامش به من اين بود كه : از جدال با مردم بپرهيز. به درستى كه جدال عيب ها را آشكار كرده، عزت را از بين مى برد.

گاهى انگيزه انسان فقط خدا بوده، قصد هدايت و ارشاد دارد؛ اما متوجه اين نكته نيست كه مواد لازم در دست او نيست ؛ پس در اين حالت بايد به اندازه خودش بحث كند و با لحن خوبى بحث را ادامه دهد و هر كجا كه متوجه شد كه بحث در حال كشيده شدن به جنبه هاى نفسانى است، ساكت شده از ادامه آن چشم بپوشد. كسى كه توانايى بحث و جدل را دارد نيز بايد مطلب را كامل كند؛ البته او نيز بايد مراقب باشد كه هواهاى نفس به ميان نيايد؛ زيرا در اين صورت ممكن است براى حفظ آبرو، طرف مقابل را به گمراهى بكشاند.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

ان اول ما نهانى عنه ربى عزوجل عن عباده الاوثان و شرب الخمر و ملاحاه الرجال (341).

نخستين چيزى كه پروردگارم مرا از آن نهى كرد، عبادت بت ها (شرك) و شرب خمر و پافشارى و لجاجت و نزاع با ديگران بود.

در اين روايت، منظور از «ملاحاه» همين جدال هاى ناپسند است كه عظمت گناه اين عمل را نشان مى دهد؛ زيرا از نخستين امور نهى شده است و در رديف گناهانى چون شرك و شرب خمر قرار دارد و مى تواند بسيار ضربه زننده باشد.

8 - تغيير دين (حلال كردن حرام و حرام كردن حلال)

گاه افرادى وارد بحث و جدل مى شوند كه در زمينه موضوع بحث هيچ تخصصى ندارند. در اين هنگام چه بسا نادانسته به تحريف دين گرفتار شوند.

امام محمد باقر عليه‌السلام فرمود:

ان اناسا دخلوا على ابى رحمه الله عليه فذكروا له خصومتهم مع الناس ‍ فقال لهم هل تعرفون كتاب الله ما كان فيه ناسخ او منسوخ قالوا «لا» فقال لهم و ما حملكم على الخصومه لعلكم تحلون حراما او تحرمون حلالا و لا تدرون انما يتكلم فى كتاب الله من يعرف حلال الله و حرامه (342).

افرادى بر پدرم امام سجاد وارد شدند و جدل و خصومت هاى علمى خود را كه با مردم داشتند، براى پدرم نقل كردند. حضرت سجاد به آن ها فرمود: آيا شما شناختى از كتاب خدا داريد؟ آياتى كه ناسخ و آياتى كه منسوخ است ؟ گفتند: نه. حضرت فرمود: پس چه چيز شما را واداشت كه وارد بحث علمى شويد؟ شايد شما بدون اين كه بفهميد، حلالى را حرام كنيد و حرامى را حلال. كسى مى تواند وارد بحث و جدل در كتاب خدا شود كه حرام و حلال آن را بشناسد.

9 - دروغگويى

هنگامى كه كسى قصد به اثبات رساندن حق را داشته باشد، ولى از ابزار و مواد لازم آن، كه آگاهى است محروم باشد، چه بسا براى اين كه باطل پيروز نشود، به دروغ پناه ببرد. چنين كسى چون اهليت ندارد و مواد علمى كافى در دستش نيست و بى جهت وارد بحث شده است، به دروغ متوسل مى شود.

امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

اياكم و الخصومه فى الدين فانها تشغل القلب عن ذكر الله عز و جل و تورث النفاق و تكسب الضغائن و تستجيز الكذب (343).

از جدال در دين بپرهيزيد كه همانا قلبتان را از ياد و ذكر خدا غافل مى سازد و نفاق را به جاى گذاشته، كينه ها به بار مى آورد و شما را به دروغ گفتن مى كشاند از بهترين صفات انسان اين است كه اگر چيزى را نمى داند، بگويد نمى دانم.

امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

اوصيكم بخمس لو ضربتم اليها آباط الابل لكانت لذلك اهلا لا يرجون احد منكم الا ربه لا يخافن الا ذنبه لايستحين احد منكم اذا سئل عن ما لا يعلم عما يقول لا اعلم لا يستحين احد اذا لم يعلم الشى ء ان يتعلمه و عليكم بالصبر فان الصبر من الايمان كالراءس من الجسد (344).

من شما را به پنج چيز سفارش مى كنم كه اگر براى به دست آوردن آن جهان را زير پا بگذاريد، سزاوار است. نخست : هيچ كس جز خدا، اميد انسان نباشد. دوم : از هيچ چيز جز گناه بيم نداشته باشد. سوم : هيچ گاه خجالت نكشيده، چيزى را كه نمى داند، بگويد: نمى دانم. چهارم : از آموختن چيزى كه نمى داند، خجالت نكشد. پنجم : بر شما است صبر كردن. همانا صبر كردن از ايمان بوده، مانند سر براى بدن است.

سومين وصيت امام على، گفتن جمله «لا اعلم» است. در اين جمله بيان شده است كه اگر انسان چيزى را نمى داند، بدون شرم بگويد: نمى دانم. شايد از گفتن كلمه «نمى دانم» شرم داشته باشد؛ ولى با گفتن آن، ديگر حرام خدا را حلال جلوه نمى دهد و به دروغ متوسل نمى شود و از سويى در راه كسب آن چه نمى داند مى كوشد.

ممكن است كسى جمله اى را بدون علم به زبان آورد كه از اصول اعتقادى باشد و بدون اين كه خود متوجه شود، كفر بگويد:

عسى ان يتكلم بالشى ء فلا يغفر له (345).

چه بسا انسان (از روى نادانى) چيزى بگويد كه هرگز بخشيده نشود؛

پس چه نيكو است پيش از اين كه انسان وارد مهلكه شود، درباره چيزى كه از آن آگاهى ندارد، بگويد: نمى دانم تا از خطرات و عواقب آن ايمن باشد.

شخصى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله چنين نقل مى كند:

خرج علينا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله يوما و نحن نتمارى فى شى ء من امر الدين فغضب غضبا شديدا لم يغضب مثله ثم قال انما هلك من كان قبلكم بهذا (346).

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله روزى بر ما گذشت. ما مشغول بحث درباره مسائل دينى بوديم. حضرت سخت خشمگين شد؛ به گونه اى كه هيچ وقت نظير آن خشمگين نشده بود؛ سپس فرمود: آن هايى كه پيش از شما نابود شدند، به سبب همين بحث ها در مسائل دينى بود.

## (6) راه هاى درمان جدال نكوهيده

براى درمان جدالى كه عقل و شرع، آن را نكوهيده است، دو راه علمى و عملى وجود دارد كه با حركت در هر دو مسير مى توان اين بيمارى را ريشه كن كرد.

### الف - شيوه علمى درمان

آگاهى و يادآورى آثار شوم جدال، نفرت از آن را پديد مى آورد و نفرت و انزجار از يك رفتار، موجب دورى از آن مى شود. البته براى اثرپذيرى از اين تذكر، بايد در جهت خشكاندن ريشه هاى جدال نيز كوشيد؛ چرا كه با وجود ريشه هاى قوى، يادآورى، كارى چندانى از پيش نبرده، انسان مبتلا، بيمار خواهد ماند.

### ب - شيوه عملى درمان

كوشش در به كار بستن رفتارى متضاد و منافى با اين رفتار مى تواند روحيه جدال را در فرد، ضعيف و نابود كند. كلام خوش و احترام به ديگران، آدمى را از پيكار و ستيزه با ايشان باز مى دارد. آن گاه كه سخن نيكو و گفتار خوش، عادت انسان شود، خشونت و توهين و ناسزا از وجود او رخت بر مى بندد. خوش كلامى رفتارى مورد تاءييد خرد و شريعت و مايه سعادت و پاداش ‍ آخرتى است.

# فصل هفتم : خصومت

اياكم و الخصومه فانها تشغل القلب و تورث النفاق و تكسب الضغائن (347).

از خصومت بپرهيزيد؛ چرا كه دل را مشغول مى كند و موجب نفاق و زنده شدن كينه ها مى شود.

امير مؤمنان على عليه‌السلام

## مقدمه

يكى ديگر از بيمارى هاى زبان كه مايه پديد آمدن دشمنى و از هم گسيختگى جامعه بشرى مى شود «خصومت» است. خصومت بيمارى رايجى است كه بسيارى از انسان ها به آن دچارند. خصومت پيكارى لفظى است كه موجب نفاق و زنده شدن كينه مى شود. پيكار لفظى با ديگران به سه شكل مراء، جدل و خصومت است كه در اين فصل، خصومت مورد بررسى قرار مى گيرد. اين بيمارى ممكن است به شكل هاى متفاوتى آشكار شود كه ضمن تشريح آن ها راه هاى مناسبى براى درمان اين بيمارى مى شود.

اين فصل به بحث از موضوعات ذيل مى پردازد:

1 -تعريف خصومت

2 - اقسام خصومت

3 - نكوهش خصومت از ديد شرع و عقل

4 - ريشه هاى خصومت

5 - پيامدهاى زشت خصومت

6 - راه هاى درمان خصومت.

## (1) تعريف خصومت

خصومت در لغت به معناى دشمنى و ستيزه، و نزد دانشمندان اخلاق به معناى پيكار لفظى با ديگران به قصد تحصيل مال يا استيفاى حق است. مشاجره لفظى انسان با ديگران هنگامى كه بخواهد وجهى را بگيرد يا چيزى را كه به حق يا ناحق از او سلب شده، استيفا كند، خصومت ناميده مى شود؛ پس هدف از اين پيكار، جنبه مالى يا حقوقى است ؛ البته گاه خصومت در معناى نزاع لفظى با ديگران براى اثبات عقيده خويش نيز به كار رفته است كه شايد بتوان آن را هم نوعى استيفاى حق ناميد.

## (2) اقسام خصومت

خصومت از جهت تقدم و تاخر كسى كه با او پيكار مى شود، دو نوع است :

1 -ابتدايى

2 - اعتراضى.

### خصومت ابتدايى

زمانى كه فرد با ادعاى طلب مالى يا غير مالى، با ديگرى پيكار لفظى كند، به رفتارش خصومت ابتدايى گفته مى شود. اين شخص در بحث قضاوت، مدعى ناميده مى شود.

### خصومت اعتراضى

زمانى كه فرد در پاسخ خصومت ديگرى، به پيكار لفظى با او بپردازد، خصومت او اعتراضى ناميده مى شود و از آن رو كه در مقام دفاع از حق خويش است، پيكار او را خصومت دفاعى نيز مى نامند. به عبارت ديگر، شخص درباره مالى كه در دست خصومتگر است، ادعاى مالكيت دارد يا مدعى حقى از حقوق او است و براى دفاع از خود به خصومت با او كشيده مى شود.

در هر دو نوع خصومت، يا شخص خود به بحث و پيكار مبادرت كرده يا وكيل او استيفاى حق مى كند. آن جا كه شخص، وكيل اختيار مى كند نيز دو حالت قابل فرض است :

1 -وكيل به صورت رايگان عهده دار استيفاى حق او شود.

2 - وكيل با دريافت اجرت، استيفاى حق را به عهده گيرد.

اقسام خصومت از جهت حقانيت خصومت كننده

قسم اول : گاه شخص مى داند كه حق با او نيست ؛ با اين حال، براى دست يافتن به مقصود خويش پيكار مى كند يا آن را بر عهده وكيلى مى گذارد كه به عدم استحقاق موكل خود علم دارد؛ مانند اين كه وكيل مى داند موكلش ‍ بدهكار است و بر عهده شخص طلبكار حقى نيست ؛ با اين حال، بساط خصومت را مى گستراند و به پيكار و مشاجره بر مى خيزد تا موكل خود را بر ديگرى غالب كند.

قسم دوم : زمانى است كه شخص درباره استحقاق يا عدم استحقاق خود به چيزى شك دارد و مطمئن نيست كه مستحق است يا خير و از نظر شرعى هم حجتى بر استحقاق خود در دست ندارد (348). ولى با حالت حق به جانب وارد خصومت مى شود و بساط مشاجره را مى گستراند؛ البته در اين حالت نيز تفاوتى ندارد كه خود شخص عهده دار خصومت باشد يا وكيل خود را متكفل اين كار كند. اين حالت از نظر اخلاقى نكوهيده است.

در اين مورد، وكيل هم مانند موكل نمى داند كه آيا حق با موكل است يا خير و بر حقانيت موكلش حجت شرعى هم ندارد؛ ولى با وجود اين مى پذيرد تا خواسته موكلش را بر آورد. خصومت در اين نوع، فقط براى كسب مال است ؛ چه از راه حلال باشد، چه از راه حرام ؛ به همين دليل، اين نوع خصومت جزو رذايل اخلاقى به شمار مى رود.

قسم سوم : گاه شخصى يا وكيل او كه براى استيفاى حق مورد ادعايش به خصومت مى پردازد، به حقانيت اين ادعا يقين و علم دارند كه در اين حال اگر خود شخص وارد بحث شود يا وكيل بگيرد، انواع و اقسامى تصور مى شود:

نوع اول : انگيزه اصلى شخص از خصومت، استيفاى حق خويش نيست ؛ بلكه مى خواهد خشم خود را از طرف مقابل فرونشاند و او را خرد كند تا آن جا كه پيش خود مى گويد: غرض من از اين مخاصمه مال نيست ؛ بلكه اگر حق خود را هم دريافت كنم، آن را دور مى ريزم و فقط مى خواهم او را خوار و ذليل كنم.

نوع دوم : استيفاى حق براى امور نفسانى نيست ؛ بلكه هدف اين است كه شخص مورد خصومت، به ديگرى ظلم نكرده، رفتار ناشايستى انجام ندهد. هدف شخص در اين خصومت، تشفى دل خود نيست و ممكن است مال هم براى او مهم نباشد؛ بلكه انگيزه پس گرفتن حق، براى تاديب شخص و پيشگيرى از تجاوز به ديگرى است. اين گونه اغراض و اهداف در مخاصمه ستايش شده است.

نوع سوم : شخص مى خواهد حق خود را استيفا كند؛ ولى نه براى تاديب و نه خرد كردن طرف مقابل ؛ بلكه براى به دست آوردن و حفاظت از مال خود. انگيزه او فقط رسيدن به حق خويش است كه اين خود به دو صورت تصور مى شود:

الف. براى به دست آوردن مال خويش نادرستى را در خصومت به كار گيرد و طرف مقابل خود را بيازارد؛ براى مثال با آن كه بر ادعاى خود حجت شرعى و بينه دارد، چيزى بگويد كه او را تحقير كند.

ب. با انگيزه گرفتن حق خود، سخنان ناشايست را به كار نبرد و مرزهاى شرعى گفتار را رعايت كند و حق خود را مطابق آن بطلبد كه خود به دو شكل صورت مى پذيرد:

1 -آن گاه كه راهى جز خصومت براى استيفاى حق وجود ندارد.

2 - زمانى كه مى توان راهى غير از خصومت پيش گرفت و مشكل را با گفت و گوى دوستانه حل كرد؛ البته پرواضح است كه اگر راهى جز خصومت براى رسيدن به حق وجود داشته باشد، بهتر است از همان راه وارد شود؛ چرا كه خصومت زمينه پديد آمدن اختلاف، كينه و كدورت را فراهم مى آورد. اين رفتار جنبه هاى منفى روانى بسيارى را در پى دارد كه به نسبت هاى ناروا، دروغ و كينه و دشمنى مى انجامد.

گاهى غير از خصومت، راه ديگرى وجود ندارد و يگانه راه گرفتن حق، خصومت است.

## (3) نكوهش خصومت از ديد شرع و عقل

خصومت شامل دو نوع ممدوح و مذموم است. عقل و شرع، برخى از انواع خصومت را ستوده و برخى را نكوهيده است.

### خصومت ستوده شده

خصومت فقط هنگامى كه شخص به حقانيت خويش يقين كند يا حجتى شرعى بر آن داشته باشد، و از سويى براى استيفاى حق خويش راهى جز آن نيابد، پسنديده است. عقل بشر به حكم زشتى ظلم، پذيرش آن را نيز زشت و ناپسند مى داند؛ از اين رو «استيفاى حق» و «دفع ستم» را مى ستايد و سفارش مى كند و البته هر چه را عقل سليم بستايد، شريعت نيز بر آن صحه مى گذارد. خصومت در اين حال، از فضايل نيروى شهوت به شمار مى رود.

### خصومت نكوهش شده

آن جا كه شخص خصومت كننده بداند حق با او نيست يا در حقانيت خويش ترديد داشته باشد، رفتار او از رذايل اخلاقى به شمار رفته، نكوهيده است.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

ان ابغض الرجا الى الله الالد الخصيم (349).

مبغوض ترين مردان نزد خدا، انسان لجوج خصومت كننده است.

من جادل فى خصومه بغير علم لم يزل فى سخط الله حتى ينزع (350).

هر كس بدون آگاهى در خصومتى لجاجت ورزد تا زمانى كه در آن حال قرار دارد، مورد خشم الاهى است.

همچنين هنگامى كه وكيل انسان بداند حق با موكلش نيست و با اين حال براى او به مخاصمه با ديگرى برخيزد، رفتارى زشت و حرام انجام داده و مزدى كه براى اين كار مى گيرد نيز حرام است ؛ اما در صورتى كه حق با خصومت كننده باشد، اگر به قصد خرد كردن و ريختن آبروى طرف مقابل به خصومت برخيزد، رفتارش نكوهيده است ؛ زيرا گرچه حق با او و طلبكار است، انگيزه اى نفسانى از مخاصمه دارد و تمام رفتارهايى كه با انگيزه نفسانى پديد آيند، از رذايل اخلاقى به شمار مى روند؛ زيرا ابزارى در دست نفس اماره خواهند بود كه نفس به وسيله آن ها به آمال خويش ‍ مى رسد.

اگر شخص در مخاصمه از سخنان اهانت آميز استفاده كند - اگر چه حق با او باشد - رفتارش ناپسند و مورد نكوهش عقل و شرع خواهد بود؛ البته در اين جا اصل مخاصمه مورد نكوهش نيست ؛ بلكه اهانت، تحقير، ناسزا و... زشت و نادرست است و شخص را مشمول سرزنش عاقلان و عذاب الاهى مى كند.

در صورتى كه نيازى به مخاصمه نيست و راه درست ديگرى براى گرفتن حق وجود دارد، ترك خصومت نيكو و پسنديده است ؛ زيرا خصومت مايه دشمنى و سلب آسايش و آرامش بوده، انسان را خوار مى كند.

امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

اياكم والخصومه فانها تشغل القلب و تورث النفاق و تكسب الضغائن (351).

از خصومت بپرهيزيد. همانا خصومت دل را مشغول مى كند و نفاق را بر جاى گذاشته، كينه ها را به بار مى آورد.

حضرت رضا عليه‌السلام هم ضمن بر حذر داشتن از خصومت فرمود:

فانها... تردى بصاحبها (352).

خصومت، انجام دهنده خويش را خوار كند.

خصومت لبه پرتگاهى است كه حتى در صورت حقانيت خصومت كننده، احتمال سقوط او به دره هولناك گناهان زبان وجود دارد.

سرور پرهيزكاران امير مؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

من بالغ فى الخصومه اثم و من قصر فيها ظلم و لا يستطيع ان يتقى الله من خاصم (353).

هر كس در خصومت زياده روى كند، گناه كرده است و هر كس كوتاهى كند، مظلوم واقع مى شود و كسى كه خصومت مى كند، توان رعايت تقواى الاهى را ندارد.

امام رضا عليه‌السلام نيز ضمن بر حذر داشتن از خصومت فرمود:

... عسى ان يتكلم بشى ء لا يغفر له (354).

چه بسا (خصومت كننده) سخنى بگويد كه آمرزيده نشود.

## (4) ريشه هاى درونى خصومت

خصومت نكوهيده، در يكى از صفات زشت نفسانى انسان ريشه دارد كه عبارتند از:

1 - دشمنى و كينه جويى

گاه نفرت و كينه از كسى موجب مى شود كه شخص به نزاع و پيكار لفظى با او بپردازد. او مى خواهد با اين منازعه بر آتش خشم خود مرهمى نهد و كينه خويش را با خرد كردن شخص مقابل ابراز كند.

2 - حسد

حسادت به موقعيت فردى و اجتماعى افراد مى تواند موجب پديد آمدن رفتار خصومت آميز در انسان شود. انسان حسود مى كوشد شخص را با مخاصمه خوار و ذليل ساخته تا شعله هاى آتش حسد را در درون خويش ‍ فرو نشاند.

3 - حب مال يا مقام

گاه دست يافتن به مال يا مقام انسان را به مخاصمه با ديگران مى كشاند تا شايد از اين راه مزدى بگيرد يا مقامى به دست آورد كه اين را مى توان در وكيلى كه براى مخاصمه استخدام مى شود، به خوبى مشاهده كرد.

## (5) پيامدهاى زشت خصومت

1 - تشويش و اضطراب درونى

خصومت و پيكار لفظى، موجب اشتغال دل شده، آرامش فرد را از ميان مى برد و تشويش و نگرانى را بر جاى مى نهد. انسان خصومت كننده هميشه در انديشه نزاع و پيروزى در آن است ؛ بدين جهت روى آرامش را نخواهد ديد. اگر اين خصومت به امور دينى مربوط باشد، ترديد را به بار خواهد آورد. امير مؤمنان على عليه‌السلام ضمن نهى از اين رفتار فرمود:

... فانها تشغل القلب (355).

همانا خصومت، دل را مشغول مى سازد.

خصومت كننده به بيمارى ترديد مبتلا مى شود؛ چنان كه امام باقر فرمود:

الخصومه... تورث الشك (356).

خصومت شك را به جاى مى گذارد.

2 - ايجاد نفاق

آن گاه كه نزاع و خصومت براى اثبات مطلب ناحق باشد، دورويى و نفاق را در پى خواهد داشت ؛ زيرا اصرار و لجاجت بر حقانيت خويش با آگاهى از ناحق بودن ادعا، چيزى جز دوگانگى ميان سخن و دل نيست.

امير مؤمنان على عليه‌السلام در وصف خصومت فرمود:

... فانها... تورث النفاق (357).

همانا خصومت، دورويى را بر جاى خواهد گذاشت.

3 - پيدايش كينه

نزاع با ديگران، مايه پيدايش كينه و دشمنى در آن ها مى شود. اين حالت به ويژه در جايى كه خصومت كننده به دروغ ادعاى حق كند، پديدار خواهد شد. همچنين شخصى كه راه خصومت را در پيش مى گيرد، ممكن است هدفش دشمنى، تحقير و ريختن آبرو باشد؛ بنابراين با چنين رفتارى موجب از ميان رفتن پيوند دوستى و تبديل آن به كينه و نفرت و دشمنى مى شود. امير مؤمنان على عليه‌السلام خصومت را اين گونه وصف مى كند:

... فانها... تكسب الضغائن (358).

همانا خصومت موجب كينه ها مى شود.

4 - نابودى دين

آن گاه كه در مسائل دينى به خصومت پرداخته شود، دين رو به ضعف نهاده، سرانجام نابود مى شود. حضرت باقر عليه‌السلام فرمود:

الخصومه تمحق الدين... (359).

خصومت دين را از بين مى برد.

5 - نابودى اعمال نيك

خصومت، مايه حبط و نابودى اعمال نيك انسان مى شود. امام باقر فرمود:

الخصومه... تحبط العمل... (360).

خصومت عمل را نابود مى كند.

6 - مايه سفاهت

انسان خردمند، براى استيفاى حق خويش تا آن جا كه ممكن است به خصومت روى نمى آورد؛ زيرا خصومت آغاز سبك مغزى و كم خردى است.

امير مؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

المخاصمه تبدى سفه الرجل و لا تزيد فى حقه (361).

ستيزه در گفتار، آغازگر سبك مغزى مرد است و بر حق او نمى افزايد.

## (6) راه هاى درمان خصومت

خصومت نيز همانند ديگر بيمارى هاى اخلاقى از دو راه «علمى» و «عملى» قابل درمان است.

### درمان علمى خصومت

انديشه در پيامدهاى نازيباى اين بيمارى، مايه تحريك سرشت پاك آدمى در كنار گذاشتن آن مى شود. يادآورى مستمر اين آثار زشت و زيان بار، روان انسان را به ترك اين آفت ترغيب و تشويق مى كند و حس نفرت و انزجار از آن را پديد مى آورد.

فطرت و نهاد انسانى خواهان آرامش و مهر و محبت است و هنگامى كه رفتارى را مايه تشويش و نگرانى، و كينه و دشمنى بيابد، از آن دورى خواهند گزيد. آن كس كه با وجود سرشتى پاك به خصومت آلوده شود، از آثار و پيامدهاى آن ناآگاه است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در خصومت آمدند و در جفا  |  | دو مرقع پوش در دارالقضا  |
| قاضى ايشان را به كنجى برد باز  |  | گفت صوفى خوش نباشد جنگ ساز  |
| جامه تسليم در بر كرده ايد  |  | اين خصومت از چه در سر كرده ايد  |
| گر شما هستيد اهل جنگ و كين  |  | اين لباس از سر براندازيد هين  |
| ور شما اين جامه را اهل آمديد  |  | در خصومت از سر جهل آمديد (362)  |

### درمان عملى خصومت

يكى از راه هاى عملى براى درمان اين بيمارى به كار بستن ضد آن يعنى «طيب كلام» است. طيب كلام يعنى استفاده از گفتار خوش و سخن زيبا و مودبانه. انسان بايد خود را به داشتن طيب كلام ملزم كند؛ يعنى هنگام صحبت با ديگرى، در رعايت ادب بكوشد و از مطالبى استفاده كند كه نيكو و پسنديده باشد؛ البته مراد از خوش سخنى، چاپلوسى نيست ؛ زيرا هدف از تملق و چرب زبانى، جلب توجه ديگران است. از سويى در تملق، خوبى هايى را كه در شخص نيست، به او نسبت مى دهند؛ در حالى كه صاحب گفتار خوش، آن چه را نمى داند نمى گويد و قصد خودنمايى هم ندارد؛ بلكه در سخن از كلمات و جملاتى استفاده مى كند كه منشاء دشمنى نمى شود و بر كيفيت آن نيز مراقبت مى كند.

همان گونه كه خصومت و مراء و مجادله دشمنى ساز است، عكس آن ها يعنى طيب كلام، موجب دوستى مى شود و مودت آفرين است. وقتى مخاطب، شخص را در گفتارش مراقب ببيند، جذب او مى شود. حال اگر اين ويژگى در جامعه باشد، موجب وحدت و اتحاد مى شود؛ بر خلاف خصومت كه اختلاف انگيز است.

رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

ان فى الجنه غرفا يرى ظاهرها من باطنها من ظاهرها لا يسكنها من امتى الا من اطاب الكلام و اطعم الطعام... (363).

همانا در بهشت غرفه هايى است كه (از درخشندگى و شفافيت) بيرون آن ها از درون و درون آن ها از بيرون، ديده مى شود. از امت من كسى در اين غرفه ها ساكن نمى شود، مگر آن كه خوش سخن باشد و مردم را اطعام كند...

الكلمه الطيبه صدقه (364).

گفتار طيب و زيبا، نوعى صدقه است.

صدقه براى انسان فقط در امور مادى نيست. خوش سخنى نيز مى تواند اثر صدقه را داشته باشد؛ پس بايد در موقعيت هاى خاص بحرانى نيز زبان خود را حفظ كرد و آن را به خوش كلامى عادت داد و براى پيشگيرى از ابتلاء به مراء يا مجادله باطل و خصومت زشت، طيب كلام را به دست آورد و آن را در وجود خود ملكه كرد.

# فصل هشتم : لعن و نفرين

شخص با ايمان اهل لعنت كردن نيست (365).

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله

## مقدمه

يكى از آفات و بيمارى هاى زبان كه با استفاده نادرست از نيروى خشم پديد مى آيد، «لعن» است. خارج شدن نيروى خشم از مرزهاى فرمانروايى خرد، پيامدهاى ناشايست بسيارى به بار خواهد آورد كه «لعن» يكى از آن ها است. «نفرين» نيز همانند «لعن» از ديگر آفاتى است كه در نيروى خشم بشر ريشه دارد.

لعن و نفرين بيمارى هايى هستند كه شخص مبتلا، بايد در پاك ساختن كردار خويش از آن ها بكوشد. اين فصل به بررسى ابعاد گوناگون اين دو بيمارى مى پردازد تا شايد راهى براى درمان بيماران باشد.

موضوعات مورد بحث اين فصل عبارتند از:

1 -تعريف لعن

2 - اقسام لعن

3 - نكوهش لعن از ديد شرع

4 - ريشه هاى درونى لعن

5 - پيامدهاى زشت لعن

6 - راه هاى درمان لعن.

## (1) تعريف لعن و نفرين

لعن در لغت به معناى خوار كردن، راندن و دور كردن از روى خشم و غضب، و در علم اخلاق، به معناى طلب و درخواست دور شدن شخص از رحمت خداوند است. وقتى انسان، شخصى را لعن مى كند، مى خواهد كه او از درگاه لطف و رحمت خداوند دور شود و ملعون به كسى گفته مى شود كه از رحمت خداوند به دور است ؛ البته لعن از سوى خداوند به اين معنا است كه كسى را از درگاه رحمت خويش دور سازد كه در آخرت به صورت عقوبت و كيفر نمايان مى شود (366)؛ اما «نفرين» به معناى درخواست هر گونه بدى و شر از خداوند براى ديگران است ؛ حال چه درخواست دورى از رحمت و چه امر ناخوشايند ديگرى باشد؛ بدين سبب مى توان «نفرين» را داراى معنايى شامل تر از «لعن» دانست ؛ يعنى هر لعنى، نفرين است ؛ ولى هر نفرينى، لعن نيست.

## (2) اقسام لعن

لعن به دو صورت انجام مى گيرد:

1 - لعن از راه اخبار

يعنى انسان خبر مى دهد و حكم كند كه فلان شخص از رحمت خداوند دور است و خداوند او را از درگاه رحمت خويش طرد كرده است. در اين قسم از چيزى خبر مى دهد و بر كسى حكم مى كند.

2 - لعن از راه انشا

به اين معنا كه انسان لعن را ايجاد كند؛ مانند آن كه بگويد: خداوند لعنتش ‍ كند يا لعنت خدا بر او باد! در اين جا ديگر خبر نمى دهد؛ بلكه چيزى را تقاضا مى كند؛ يعنى از خداوند مى خواهد كه او را از رحمت خويش دور سازد.

لعن از جهت معين بودن يا نبودن ملعون به دو صورت انجام مى گيرد:

1 - لعن فرد يا افراد معين

گاه انسان، فرد يا افرادى را كه لعن مى كند، با نام مشخص مى سازد؛ مانند آن چه در برخى زيارت ها گفته مى شود: اللهم العن اباسفيان و معاويه و يزيد ابن معاويه (367).

2 - لعن فرد يا افراد نامعين

گاه فرد يا افراد مورد لعن فقط با وصف و بدون تعيين نام و مشخصات لعنت مى شوند؛ مانند آن چه خداوند متعالى در قرآن فرموده :

فلعنه الله على الكافرين (368).

در اين جا به نام و مشخصات كسى اشاره نشده و فقط به وصف كفر تصريح شده و افرادى كه ببه اين صفت متصف هستند، لعنت شده اند.

## (3) نكوهش لعن از ديد شرع

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در وصف مؤمن به حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

يا على من صفات المؤمن... لا لعان (369).

اى على ! از صفات مؤمن اين است كه اهل لعنت كردن نيست.

بر اساس روايت ديگرى حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله در خطبه اى فرمود:

الا اخبر كم بشراركم قالوا بلى يا رسول الله ؛ قال الذى يمنع رفده و يضرب عبده و يتزود وحده فظنوا ان الله لم يخلق خلقا هو شر من هذا. ثم قال : الا اخبر كم بمن هو شر من ذلك ؟ قالوا بلى يا رسول الله قال : الذى لا يرجى خيره و لا يومن شره. فظنوا ان الله لم يخلق خلقا هو شر من هذا. ثم قال : الا اخبركم بمن هو شر من ذلك ؟ قالوا بلى يا رسول الله قال : المتفحش ‍ اللعان الذى اذا ذكر عنده المومنون لعنهم و اذا ذكروه لعنوه (370).

آيا شما را از بدترينتان آگاه سازم ؟ عرض كردند: آرى، اى پيامبر خدا! پيامبر فرمود: كسى كه ميهمانش را براند، زير دست را بزند و تنها به سفر برود. مردم گمان كردند كه خداوند آفريده اى بدتر از اين ندارد؛ پس پيامبر فرمود: آيا شما را از كسى كه از اين بدتر است آگاه كنم ؟ گفتند: آرى، اى رسول خدا! پيامبر فرمود: كسى كه به خير و خوبى اش اميدى، و از شرش ايمنى نيست. مردم گمان كردند كه خداوند مخلوقى بدتر از اين ندارد؛ پس پيامبر فرمود: آيا شما را آگاه سازم از كسى كه بدتر از اين است ؟ گفتند: آرى، اى رسول خدا! پيامبر فرمود: كسى كه اهل ناسزا گفتن و لعنت كردن است ؛ آن كه وقتى نام مؤمنان نزد او برده مى شود، ايشان را لعن مى كند و وقتى مؤمنان هم او را ياد مى كنند، لعنتش مى كنند.

از امام باقر عليه‌السلام نيز روايت شده است :

ان اللعنه اذا خرجت من فى صاحبها ترددت بينهما فان وجدت مساغا والا رجعت على صاحبها (371).

هر گاه لعنت از دهان گوينده خارج شود، ميان اين دو نفر [= لعنت كننده و لعنت شده] رفت و برگشت مى كند؛ پس اگر كسى كه لعنت شده، سزاوار لعن باشد، به او مى رسد وگرنه به كسى كه لعنت فرستاده است، بر مى گردد.

### حكم لعن از ديد شرع

لعن با هر شكل و صورتى از ديدگاه شرع، نادرست و حرام است، مگر مواردى كه خود شريعت تجويز كرده باشد.

در صورت اول، وقتى انسان خبر دهد كه فلان كس ملعون است در حالى كه نمى داند او از رحمت خدا دور است يا خير، خبر نادرستى داده ؛ زيرا از چيزى خبر داده كه جز خداوند كسى آن را نمى داند و از سويى، چون خداوند، دور كننده ملعون از رحمت خويش است، او با اين خبر، كارى را به خداوند نسبت داده كه از واقعى بودن آن بى خبر است و صد البته كه نسبت دادن سخن يا كارى به خدا بدون اطمينان از آن، حرام است.

خداوند در قرآن كريم مى فرمايد:

قال الله اذن لكم ام على الله تفترون (372).

بگو آيا خداوند به شما اجازه داد يا بر خدا دروغ مى بنديد.

اگر از خدا بخواهى فلانى را لعنت كند، تباهى و دورى از رحمت را براى كسى طلبيده است كه چه بسا مستحق آن نباشد كه اين نيز ناپسند و ناروا است ؛ چرا كه خداوند رحمت خويش را بر سر بندگان خود گسترده است ؛ البته لعن كسى كه خداوند، خود، او را از رحمت خويش دور كرده، جايز و بى اشكال است ؛ مانند لعن شيطان كه از درگاه خداوند رانده شده است.

خداوند بزرگ در قرآن كريم مى فرمايد:

ان الذين يكتمون ما انزلنا من البينات و الهدى من بعد ما بيناه للناس فى الكتاب اولئك يلعنهم الله و يلعنهم اللاعنون (373).

كسانى كه راهنمايى ها و هدايت هاى فرستاده شده از طرف ما را كتمان مى كنند، خداوند آن ها را لعن مى كند و لعن گويان نيز به آن ها لعنت مى فرستد.

هم چنين اگر شخص يا اشخاص معين يا نامعين مستحق لعن و نفرين نباشند، تقاضاى دورى از رحمت خداوندى براى ايشان نيز حرام است.

### موارد جواز لعن

لعن در مواردى جائز دانسته شده است :

1 - لعن بر كافران : خداوند متعالى در قرآن كريم مى فرمايد:

ان الذين كفروا و ماتوا و هم كفار اولئك عليهم لعنه الله و الملئكه و الناس اجمعين (374).

همانا كسانى كه كافر شدند و با عقيده كفر مردند، خداوند و فرشتگان و مردم بر آن ها لعنت مى فرستند.

فلعنه الله على الكافرين (375).

پس لعنت خدا بر كافران باد!

2 - لعن بر مشركان : در قرآن كريم آمده است :

و يعذب المنافقين و المنافقات و المشركين و المشركات الظانين بالله ظن السوء عليهم دائره السوء و غضب الله عليهم و لعنهم و اعدلهم جهنم و ساءت مصيرا (376).

و (خدا) مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرك را كه به خدا گمان بد مى برند، كيفر مى دهد. حوادث سويى (كه براى مؤمنان انتظار مى كشند) بر خودشان نازل شود و خداوند بر آن ها خشم گرفته و آنان را از رحمت خود دور ساخته و دوزخ را برايشان آماده كرده است، و چه بدسرانجامى است.

3 - لعن بر مرتدان : آن ها كه اسلام را پذيرفته، سپس از آن بازگردند، مورد لعن پروردگار قرار مى گيرند:

كيف يهدى الله قوما كفروا بعد ايمانهم و شهدوا ان الرسول حق و جاءهم البينات و الله لا يهدى القوم الظالمين اولئك جزاوهم ان عليهم لعنه الله والملائكه و الناس اجمعين (377).

چگونه خداوند گروهى را هدايت كند كه پس از ايمان آوردن و گواهى دادن به حقانيت رسول، و در حالى كه نشانه هاى روشن براى آن ها آمد، كافر شدند؟ و خدا گروه ستمكاران را هدايت نخواهد كرد. كيفر آن ها اين است كه نفرين خداوند و فرشتگان و مردم همگى براى آن ها است.

4 - لعن بر منافقان : خداوند سبحان در چند آيه از قرآن كريم، منافقان را لعن كرده است ؛ از جمله مى فرمايد:

وعد الله المنافقين و المنافقات و الكفار نار جهنم خالدين فيها هى حسبهم و لعنهم الله و لهم عذاب مقيم (378).

خداوند به مردان و زنان منافق و كافران وعده آتش دوزخ داده است. جاودانه در آن خواهند ماند. همان براى آن ها بس است و خدا آن ها را از رحمتش دور ساخته، عذاب پايدارى براى آنان است.

5 - لعن بر ستمگران : در قرآن مجيد آمده است :

الا لعنه الله على الضالمين (379).

هان لعنت خدا بر ستمكاران باد!

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

... ان الظالم ينتظراللعن والعقاب و المظلوم ينتظر النصر و التواب (380).

... همانا ستمگر منتظر لعن و مجازات، و ستمديده منتظر يارى و پاداش ‍ است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| جزاى عدل، نور و رحمت آمد  |  | سزاى ظلم، لعن و ظلمت آمد (381)  |

6 - لعن بر فسادكنندگان در زمين : خداوند بزرگ در برخى از آيات نورانى خود، فساد كنندگان را لعنت كرده است ؛ همانند اين آيه كه مى فرمايد:

والذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه و يقطعون ما امر الله به ان يوصل و يفسدون فى الارض اولئك لهم اللعنه و لهم سوء الدار (382).

و آن ها كه عهد الاهى را پس از محكم كردن مى شكنند و پيوندهايى را كه خدا دستور برقرارى آن را داده، مى گسلند و در روى زمين فساد مى كنند، لعنت خدا و بدى او (و مجازات) سراى آخرت از آن ايشان است.

7 - لعن بر شيطان : شيطان به سبب سركشى در برابر فرمان حق و كبر ورزيدن، از درگاه رحمت خدا رانده و لعنت شد. خداوند در بسيارى از آيات كتاب كريمش او را لعن كرده است :

و ان عليك لعنتى الى يوم الدين (383).

و همانا لعنت من تا روز قيامت بر تو خواهد بود.

و ان عليك اللعنه الى يوم الدين (384).

و همانا تا روز قيامت بر تو لعنت خواهد بود.

8 - لعن بر آزار دهندگان خدا و پيامبر: آزار دهندگان خدا و پيامبر او، لعنت شده اند؛ آن جا كه خداوند مى فرمايد:

ان الذين يودون الله و رسوله لعنهم الله فى الدنيا و الاخره و اعدلهم عذابا مهينا (385).

آن ها كه خدا و پيامبرش را آزار مى دهند، خداوند ايشان را از رحمت خود در دنيا و آخرت دور ساخته و براى آنان عذاب خوار كننده اى آماده كرده است.

9 - لعن بر دروغگويان : دروغگويان نيز در برخى از آيات و روايات از افرادى شمرده شده اند كه خداوند آنان را لعنت ميكند. خداوند بزرگ به پيامبرش دستور مى دهد كه گروهى از اهل كتاب را به مباهله بخواند و لعنت خدا را بر دروغگويان قرار دهد:

ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين (386).

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

فلعنه الله على الكاذب و ان كان مازحا (387).

خداوند دروغگو را لعنت كند؛ اگر چه شوخى كرده باشد.

10 - لعن بر بهتان زنندگان به زنان پاكدامن : نسبت ناروا به زنان پاكدامن، لعن الاهى را به بار مى آورد، خداوند بزرگ مى فرمايد:

ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المومنات لعنوا فى الدنيا و الاخره و لهم عذاب عظيم (388).

همانا كسانى كه به زنان شوهردار ناآگاه مؤمن بهتان مى زنند، در دنيا و آخرت لعنت مى شوند و براى ايشان عذابى بزرگ است.

11 - لعن بر قاتل مؤمن : كشتن فرد مؤمن مايه عذاب الاهى و لعن و دورى از رحمت خدا است. در قرآن كريم آمده است :

و من يقتل مؤمنا متعمدا فجزاوه جهنم خالدا فيها و غضب الله عليه و لعنه و اعد له عذابا عظيما (389).

و هر كس فرد مؤمنى را از روى عمد به قتل برساند، جزاى او دوزخ است. در آن جاودان مى ماند و خدا بر او خشمگين مى شود و او را لعن كرده، برايش عذابى بزرگ فراهم مى سازد.

12 - لعن بر تحريف كنندگان كتاب خدا: كسانى كه بر كتاب خدا چيزى افزوده، موجب تغيير آن شوند، مورد لعن الاهى قرار مى گيرند. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

انى لعنت سبعا لعنهم الله و كل نبى مجاب، قيل و من هم يا رسول الله ؟ قال صلى‌الله‌عليه‌وآله : الزائد فى كتاب الله... (390).

همانا من هفت كس را لعنت مى كنم كه خداوند و هر پيامبر اجابت شده اى آن ها را لعنت كرده اند. عرض شد: اى پيامبر خدا! آن ها چه كسانى اند؟ پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: كسى كه بر كتاب خدا چيزى بيفزايد...

13 -لعن بر منكران قضا و قدر الاهى : كسانى كه ارتباط سرنوشت و حوادث زندگانى انسان را با اراده و تقدير الاهى انكار كنند، از سوى خداوند لعنت مى شوند. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در ادامه شمارش افراد ملعون مى فرمايد:

... والمكذب بقدر الله (391).

و كسى كه قدر الاهى را تكذيب كند.

14 -لعن بر مخالفان سنت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله : آن كس كه با سيره و روش پيامبر مخالفت كرده، در صدد تغيير و حذف آن بر آيد، از رحمت خدا به دور است. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در ادامه شمارش افراد ملعون فرمود:

والمخالف لسنتى (392).

و مخالف با سنت من.

15 -لعن بر حلال كنندگان حرام خدا: رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در ادامه شمارش افراد ملعون فرمود:

... والمستحل من عترتى ما حرم الله (393).

و آن كس از خاندانم كه آن چه را خداى عزوجل حرام كرده است، حلال كند.

16 -لعن بر زورگوى سلطه گر: سلطه گر ظالمى كه صاحبان عزت الاهى را ذليل و ذليل ها را عزيز كند. حضرت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در ادامه فرمود:

... والمسلط بالجبروت ليعز من اذل الله و يذل من اعزالله (394).

و كسى كه به زور چيره شده تا آن كه را خدا ذليل كرده، عزيز كند و آن كه را خدا عزيز كرده، ذليل كند.

17 -لعن بر تاراج كننده بيت المال : كسانى كه اموال عموى را به يغما برده، به خود اختصاص مى دهند، مورد لعن قرار مى گيرند. رسول گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله در ادامه فرمود:

والمستاثر على المسلمين بفيئهم منتحلاله (395).

18 -لعن بر حرام كنندگان حلال خدا: پيامبر مكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در پايان شمارش افراد ملعون فرمود:

والمحرم ما احل الله عزوجل (396).

و كسى كه آن چه را خداى عزوجل حلال كرده است، حرام كند.

19 -لعن بر يارى كنندگان ستمگر: امام صادق عليه‌السلام به نقل از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

من تولى خصومه ظالم او اعان عليها ثم نزل به ملك الموت قال له ابشر بلعنه الله و نار جهنم و بئس المصير (397).

هر كس مخاصمه از سوى ستمگرى را به عهده گيرد يا بر آن مخاصمه او را يارى رساند، سپس فرشته مرگ بر او فرود آيد، به او مى گويد: به تو لعنت خدا و آتش دوزخ و سرانجامى بد را بشارت مى دهم.

حال پرسش اين است كه آيا مى توان افراد متصف به صفاتى چون كفر، شرك، نفاق و ظلم به صورت معين و مشخص لعنت كرد يا حكم جواز لعن فقط به كافران، مشركان، منافقان، ظالمان و... به صورت كلى و نامعين مربوط مى شود؟

نام بردن از شخص خاص و لعنت كردن او، فقط زمانى صحيح است كه آن شخص صفت كفر يا ظلم يا... را داشته باشد و گرنه لعن او حتى به صورت نامعين هم، چه به صورت اخبار و چه به صورت انشا، جايز نيست ؛ اما از آن جا ممكن است شخص داراى يكى از اين صفات تا زمان مرگش توبه كند و به راه خدا باز گردد، بهتر است نام اشخاص در لعن برده نشود و فقط به صورت كلى و نامعين لعن شوند.

امير مؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

اهل شام را لعن نكنيد (398)؛

البته اين نهى، شايد از اين رو بوده كه حضرت به بازگشت ايشان به راه راست اميد داشته يا شايد همه آن ها ملعون نبوده اند؛ زيرا بدون شك در بين آنها افرادى هم بوده اند كه در راه راست گام مى گذاشته اند. دانشمند بزرگ شيعى مرحوم نراقى در اين مورد برداشت زيبايى دارد و مى گويد: اگر اين نهى درست باشد، شايد به اميد بازگشت ايشان به راه حق بوده است كه اين شان رئيس دلسوز بر مردم است (399). امام على عليه‌السلام رهبر جامعه است و براى جامعه مسلمانان، مهربان و دلسوز و براى امت اسلامى مانند پدر است. پدر خانواده، هيچ گاه افراد خانواده را طرد نمى كند.

از سويى، برخى از اشخاص به وسيله پيشوايان معصوم عليه‌السلام نفرين شده اند؛ از جمله در تاريخ آمده است كه ابوسفيان در هجو پيامبر اكرم هزار خطر شعر گفت و حضرت در پاسخ او فرمود:

پروردگارا! من كه نمى توانم شعر بگويم و سزاوار هم نيست كه بخواهم با شعر پاسخش را بدهم. پروردگارا! او را در برابر هر حرفى از اين شعرها كه گفته، هزار بار لعنتش كن (400).

گفته شده است كه حضرت على عليه‌السلام در قنوت نمازش معاويه، عمروعاص، ابوموسى اشعرى و ابواعور سلمى را لعنت مى كرد (401).

مرحوم نراقى از شيخ طوسى نقل مى كند كه امام صادق عليه‌السلام نيز پس از سلام نماز، چهار نفر را لعن مى كرد (402).

لعن اين افراد از سوى اولياى معصوم عليه‌السلام گوياى آن است كه ايشان به خوبى مى دانستند افراد مذكور تا پايان عمر، بر كفر يا فسق خود باقى مى مانند.

از اين موارد مى توان چنين برداشت كرد كه لعن برخى افراد يا گروهها نه تنها حرام نبوده، بلكه جايز است و نيكو و مستحب نيز به شمار مى رود.

### لعن حيوانات و جمادات

لعن حيوانات هم ناپسند است. امير مؤمنان على عليه‌السلام درباره چارپايان فرمود:

لا تضربوا الوجوه و لا تلعنوها فان الله عزوجل لعن لاعنها (403).

به صورت آن ها شلاق نزنيد و آن ها را لعن نكنيد؛ زيرا خداوند لعن كننده حيوانات را لعنت مى كند.

بر اساس روايتى، زنى شتر خود را لعن كرد و پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله او را سرزنش فرمود. همچنين در اخبار وارد شده كه مردى با رسول خدا بر شترى سوار بود و شتر را لعن كرد و حضرت در توبيخ او فرمود: با ما بر شتر ملعون حركت و سير نكن.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ضمن نهى از ناسزا گفتن به دنيا فرمود:

... اذا قال العبد لعن الله الدنيا قالت الدنيا لعن الله اعصانا لربه (404).

... هنگامى كه بنده اى بگويد: خدا دنيا را لعنت كند، دنيا مى گويد: خدا گناه كارترين ما در برابر پروردگارش را لعنت كند.

پس انسانى كه لعن مى كند، اگر اين لعن جايز نبوده باشد، حكم الاهى را رد كرده است و فاسق شمرده مى شود و خودش لايق لعنت الاهى است.

## (4) ريشه هاى درونى لعن و نفرين

لعن و نفرين نكوهش شده از رفتارهاى ناپسند انسان به شمار مى رود كه مانند هر عمل زشت ديگرى، در يكى از رذايل و صفات زشت نفسانى ريشه دارد. عوامل ارتكاب چنين عملى را مى توان به ترتيب ذيل برشمرد:

1 - خشم

مهم ترين عامل بروز لعن و نفرين، خشم است. زمانى كه آتش خشم در انسان زبانه مى كشد و از سلطه خرد خارج مى شود، اعمال زشت و ناپسندى از انسان صادر مى شود كه يكى از آن ها لعن و نفرين است. در خواست دورى از رحمت، سقوط در مراحل زندگى، پيش آمدن خطرات و مرگ زودرس ‍ و... براى ديگران، از شايع ترين آثار خشم سركش انسان است.

2 - حسد

گاه لعن و نفرين ديگران به سبب حسادت به موقعيت و مرتبه ايشان است. فرد حسود به جاى آن كه در صدد تحصيل مدارج و مراتب والاى انسانى باشد، از درگاه خداوند سقوط و نابودى ديگران را مى خواهد و زبان به نفرين ايشان مى گشايد.

## (5) پيامدهاى زشت لعن و نفرين

لعن و نفرين نكوهيده همانند آفات ديگر زبان، پيامدها و آثار شومى به بار مى آورد كه از آن جمله مى توان به موارد ذيل اشاره كرد:

1 - ايجاد كينه و دشمنى

لعن و نفرين كينه و دشمنى ديگران را براى لعنت كننده پديد مى آورد. نفرين كننده بذر دشمنى و كينه را در دل نفرين شده مى پاشد و كدورت و دل شكستگى را در وى به وجود مى آورد.

2 - بازگشت لعن به لعنت كننده

اگر شخص لعنت شده، شايسته نفرين نباشد، درخواست فرد لعنت كننده به خود او باز مى گردد به اين معنا كه گويى فرد لعنت كننده دورى از رحمت خدا براى خود را خواسته است.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

ان اللعنه اذا خرجت من صاحبها ترددت بينه و بين الذى يلعن فان وجدت مساغا و الا رجعت الى صاحبها و كان احق بها فاحذروا ان تلعنوا مؤمنا فيحل بكم (405).

همانا زمانى كه نفرين از دهان فرد خارج مى شود، ميان او و نفرين شده، رفت و برگشت مى كند. اگر شخص لعن شده، مستحق لعن باشد، به او مى رسد و اگر مستحق و سزاوار لعن نباشد، به خود لعنت كننده بر مى گردد و او سزاوارتر به لعن است ؛ پس از نفرين مؤمن بپرهيزيد تا به خود شما بازنگردد.

## (6) راه هاى درمان لعن

درمان اين بيمارى همانند ساير امراض زبان با استفاده از دو شيوه «علمى» و «عملى» ميسر است.

### راه علمى درمان

آگاهى از حكم و پيامدهاى يك بيمارى، مايه ايجاد نفرت و انزجار از آن مى شود. يادآورى مستمر آثار زشت بر شدت و قوت تنفر افزوده، آن را در روح آدمى پايدار مى سازد؛ آن گاه تنفر شديد و پايدار، انسان را از آن بيمارى دور ساخته، درمان مى كند؛ پس درنگ در عواقب نازيباى لعن و نفرين، فرد مبتلا را در درمان خويش يارى مى كند.

### راه عملى درمان

دعا و در خواست «خير و خوبى» و «توفيق و سعادت» براى ديگران، پيمودن راهى متضاد با لعن و نفرين است كه مى تواند مايه ضعف اين رفتار ناپسند در انسان شود تكرار مداوم اين راه موجب از بين رفتن عادت به نفرين شده، اين بيمارى را از وجود انسان زايل مى سازد.

بسيارى از دانشمندان اخلاق، دعا به خير را حالتى بر ضد لعن شمرده اند؛ همان حالتى كه به معناى ستايش و تحسين كردن فرد مقابل است ؛ يعنى انسان دعا كند آن چه را كه خودش دوست دارد، خداوند به طرف مقابل نيز عطا فرمايد. به خصوص بهتر اين است كه از خدا بخواهد برادر ايمانى اش ‍ را در طاعات و عبادات موفق بدارد.

دعاى خير بر خلاف لعن و نفرين آثار زيبا و مطلوبى به بار مى آورد كه آگاهى و يادآورى آن ها نيز انسان را در ترك نفرين و لعن يارى مى كند. برخى از اين آثار عبارتند از:

1 -بين كسى كه دعاى خير مى كند و شخص مقابل او كه مورد دعا قرار مى گيرد، صميميت، الفت و وابستگى خاصى پديد مى آيد كه رشته ايمانى بين دو فرد را مستحكم تر از گذشته مى كند.

2 - دعاى خير، جلو كدورت و دشمنى را مى گيرد و نمى گذارد غبار عداوت بر روح بنشيند.

3 - اثر ديگر دعاى خير اين است كه وقتى انسان از خداوند خبرى را براى شخصى مى خواهد، خداوند همان خير و چه بسا بيش تر را به او باز مى گرداند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

من دعا لمؤمن يظهر الغيب قال الملك و لك مثل ذلك (406).

هر گاه شخصى براى برادر ايمانى اش پشت سرش دعاى خير كند، فرشته مى گويد: مثل همان دعاى خير نيز براى تو باشد.

در جاى ديگرى نيز روايت شده است كه حضرت زين العابدين مى فرمود:

ان الملائكه اذا سمعوا المومن يدعو لاخيه المؤمن بظهر الغيب او يذكره بخير قالو نعم الاخ انت لاخيك تدعوا له بالخير و هو غائب عنك و تذكره بخير قد اعطاك الله عز و جل مثلى ما ساءلت له واثنى عليك مثلى ما اثنيت عليه و لك الفضل عليه (407).

هر گاه فرشتگان بشنوند شخص مؤمن از خداوند براى برادر ايمانى اش در پشت او خير مى خواهد يا از او به نيكى ياد مى كند، مى گويند: براى برادرت چه برادر خوبى هستى ! براى او خير مى خواهى ؛در حالى كه غايب است و پيش روى تو نيست و از او به خوبى ياد مى كنى. به درستى كه خداوند آن خير را براى تو دو برابر آن چه براى او خواستى، باز مى گرداند و تو را دو برابر آن چه از او به خير و خوبى ياد كردى مى ستايد و تو بر او فضيلت دارى.

تقويت نيروى خرد براى تسلط بر نيروى خشم، راهى بس مناسب در زدودن ويژگى هاى زشت پديد آمده از خشم است. مهار كردن نيروى خشم راه را بر نفوذ بسيارى از بيماريهاى روحى - اخلاقى مى بندد؛ زيرا خشم سركش آدمى سرچشمه بسيارى از رفتارهاى ناپسند او است.

# فصل نهم : شماتت

لا تظهر المشاته باخيك فيرحمه الله ويبتليك (408).

به برادرت سركوفت مزن كه خدا به او رحم مى كند و تو را گرفتار مى سازد.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله

## مقدمه

آدميان ممكن است در روابط اجتماعى با يك ديگر به ناهنجارى هاى گوناگون رفتارى گرفتار شوند. اين ناهنجارى ها گاه از سركشى نيروى شهوت و گاه از افسار گسيختگى نيروى غضب سرچشمه مى گيرد. شماتت و سركوفت را مى توان از جمله اين ناهنجارى ها به شمار آورد. دانشمندان علم اخلاق، شماتت را از ديگر آفات و بيمارى هاى زبان به شمار آورده اند.

اين فصل به نكات مهمى درباره اين آفت مى پردازد كه عبارتند از:

1 -تعريف شماتت

2 - اقسام شماتت

3 - نكوهش شماتت از ديد شرع و عقل

4 - ريشه هاى درونى شماتت

5 - پيامدهاى زشت شماتت

6 - راه هاى درمان شماتت.

## (1) تعريف شماتت

شماتت نزد دانشمندان اخلاق، اظهار شادمانى از مصيبت ديگران است. وقتى شخصى دريابد كه بر برادر دينى اش، مصيبتى وارد شده است، اگر اظهار خوشحالى و سرور كرده، به سركوفت بلا ديده بپردازد، گرفتار بيمارى شماتت شده است ؛ البته سركوفت و سرزنش، در برابر رفتارى است كه از شخص بلا ديده سرزده است به اين معنا كه شماتت كننده با اظهار سرور از بلايى كه بر سر ديگرى آمده، مصيبت را نتيجه آن رفتار مى داند و چه بسا در سركوفت، به بيان آن نيز بپردازد.

## (2) اقسام شماتت

شماتت را از جهت ابراز يا عدم ابراز خشنودى به دو قسم مى توان تقسيم كرد:

1 - شماتت درونى

آن گاه كه انسان از مصيبت ديگران، در درون خويش مسرور شود؛ ولى شادى اش را آشكار نكند، به اين حالت، شماتت درونى مى گويند.

2 - شماتت فعلى (بيرونى)

زمانى كه فرد از بلاى رسيده به ديگران، خوشحال شود و اين بلا را با حالت سرزنش، جزاى رفتارى كه از فرد مصيبت ديده سرزده، معرفى كند، به رفتارش شماتت فعلى گفته مى شود؛ البته شماتت فقط به شكل مجازى ؛ قسم اول به كار مى رود؛ زيرا همان گونه كه در تعريف آمد، شماتت، اظهار شادمانى از مصيبت ديگران است.

شماتت را از جهت رفتار فرد بلا ديده نيز مى توان به دو قسم تقسيم كرد:

الف - شماتت در برابر رفتار پسنديده

گاه رفتار شخص مصيبت زده، زشت نيست و فقط به نظر شماتت كننده، نادرست مى آيد و با اهداف او سازگارى ندارد؛ براى مثال، وقتى شخص ‍ عملى مانند انفاق را انجام مى دهد كه با اهداف شماتت كننده بخيل، همسان و سازگار نيست، چنان چه پس از انجام اين عمل، آن شخص، به مصيبت و بلا دچار شود، شماتت كننده، اين بلا را نتيجه عمل او دانسته، او را براى رفتار درستش سرزنش مى كند. سركوفت منافقان به اهل ايمان در بلاها و مصيبت ها، از اين قبيل است.

ب - شماتت در برابر رفتار ناپسند

گاه مصيبت ديده را در برابر رفتار ناشايستى مانند ورشكستگى به سبب عدم رعايت موازين دينى در معاملات پيشين او سرزنش مى كنند.

## (3) نكوهش شماتت از ديد شرع و عقل

شاد شدن از مصيبتى كه براى ديگرى پيش آمده، از حالت هايى است كه عقل و شرع آن را نكوهيده اند. عقل و فطرت بشر، به حكم طبيعت اجتماعى او، انس و مدارا با افراد را مى پسندد و الفت و انس، با همدردى سازگار است و صد البته كه همدردى با ديگران، با شادى و سرور از مصيبت ايشان سر ناسازگارى دارد؛ از اين رو فطرت پاك انسان، شادى و خوشحالى از بلا و غم ديگران را نمى پسندد، بلكه آن را سرزنش مى كند.

پيشوايان معصوم عليه‌السلام اين رفتار را در عبارت هاى بسيارى نكوهيده و از آن نهى فرموده اند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

برادر خويش را شماتت نكن ؛ (چرا كه) خداوند به او رحم مى كند و تو را مبتلا مى سازد (409).

حضرت صادق عليه‌السلام نيز مى فرمايد:

من شمت بمصيبه نزلت باخيه، لم يخرج من الدنيا حتى يفتتن (410).

كسى كه برادر خويش را براى بلايى كه بر او وارد شده شماتت كند، از دنيا خارج نمى شود تا گرفتار آن بلا شود.

خشنودى از مصيبت ديگران به هر شكلى ناپسند است ؛ خواه در رفتار بروز كند و آشكار شود يا فقط در درون پنهان بماند؛ اگر چه آشكار كردن شادى، ناپسندتر و زشت تر است ؛ زيرا افزون بر پستى شخص شماتت كننده، مايه آزردگى خاطر بلا ديده نيز مى شود و زشت تر و بدتر از همه، آن كه انسان را به دليل رفتار پسنديده اش شماتت كنند. اين سرزنش نهايت پستى و رذالت شخص شماتت كننده را نشان مى دهد، زيرا سرزنش او از اين رو است كه شخص بلا ديده به ميل و خواهش نفسانى او رفتار نكرده و حال كه بلايى بر او وارد شده است وى را سرزنش مى كند؛ در حالى كه چه بسا اين بلا، براى رشد و تكامل فرد مصيبت ديده بر او وارد شده باشد.

هر كه در اين بزم مقرب تر است جام بلا بيشترش مى دهند

بانوى قهرمان كربلا حضرت زينب عليها‌السلام در پاسخ شماتت سياه كردارى سياه كردارى چون يزيد بن معاويه - عليهما اللعنه - مى فرمايد:

ما رايت الا جميلا (411).

من (در كربلا) چيزى جز زيبايى نديدم.

شهادت در راه يگانه محبوب واقعى، زيبايى و حيات و زندگانى است ؛ چنان كه سرور پرهيزكاران امير مؤمنان على عليه‌السلام آن را رستگارى ناميد (412).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اقتلونى اقتلونى يا ثقات  |  | ان فى قتلى حياتا فى حيات (413)  |

البته اظهار شادى و سرور در برابر بلايى كه بر ستمگران و كفر پيشگاه وارد مى شود، بى ايراد است به شرط آن كه اين خشنودى فقط براى شكست باطل و پيروزى حق باشد و ارتباطى به مسائل شخصى و خصوصى نداشته باشد؛ چرا كه گاه بغض و كينه هاى شخصى انسان را از ديدن بيچارگى دشمنان خويش خشنود مى سازد. محور حب و بغض پسنديده، خدا است ؛ يعنى انسان بايد براى خدا دوست داشته باشد و براى او دشمنى كند؛ پس نفى بدى ها و يادآورى عاقبت شوم ستمگران، كافران و گناه كاران، اگر براى بغض از گناه و دشمنى با آن باشد، زيبا و پسنديده است.

## (4) ريشه هاى درونى شماتت

شماتت از افسار گسيختگى نيروى غضب پديد مى آيد. آن گاه كه نيروى درونى غضب از سرپرستى عقل خارج شود، رذايلى به بار مى آورد كه برخى از آن ها ممكن است عامل رفتار ناپسند شماتت شود. اين عوامل عبارتند از:

1 - دشمنى

ضربه زدن و آزردن خاطر از جمله حالت هايى است كه دشمنى با ديگران، آن را پديد مى آورد. دشمن در انتظار يافتن فرصتى مناسب براى لطمه زدن به كسى است كه از او نفرت دارد، يا بدين سبب با وارد شدن مصيبت بر فردى كه مورد نفرت او است، سرزنش و سركوفت را آغاز مى كند تا حس ‍ نفرت خويش را ارضا مى سازد.

2 - خشم و عصبانيت

گاه انسان براى فرو نشاندن آتش خشم خود از ديگرى (بدون وجود دشمنى) او را سرزنش مى كند.

3 - حسد

سرزنش بلا ديده مى تواند ابزار مناسبى براى تحصيل خواسته حسود باشد. حسود در صدد از ميان بردن شان و منزلت كسى است كه به او حسادت مى ورزد و با سرزنش او نزد ديگران مى كوشد تا به خواسته خويش دست يابد.

## (5) پيامدهاى زشت شماتت

سركوفت و سرزنش ديگران، پيامدهاى زشت و ناخوشايندى را براى شماتت كننده در دنيا و سراى آخرت به بار خواهد آورد.

1 - پيامد شماتت در دنيا

ابتلا به مصيبت : اظهار شادى از مصيبت، موجب گرفتارى شماتت كننده به همان مصيبت مى شود.

همان گونه كه گذشت، امام صادق عليه‌السلام فرمود:

هر كس برادر خود را به دليل مصيبتى كه بر او وارد شده است سرزنش كند، از دنيا بيرون نمى رود تا خود گرفتار شود (414).

2 - پيامد شماتت در آخرت

عذاب در آخرت : آزار رساندن به مؤمن، مايه قهر خداوند و عذاب آخرتى است تا آن جا كه خداوند فرموده است :

آزار دهنده بنده مؤمن من، به من اعلام جنگ بدهد (415).

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله آزار دهنده مؤمن را آزار دهنده خويش، و آزار دهنده خويش را آزار دهنده خدا و آزار دهنده خدا را ملعون معرفى كرده است (416).

روشن است كه سركوفت زدن به اهل ايمان، مايه آزردگى خاطر آن ها است و پرهيز از آزار، ضرورت دارد.

## (6) راه هاى درمان شماتت

براى درمان بيمارى بايد به آثار و عواقب آن انديشيد. آگاهى از اين كه فرد شماتت كننده به همان مصيبتى مبتلا خواهد شد كه ديگرى را براى آن سرزنش مى كرده است، ترس و واهمه را در روح او پديد خواهد آورد و به يادآورى مكرر اين پيامد، ديگر به شماتت ديگران نخواهد پرداخت.

انديشه در اين كه هر بلايى بر سر اهل ايمان بيايد، ممكن است كفاره گناه يا عامل به كمال رسيدن آنان در آخرت شود او را از سركوفت و سرزنش ايشان باز مى دارد و از سوى ديگر، بلا و گرفتارى و مصيبت، بر بدى و خوارى نزد پروردگار دلالت نمى كند؛ بلكه دلالت آن بر نزديكى به خدا بيش تر است. توجه شماتت كننده به مصيبت ها و بلاهايى كه بر خودش وارد مى شود، او را از توجه به گرفتارى هاى ديگران باز مى دارد. دقت و تامل در اين كه چه بسا بلاى نازل شده بر او براى تاديب در برابر خطاهايش بوده است، او را از انديشه در احوال ديگران بازداشته، به خود مشغول مى سازد.

دقت در دور ماندن از رحمت خدا به دليل آزردن اهل ايمان نيز انسان را به ترك اين رفتار زشت سوق مى دهد.

# فصل دهم : فحش

الجنه حرام على كل فاحش ان يدخلها (417).

ورود به بهشت بر هر دشنام دهنده اى حرام است.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله

## مقدمه

ناسزا گفتن و دشنام دادن از رفتارهاى بسيار زشت و زننده اى است كه آدميان كم و بيش به آن مبتلايند. اين بيمارى، مايه نابودى پيوندهاى عاطفى انسان شده، دشمنى و كينه را پديد مى آورد.

اين فصل به بيان و توضيح ابعاد گوناگون ناسزا و دشنام پرداخته تا راه هاى درمان مناسب را براى ريشه كن كردن آن ارائه كند. موضوع هاى مورد بحث در اين فصل عبارتند از:

1 -تعريف فحش

2 - اقسام فحش

3 - نكوهش فحش از ديد شرع و عقل

4 - ريشه هاى درونى فحش

5 - پيامدهاى زشت فحش

6 - راه هاى درمان فحش.

## (1) تعريف فحش

فحش، بذاء، سلاطه، تفحش و سب، كلماتى گوناگون با معانى بسيار نزديك به هم، بلكه مترادف و هم معنايند. فحش در لغت به معناى افزايش بدى از حد مجاز است ؛ يعنى وقتى بدى از حد خود فراتر رود، شخص به ناسزاگويى روى مى آورد. «تفحش» به معناى بيهوده گفتن يا هرزه گويى، «سب» به معناى گفتار زشت يا دشنام، «بذاء» به معناى بد زبانى و «سلاطه» نيز به معناى زبان درازى است.

دانشمندان اخلاق، به كار بردن سخنان زشت براى اشخاص را فحش و ناسزا مى گويند.

## (2) اقسام فحش

فحش را از جهت انگيزه گوينده به دو قسم مى توان تقسيم كرد:

1 - فحش با انگيزه آزار (قصد جدى)

گاه ناسزا براى رنجاندن و آزردن خاطر ديگرى گفته مى شود. دشنام دهنده در اين حالت با جديت ناسزا گفته، حرمت شكنى مى كند.

2 - فحش با انگيزه شوخى

هرزه گويى و فحش چه بسا براى شوخى باشد. ناسزا گويى در چنين حالى، بدون انگيزه رنجاندن است.

گاهى هم اين صفت ناپسند، عادت شده، بدون انگيزه خاصى انجام مى گيرد. فرد بيمار در اين حال براى رساندن مقاصد معمول خويش، سخنان زشت را به مى گيرد. فحش از جهت زشتى كلمات به كار رفته نيز به مرتبه هاى گوناگون تقسيم مى شود. برخى بسيار زشت است و برخى زشتى كم ترى دارد.

البته ميزان زشتى و ناپسندى سخنان فرد نزد اقوام و ملت هاى گوناگون مختلف است به اين معنا كه گاه سخنى در شهرى بسيار ناپسند شمرده مى شود و در شهر يا كشور ديگر به آن اندازه ناپسند نيست.

## (3) نكوهش فحش از ديد شرع

فحش و ناسزا در سخنان بسيارى از پيشوايان معصوم عليه‌السلام به شدت نكوهش شده است تا آن جا كه فرموده اند:

در اسلام فحش نيست و مسلمان ناسزا نمى گويد.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

الفحش و التفحش ليسا من الاسلام فى شى ء (418).

ناسزا گفتن و هرزه گويى در هيچ موردى از اسلام نيست.

حضرت صادق عليه‌السلام نيز به برخى از ياران خود فرمود كه فحش ‍ دادن، كردار ما نيست و پيروان خود را به آن فرا نمى خوانيم. سماعه كه از ياران امام صادق عليه‌السلام است، مى گويد:

دخلت على ابى عبدالله عليه‌السلام فقال لى مبتدئا يا سماعه ما هذا الذى كان بينك و بين جمالك ؟ اياك ان تكون فحاشا او سخابا او لعانا فقلت : والله لقد كان ذلك انه ظلمنى. فقال ان كان ظلمك لقد اربيت عليه ان هذا ليس من فعالى و لا امر به شيعتى، استغفر ربك و لا تعد قلت استغفرالله و لااعود (419).

بر امام صادق عليه‌السلام وارد شدم. در ابتدا فرمود: به من بگو كه قضيه بين تو با شتربانت [= ساربانت] چه بوده است ؟ (سپس فرمود) بپرهيز از اين كه زشتگو و بدزبان يا فريادزن يا لعنت كننده باشى. من گفتم به خدا سوگند! او به من ستم كرده (من بى جهت به او ناسزا نگفته ام.) حضرت فرمود: اگر او به تو ظلم كرده، همانا تو بر او پيشى گرفتى [= به سبب ناسزا گفتن، تو هم ستم كردى]. همانا اين فحش از رفتار من نيست و پيروان خود را نيز به آن امر نمى كنم. از پروردگارت آمرزش بطلب و (به سوى بدى) باز نگرد. سماعه گفت : من از پروردگار آمرزش مى طلبم و هرگز باز نخواهم گشت.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

الجنه حرام على كل فاحش ان يدخلها (420).

ورود در بهشت بر هر زشت گويى حرام است.

اياكم و الفحش فان الله لا يحب الفحش و التفحش (421). اياكم و الفحش ‍ فان الله لايحب الفاحش المتفحش (422).

از ناسزاگويى بپرهيزيد. همانا خداوند فحش و هرزه گويى را دوست نمى دارد. از فحش بپرهيزيد؛ چرا كه خداوند ناسزاگو و هرزه گو را دوست ندارد.

از حضرت باقر عليه‌السلام روايت شده است :

ان الله يبغض الفاحش المتفحش (423).

همانا خداوند فحش دهنده هرزه گو را دشمن مى دارد.

ان الله يبغض الفاحش البذى (424).

به درستى كه خداوند فحش دهنده بد زبان را دشمن مى دارد.

در وصيت هاى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به حضرت على عليه‌السلام آمده است :

يا على شر الناس من اكرمه الناس اتقاء فحشه (425).

اى على !بدترين شخص كسى است كه مردم از زبان بد او ترسيده، از روى ترس او را گرامى بدارند.

از امام محمد باقر عليه‌السلام نقل شده است كه پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به همسرش فرمود:

يا عائشه ان الفحش لو كان ممثلا لكان مثال سوء (426).

اى عايشه ! اگر فحش در اين عالم شكل مى گرفت (و تو آن را مى ديدى)، به شكل زشت و بدى تبديل مى شد.

از انديشه و درنگ در اين روايت ها، اين نتيجه به دست مى آيد كه فحش از ديد شرع، رفتارى بسيار ناپسند، بلكه ممنوع است. تعبيرهايى چون نبودن در اسلام، وارد نشدن در بهشت، دوست نداشتن خدا، دشمنى خدا، همه و همه شدت زشتى اين رفتار را نشان مى دهد تا آن جا كه امام صادق عليه‌السلام به فحش دهنده وعيد آتش داده است ؛ آن جا كه مى فرمايد:

البذاء من الجفاء و الجفاء فى النار (427).

بد زبانى از جفا كارى است و جفا كارى در آتش است.

## (4) ريشه هاى درونى فحش

ناسزاگويى در يكى از عوامل ذيل ريشه دارد:

1 - خشم و عصبانيت

فحش، اغلب از شعله ور شدن خشم سرچشمه مى گيرد. فرد خشمگين به دليل ناتوانى در مهار كردن خشم خود، به رفتار زشتى چون فحش دچار مى شود و با تكرار و استمرار آن، اين رفتار به شكل عادت در مى آيد.

2 - شوخى

گاه ناسزاگويى فقط براى مزاح و شوخى با فرد و خنداندن ديگران صورت مى گيرد كه اين خود نيروى شهوت ريشه دارد. هرزه گويى هاى دلقك هاى دربار پادشاهان، از اين نوع به شمار مى آيد.

3 - عادت

تربيت نادرست در شيوه سخن گفتن، سخنان ناهنجار و نازيبا را براى انسان عادى مى سازد. فرد مبتلا به فحش در چنين حالتى، بدون سركشى دو نيروى خشم و شهوت، دشنام مى دهد؛ زيرا ناسزاگويى براى او، مانند سخنان ديگرش به شكل عادت در آمده است.

## (5) پيامدهاى زشت فحش

ناسزاگويى و دشنام، پيامدهاى شومى را در دنيا و سراى آخرت براى انسان به بار خواهد آورد كه از آن ميان مى توان به موارد ذيل اشاره كرد:

### پيامدهاى فحش در دنيا

1 -تحريك ديگران به ناسزاگويى : دشنام به ديگران، مايه خشم آن ها شده، ايشان را نيز به همين رفتار زشت وا مى دارد. ناسزا به آرمان و عقيده ديگران، چه بسا آن ها را به فحش به آرمان انسان ناسزاگو وادارد.

خداوند متعالى در قرآن كريم مى فرمايد:

و لا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا... (428).

خدايان آن ها را فحش ندهيد؛ چرا كه آن ها نيز (در مقابل) از روى دشمنى به خداوند ناسزا مى گويند.

2 - ايجاد دشمنى : ناسزاگويى، بذر دشمنى را در دل ديگران مى پاشد و آن ها را از فحش دهنده متنفر مى كند؛ چنين فردى به جاى كسب دوستى، بر تعداد دشمنان خود مى افزايد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

لا تسبوا الناس فتكسبوا العداوه لهم (429).

به مردم دشنام ندهيد تا دشمنى ايشان را به دست نياوريد.

3 - ايجاد نفاق و دورويى : فحش، مردم را به دورويى سوق مى دهد؛ چرا كه آن ها مى كوشند براى ايمن ماندن از زبان دشنام دهنده، بدون وجود كم ترين علاقه، به او احترام گذارند؛ همان گونه كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در وصيت به امير مؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

اى على بدترين مردم كسى است كه مردم از روى ترس به او احترام گذارند.

اين همان مصداق دوگانگى زبان و قلب و در نتيجه، آشكار شدن نفاق در جامعه است. فحش، افزون بر ايجاد نفاق در ديگران، نفاق گوينده را نيز نشان مى دهد.

حضرت صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

ان الفحش و البذات ء و السلاطه من النفاق (430).

همانا فحش و بد زبانى و زبان درازى از دورويى است.

بر اساس اين روايت، هر سخن زشتى كه به زبان آورده شود، ممكن است از روى دشمنى نبوده، از روى عادت باشد؛ ولى چون آن چه بر زبان جارى مى شود، غير از آن است كه در دل وجود دارد دوگانگى ميان اين دو پديد مى آيد.

4 - نابودى حركت : از ديگر پيامدهاى اين رفتار زشت، كاهش بركت رزق و روزى است. خداوند زندگى فرد ناسزاگو را فاسد مى كند. امام باقرمى فرمايد:

من فحش على اخيه المسلم نزع الله منه بركه رزقه و و كله الى نفسه و افسد عليه معيشته (431).

هر كس به برادر مسلمانش ناسزا بگويد، خداوند بركت روزى را از او مى گيرد و او را به خود واگذاشته و زندگى اش را فاسد مى كند.

اگر خداوند شخصى را به خود واگذارد، ديگر روى صلاح به خود نخواهد ديد. خداوند خير و بركت را از زندگى اش بر مى دارد و اين همان معناى «فساد معيشت» است. چنين شخصى گاه به چپ و گاه به راست مى دود، گاه شهوت او را به يك طرف و گاه غضب به طرفى ديگر مى كشد و در نتيجه نمى تواند خط مشى درستى براى خود برگزيند و بيچاره مى شود.

5 - مايه فسق : ناسزاگويى فرد را از «ملكه عدالت» جدا مى سازد و در شمار فاسقان جاى مى دهد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

سباب المومن فسوق و... (432).

دشنام گويى به مؤمن فسق است.

6 - اجابت نشدن دعا: دشنام و ناسزا عمل مهمى در اجابت نشدن دعاى فرد است. امام صادق عليه‌السلام مى فرمايد:

كان فى بنى اسرائيل رجل فدعا الله ان يرزقه غلاما ثلاث سنين فلما راءى ان الله لا يجيبه قال يا رب ابعيد انا منك فلا تسمعنى ام قريب انت منى فلا تجيبنى قال فاتاه آت فى منامه فقال انك تدعو الله عزوجل منذ ثلاث سنين بلسان بذى ء و قلب عات غير تقى و ثيه غير صادقه فاقلع عن بذائك و ليتق الله قلبك و لتحسنبيتك قال ففعل الرجل ذلك ثم دعا الله فولد له غلام (433).

مردى در ميان بنى اسرائيل مدت سه سال از خداوند، فرزند مى خواست. زمانى كه ديد خداوند دعاى او را اجابت نمى كند، گفت : پروردگارا آيا من از تو دورم كه صداى مرا نمى شنوى يا ته به من نزديكى و دعايم را اجابت نمى كنى. پس، كسى (را) در خواب (ديد كه نزد) او آمد و گفت : همانا تو سه سال است خدا را با زبانى آلوده به ناسزا و قلب بى هراس از خدا و انگيزه غير راستين مى خوانى. ناسزاگويى را از زبانت جدا، و قلب خود را اهل ترس و تقوا ساز و انگيزه خويش را نيكو كن. آن مرد چنين كرد: سپس خدا را خواند و براى او فرزندى به دنيا آمد.

### پيامدهاى فحش در آخرت

1 -محروميت از بهشت : فرد گرفتار به ناسزاگويى و فحش، راهى به بهشت نخواهد يافت. چنان كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

ورود به بهشت بر هر دشنام دهنده اى حرام است (434).

2 - ورود به دوزخ : سرانجام رفتار ناسزاگو آتش دوزخ خواهد بود، چنان كه امام صادق عليه‌السلام فرمود:

بد زبانى از جفا كارى است و جفا كارى در آتش است. (435)

## (6) راه هاى درمان فحش

انديشه و درنگ در پيامدهاى زشت فحش، راه عملى درمان اين بيمارى است با يادآورى مداوم آن، احساس نفرت از اين رفتار، شدت مى گيرد و در نهايت به ريشه كن شدنش مى انجامد. هم چنين بايد كوشيد تا ريشه هاى اين رفتار نابود و غضب و شهوت سركش رام و فرمانبردار شود، كه مهار كردن اين دو نيرت مايه رهايى انسان از همه آفت هاى زبان است. كوشش در به كار گرفتن سخنان نيكو و استفاده از گفتار خوش، راهى عملى براى درمان بيمارى فحش است. عادت كردن به گفتار نيكو، ملكه زشت و ناپسند ناسزاگويى را از روان آدمى خارج مى سازد.

# فصل يازدهم : فرو رفتن در باطل

بزرگ ترين مردم از جهت گناه در روز قيامت، كسى است كه بيش تر در باطل، فرو رفته باشد (436).

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله

## مقدمه

يكى از عوامل رشد و انتشار زشتى ها در جامعه بشرى، فرو رفتن در باطل (437) است. دانشمندان علم اخلاق، حكايت زشتى ها يا فرو رفتن در باطل را از بيمارى هاى زبان به شمار آورده اند. شخص مبتلا به اين بيمارى، ويژگى بسيار ناپسندى دارد كه جامعه اى را به فساد و تباهى مى كشد. باز گفتن اعمال زشت، موجب از بين رفتن زشتى آن ها شده، شخص راوى يا شنونده را به ارتكاب گناه ترغيب مى كند.

اين فصل به بيان مطالبى چند جهت آشنايى با اين بيمارى و راه درمان آن مى پردازد و موضوعات مورد بحث در آن عبارتند از:

1 -تعريف فرو رفتن در باطل

2 - اقسام فرو رفتن در باطل

3 - نكوهش فرو رفتن در باطل

4 - ريشه هاى درونى فرو رفتن در باطل

5 - پيامدهاى زشت فرو رفتن در باطل

6 - راه هاى درمان فرو رفتن در باطل.

## (1) تعريف فرو رفتن در باطل

فرو رفتن در باطل نزد دانشمندان علم اخلاق، اعم از نقل گناه و رفتار ناشايستى است كه خود فرد يا ديگرى انجام داده است ؛ به شرط آن كه اين كار فقط براى سرگرمى انجام شود و نيازى مشروع و عقلانى به آن نباشد؛ ولى اگر بيان رفتار ناشايست ديگران، براى استمداد در بازداشتن ايشان از گناه يا پاسخ به كسى كه در امر مهمى مشورت طلبيده يا هر نياز مشروع ديگر باشد، «فرو رفتن در باطل» نخواهد بود. همچنين اگر حكايت گناه ديگرى، جهت آشكار ساختن عيب او يا خرد و بى مقدار كردن او انجام شود، در محدوده گناهانى چون غيبت، سخن چينى و... قرار خواهد گرفت.

مثل معروفى است كه «وصف العيش نصف العيش ؛ وصف لذت نيمى از لذت است». آن گاه كه كسى گناه خود يا ديگرى را جهت گرم كردن مجلس دوستانه و لذت بردن از آن، با آب و تاب نقل كند، به اين رذيله اخلاقى گرفتار شده است ؛ پس اين عمل نه غيبت است، نه سخن چينى و نه فحش و... ؛ بلكه گناهى است كه عنوان خاص خود را دارد.

## (2) اقسام فرو رفتن در باطل

حكايت گناه و رفتار زشت به دو صورت انجام مى شود:

حكايت گناه انجام شده

1 -گاه از گناهى كه پيش از اين انجام گرفته، حكايت مى شود؛ مانند آن كه فرد، از فريب كارى ها و نيرنگ بازى هاى خود داستان سرايى كند و از مفاسد خويش سخن بگويد.

حكايت گناهى كه قصد انجام آن شده

2 - گاه از گناهى كه قصد انجام آن را دارد، حكايت كرده، درباره راه و روش ‍ انجام آن سخن مى گويد كه اين كار، حكايت از تصور و تخيل گناه است ؛ البته گاه هدف از نقل خطا و حكايت گناه، پند دادن به ديگران است ؛ ولى بايد مراقب بود كه بيان آن موجب اشاعه مفاسد نشود. به ويژه كسانى كه در مسند تدوين و تاليف پندهاى فردى و اجتماعى فعاليت مى كنند و قصد دارند با نقل داستان هايى آموزنده، به ديگران اندرز و آموزش دهند، بايد دقت كنند كه اين حكايت ها موجب تحريك افراد به گناه نشود يا جرات انجام گناه را در شخص پديد نياورد يا به گونه اى نقل نشود كه زشتى آن كار به چشم نيايد؛ زيرا در چنين مواردى، پيش از اين كه با نقل خطا، به نتيجه اى مناسب دست يابند، بدآموزى كرده اند؛ براى نمونه بسيارى از هنرمندان در ساختن نمايش ها و فيلم ها، هدف كلى خوبى دارند؛ ولى برخى از آن ها در كنار اين هدف خوب، به گونه اى به نقل و حكايت خطاها مى پردازند كه بدآموزى هاى فراوانى را در بر داشته، باعث فراموش شدن مقصود اصلى سازنده، مى شود.

## (3) نكوهش فرو رفتن در باطل

باز گفتن گناهان با انگيزه سرگرمى و لذت بردن يا فراگيرى آن ها، از جمله رفتارهاى ناپسندى به شمار مى رود كه شرع آن را نكوهيده است. قرآن كريم ضمن بيان پرسش بهشتيان از دوزخيان درباره علت ورود به دوزخ مى فرمايد:

و كنا نخوض مع الخائضين (438).

و با ياوه گويان [= حكايت كنندگان گناه] ياوه مى گفتيم.

البته آيه، شامل همراهى عملى با گناه كاران نيز مى شود (439) و بيانگر آن است كه فرو رفتن در باطل، يكى از علل يا بخشى از علت ورود به دوزخ است ؛ البته وعيد آتش و دوزخ بر رفتارى داده مى شود كه حرام است. همچنين خداوند متعالى در قرآن كريم مى فرمايد:

فلا تقعدوا معهم حتى يخوضوا فى حديث غيره (440).

با آن ها ننشينيد تا در سخن ديگرى فرو روند.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله بنا بر نقلى در توضيح و تفسير همين آيات فرمود:

اعظم الناس خطايا يوم القيامه اكثرهم خوضا فى الباطل (441).

گناهكارترين مردم در روز قيامت، كسى است كه بيش تر در باطل فرو رفته باشد.

روايات نيز انسان را از آزاد گذاشتن زبان، چه درباره خودش و چه درباره ديگران، نهى كرده است.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

ان الرجل ليتكلم بالكلمه من رضوان الله عزوجل فيكتب له بها رضوانه يوم القيامه (442). و ان الرجل ليتكلم بالكلمه لا يدرى انها بلغت منه حيث بلغت فيوجب الله له بها سخطه الى يوم القيامه (443).

همانا آدمى سخنى را كه خشنودى خدا در آن است مى گويد، و به سبب همين سخن، روز قيامت خشنودى خدا براى او نوشته مى شود... و همانا آدمى سخنى مى گويد (كه مورد غضب الاهى است)در حالى كه ؛ نمى داند اين سخن او را به چه مرحله اى مى رساند؛ پس خداوند به واسطه همين سخن، ناخشنودى خود را تا روز قيامت براى او مى نويسد.

ابوذر غفارى (رض) يار صديق رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله نيز گفته است :

گناه كارترين مردم در روز قيامت، كسانى هستند كه در معصيت خدا بسيار صحبت مى كردند (444)؛ پس با توجه به اين كه بيش تر اهل آتش از راه زبان وارد دوزخ مى شوند، بايد از نقل خطا و معصيت پرهيز كرد.

حضرت زين العابدين عليه‌السلام در دعاى ختم قرآن مى فرمايد:

اللهم صل على محمد و اله و اجعل القران.... لالسنتنا عن الخوض فى الباطل من غير ما افه مخرسا (445).

بار الاها بر محمد و خاندان او درود فرست و قرآن را خاموش كننده زبان ما از فرو رفتن در باطل، بدون تحمل ضرر، قرار ده.

## (4) ريشه هاى درونى فرو رفتن در باطل

گرايش به گناهان و كردار ناپسند، ريشه اصلى فرو رفتن در باطل است. جاذبه گناه، انسان را به يادآورى، تخيل و سخن گفتن درباره آن وا مى دارد. شخصى كه زشتى ها و ناپسندى ها را با آب و تاب حكايت مى كند به قطع، پيش از آن، افكارش در همان امور سير كرده است و اين همه، در نيروى افسار گسيخته شهوت بشر ريشه دارد.

## (5) پيامدهاى زشت فرو رفتن در باطل

1 - ريختن قبح گناه

نقل خطا و باز گفتن رفتارهاى ناپسند، زشتى آن ها را نزد گوينده و شنونده از بين مى برد. انسان درستكار از نقل گناه و شنيدن آن نيز شرمگين مى شود و روشن است كه حكايت تباهى ها، آرام آرام، اين احساس شرم را از ميان خواهد برد و وقتى زشتى عملى در نظر انسان كمرنگ شد، براى انجام آن جرات مى يابد.

2 - تشويق به گناه

يادآورى رفتارهاى زشت، نيروى شهوت انسان را تحريك كرده، ميل و رغبت بر انجام گناه را افزايش مى دهد و از آن جا كه نفس عمل خطا بوده است، اين تهييج در خارج از مرزهاى الاهى و حريم انسانى صورت مى پذيرد.

3 - اشاعه زشتى ها

نقل گناه و نشان دادن راه انجام آن، افزون بر اين كه زشتى گناه را از بين مى برد، شنونده را به بدى سوق داده، به انجام گناه راهنمايى مى كند. چه بسا كه فكر ارتكاب آن گناه، به ذهن شنونده خطور نكرده يا راه انجام آن را نمى دانسته ؛ اما با شنيدن حكايت گناه، به هر دو نكته دست يافته است ؛ يعنى هم جرات انجام آن كار و هم دستورالعمل اجراى آن را مى آموزد.

## (6) راه هاى درمان فرو رفتن در باطل

رهايى از اين بيمارى همانند ديگر بيمارى هاى اخلاقى با يادآورى پيامدهاى زشت و ناپسند آن ميسر است. عواقب اين رفتار حرام به اندازه اى شوم و زننده است كه تذكر آن ها، تنفر و انزجار از اين بيمارى را در پى خواهد داشت. همچنين بايد كوشيد تا از امور مهم دين و دنيا به اندازه نياز سخن گفت و به جاى سخنان بيهوده به ذكر خدا مشغول شد. افزايش ذكر و دعا و مناجات در برنامه زندگى، روش بسيار مناسبى براى ترك سخن درباره گناه است.

### وظيفه شنونده حكايت گناه

اگر شنونده متوجه شود كه سخنان گوينده در ذهن او اثر نامطلوب مى گذارد، حتى اگر غرض گوينده، خوب و درست هم باشد، نبايد به آن گوش دهد؛ چرا كه از نظر روانى موجب تحريك او به سمت گناه مى شود و برايش خطر لغزش وجود دارد. همان گونه كه گفته شد، خداوند متعالى در قرآن كريم مى فرمايد:

فلاتقعدوا معهم حتى يخوضوا فى حديث غيره (446).

پس با آن ها ننشينيد تا در سخن ديگرى فرو روند.

نهى پروردگار از نشستن در كنار كسانى كه در باطل فرو مى روند، پس از آن است كه مى فرمايد:

و به تحقيق، خداوند براى شما در قرآن دستورى فرستاده است كه هر گاه بشنويد افرادى آيات خدا را انكار كرده، مورد استهزا قرار مى دهند، با آن ها ننشينيد تا به سخن ديگر بپردازند؛ در غير اين صورت، شما نيز مانند آن ها خواهيد بود. خداوند منافقان و كافران را در جهنم جمع مى كند (447).

آيه به ظاهر چنين مى گويد كه اگر شنونده بداند قصد گوينده نادرست و باطل، و سخن او با نيتى نادرست توام است، بايد از گوش دادن به آن بپرهيزد.

# فصل دوازدهم : استهزا و سخريه

يا ايها الذين آمنوا لا يسخر قوم من قوم عسى ان يكونوا خيرا منهم و لا نساء من نساء عسى ان يكن خيرا منهن (448).

اى كسانى كه ايمان آورده ايد! هيچ گروهى از شما گروه ديگر را مسخره نكند. شايد ايشان [= گروه دوم] از آن ها [= گروه اول] بهتر باشند و زن هايى، زن هاى ديگر را مسخره نكنند، شايد ايشان از آن ها بهتر باشند.

## مقدمه

يكى از رفتارهاى ناشايست كه گروهى براى بى اعتبار كردن ديگران، از آن بهره مى گيرند، «استهزا» يا «سخريه (449)» است. استهزا و سخريه، از جمله بيمارى هاى بسيار زشت و نازيباى زبان است كه عواقبى چون آزردگى، دشمنى و انتقامجويى را در جامعه بشرى به بار آورده، روح وحدت و يك پارچگى را از ميان مى برد. اين فصل مى كوشد تا ضمن بررسى ابعاد گوناگون اين آفت، راه هايى براى درمان آن ارائه دهد و موضوعات مورد توجه در آن چنين است :

1 -تعريف استهزا و سخريه

2 - اقسام استهزا و سخريه

3 - نكوهش استهزا و سخريه از ديد شرع و عقل

4 - ريشه هاى درونى استهزا و سخريه

5 - پيامدهاى زشت استهزا و سخريه

6 - راه هاى درمان استهزا و سخريه.

## (1) تعريف استهزا و سخريه

تقليد گفتار، كردار يا صفتى از صفات يا نقصى از نقايص ديگرى، براى خنداندن مردم، استهزا ناميده مى شود. گاه انسان فقط براى معرفى ديگرى، لحن گفتار يا شكل رفتار او را نمايش مى دهد و حالت يا صفت او را بيان مى كند، همانند آن كه فرد مورد نظرش را با صفت نابينايى يا لنگى مى شناساند كه البته اين از تعريف استهزا خارج است ؛ ولى گاه همين صفات را جهت خنداندن ديگران بيان مى كند كه از رفتارهاى زشت و ناپسند شمرده، و «استهزا و سخريه» ناميده مى شود؛ پس حقيقت استهزا از دو جزء تشكيل شده است : 1 -تقليد از ديگران 2 - قصد خنداندن آن ها.

##  (2) اقسام استهزا و سخريه

تقليد از ديگرى به دو صورت امكان پذير است :

الف - صريح (گفتارى و رفتارى)

همانند آن كه شكل رفتار (طرز راه رفتن، غذا خوردن، نشستن و...) يا لحن و صداى فردى را براى خنداندن ديگران تقليد كند.

ب - غير صحيح (اشاره اى و كنايه اى)

مثل آن كه با ايما و اشاره به گونه اى لحن يا شكل رفتار فرد را بيان كند كه موجب خنده ديگران شود.

استهزا از جهت پنهان بودن يا نبودن عيب مورد تقليد نيز به دو نوع قابل تقسيم است :

الف - تقليد عيب پنهان

گاه آن چه دستاويز فرد ريشخند كننده قرا مى گيرد، عيب و نقصى است كه ديگران از آن بى اطلاعند و فقط شخص استهزا كننده از آن آگاه است.

ب - تقليد عيب آشكار

گاه مورد استهزا، عيبى است كه همه از آن آگاهند.

استهزا از جهت حضور يا غياب شخصى كه مسخره مى شود نيز به دو نوع تقسيم مى شود:

الف. استهزا شخص در حضور خود او

ب. استهزا شخص ؛ غيابش.

نكته مهم ديگر آن كه گاه انسان را به دليل داشتن عيب يا نقصى مسخره مى كنند، مانند مسخر شخص لنگ و كسى كه در تكلم و سخن گفتن، ناتوان است ؛ ولى گاه او را براى رفتار نيكويش استهزا مى كنند؛ همان گونه كه كافران و مشركان، مؤمنان را براى داشتن ايمان به استهزا مى گرفتند، يا افراد بى مبالات، اشخاص نيكوكار را مسخره مى كنند.

خداوند متعالى در قرآن كريم مى فرمايد:

ان الذين اجرموا كانوا من الذين امنوا يضحكون و اذا مروابهم يتغامزون (450).

همانا كسانى كه گناه كار و مجرمند، هميشه (در دنيا) به مؤمنان مى خنديدند و هنگامى كه از كنار ايشان مى گذشتند، (با اشاره چشم و ابرو)مسخره مى كردند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ريشخندى كرده اند آن منكران  |  | بر مثل ها و بيان ذاكران  |
| تو اگر خواهى بكن هم ريشخند  |  | چند خواهى زيست اى مردار چند  |
| شاد باشيد اى محبان در نياز  |  | بر همين در كه شود امروز باز (451)  |

## (3) نكوهش استهزا و سخريه از ديد شرع و عقل

تجاوز به حريم آبروى ديگران و تحقير ايشان به هر شكل و صورتى مورد نهى عقل و شرع است. خرد بشر بدون نياز به هيچ راهنمايى، ستم به تجاوز به حقوق ديگران را زشت و نازيبا، و ستمگر و متجاوز را مستحق سرزنش ‍ مى داند و صد البته كه استهزا و سخريه از مصاديق روشن ستم و تجاوز است ؛ از اين رو، زشتى استهزا و سخريه نزد عقل، امرى قطعى به شمار مى رود.

شرع نيز به حكم ملازمه احكام عقل و شرع (452)، ظلم و تعدى در حق ديگران را حرام شمرده، ظالم را مستحق عقاب مى داند. افزون بر اين قرآن كريم و روايات، اين رفتار را با صراحت، نهى كرده و ممنوع شمرده اند.

خداوند متعالى در قرآن كريم مى فرمايد:

يا ايها الذين آمنوا لا يسخر قوم من قوم عسى ان يكونوا خيرا منهم و لا نساء من نساء عسى ان يكن خيرا منهن (453).

اى كسانى كه ايمان آورده ايد! هيچ گروهى از شما گروه ديگرى را مسخره نكند. شايد ايشان (گروه دوم) از آن ها (گروه اول) بهتر باشند و زن هايى، زن هاى ديگر را مسخره نكنند. شايد ايشان از آن ها بهتر باشند.

در قرآن آمده است :

و وضع الكتاب فترى المجرمين مشفقين مما فيه و يقولون ياويلتنا ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيره و لا كبيره الا احصاها (454).

و نامه اعمال قرار داده مى شود، پس گناه كاران در حال هراس از آن چه در آن است، نگاه مى كنند و مى گويند: اى واى بر ما! اين چه برنامه اى است كه هيچ كوچك و بزرگى فروگذار نشده، مگر آن كه آن را به شمار آورده است.

ابن عباس در ذيل اين آيه روايت مى كند:

الصغيره التبسم بالاستهزاء بالمؤمن و الكبيره القهقهه بذلك (455).

صغيره، لبخندى براى استهزاى مؤمن، و كبيره، قهقهه و خنده بلندى براى ريشخند او است.

از سويى اگر شخص را در حضور او ريشخند كنند، موجبات ناخشنودى اش ‍ را فراهم آورده و خاطر او را آزرده اند كه در اين صورت، استهزا كننده مشمول حكم آزار دهندگان مؤمنان نيز مى شود كه آزار دهنده مؤمن، آزار دهنده خدا است و آزار دهنده خدا «ملعون» است، چنان كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

من آذى مؤمنا فقد آذانى و من آذانى فقد آذى الله و من آذى الله فهو ملعون فى التوراه و الانجيل و الزبور و الفرقان (456).

كسى كه مؤمنى را برنجاند، به تحقيق مرا رنجانده است و كسى كه مرا برنجاند، به قطع خدا رنجانده است و كسى كه خدا را برنجاند، در تورات و انجيل و زبور و قرآن لعن شده است.

آزار دهنده مؤمن بايد به خدا اعلان جنگ بدهد؛ چنان كه از حضرت صادق عليه‌السلام نقل شده است :

قال الله عز و جل لياءذن بحرب منى من اذى عبدى المؤمن (457).

خداوند عزوجل مى فرمايد: كسى كه به بنده مؤمن من آزار رساند، بايد به من اعلان جنگ دهد.

استهزا اگر در غياب شخص و درباره عيوب پنهانش صورت پذيرد، افزون بر حكم استهزا، مشمول حكم غيبت نيز مى شود كه خود گناهى بزرگ از گناهان متعدد زبان است. همچنين اگر عيوب پنهان شخص در حضور او موضوع استهزا قرار گيرد، گذشته از حكم استهزا، حكم غيبت را نيز دارا است ؛ اگر چه نام غيبت بر آن صدق نكند. هر گاه شخص را براى رفتار نيك يا ايمان و اعتقاد درستش مسخره كنند، مايه وهن دين خدا شده اند؛ يعنى به ايمان و عمل صالح توهين كرده اند كه اين گناهى بس بزرگ است.

خداوند متعالى در قرآن كريم ضمن ترسيم حال دوزخيان، و در پاسخ به تقاضاى بازگشت ايشان به دنيا مى فرمايد:

اخسؤ ا فيها و لا تكلمون انه كان فريق من عبادى يقولون ربنا امنا فاغفرلنا وارحمنا و انت خيرالراحمين فاتخذتموهم سخريا حتى انسوكم ذكرى و كنتم منهم تضحكون (458).

دور شويد و با من سخن نگوييد. همانا گروهى از بندگان من مى گفتند: «پروردگارا! ما ايمان آورديم ؛ پس ما را بيامرز و بر ما ترحم كن و تو بهترين رحم كنندگانى، و شما ايشان را به ريشخند گرفتيد تا مرا از ياد برديد و بر ايشان مى خنديديد.

## (4) ريشه هاى درونى استهزا و سخريه

استهزا از عوامل درونى گوناگونى سرچشمه مى گيرد كه گاه به نيروى شهوت، و گاه به نيروى غضب مربوط است. براى اين رفتار ناپسند، گاه جنبه شهوانى مانند تحصيل مال يا مقام و گاه جنبه خشم و غضب مانند كينه و دشمنى وجود دارد. برخى از اين ريشه ها عبارتند از:

1 - طمع مال يا مقام

مسخره كنندگان براى خوشايند توانگران يا صاحب منصبان، ديگران را استهزا مى كنند تا از اين راه مال يا مقامى به دست آورند كه اين كار، گاه پيشه آن ها و راه در آمدشان مى شود، مانند دلقك هايى كه در دربار پادشاهان خدمت مى كردند و با تمسخر ديگران موجب سرگرمى آن ها مى شدند، و گاه اين رفتار ناپسند، شغل آن ها نيست ؛ بلكه فقط برخى اوقات براى خوشايند و خنداندن ديگران، آن را انجام مى دهند كه اين نيز فسق، بوده و انجام دهنده آن فاسق است. امروزه در جوامع بشرى، برخى از اين كارها را «هنر» مى نامند و انجام دهنده را هنرمند مى گويند (459)!!!

2 - كينه و نفرت

تمسخر، گاه براى فرونشاندن خشم و ابراز دشمنى و كينه انجام مى گيرد. انگيزه استهزا كننده در اين حالت، نشان دادن تنفر خويش از شخص مورد نظر او است و با اين رفتار مى كوشد تا آبرو و وجهه آن شخص را از بين ببرد. تنفر و دشمنى استهزا كننده از فرد مورد نظرش چه بسا معلول دشمنى او با عقيده فرد مذكور باشد؛ مانند دشمنى كافران با مؤمنان كه موجب مى شود مؤمنان را استهزا كنند.

3 - حسد

حسادت به موقعيت افراد، ممكن است عاملى براى ريشخند كردن آن ها شود. فرد حسود به دليل نداشتن موقعيت شخص مورد نظرش، مى كوشد تا به هر صورت ممكن او را از رتبه و شانش پايين آورد.

## (5) پيامدهاى زشت استهزا و سخريه

استهزا، پيامدهاى ناخوشايند و ناپسندى در دنيا و سراى آخرت براى استهزا كننده و جامعه بشرى به بار خواهد آورد كه از آن جمله مى توان به موارد ذيل اشاره كرد:

### الف - پيامدهاى دنيايى

1 -سبك شدن مسخره كننده : مسخره كننده با ارتكاب اين رفتار زننده و سبك، پيش و بيش از ديگرى، خود را خوار و خفيف مى كند و مايه نزول شان و از بين رفتن وقار خويش مى شود.

2 - كينه و دشمنى : استهزا، كينه و دشمنى ميان مسخره كننده و استهزا شونده را در پى دارد.

3 - سست شدن پيوند برادرى : تمسخر، پيوند برادرى ميان مؤمنان را سست كرده، از بين مى برد؛ چرا كه خنده شنوندگان و بينندگان استهزا، بر تمسخر ديگرى، رابطه برادرى او با آن ها را ضعيف، و سرانجام نابود مى كند.

4 - عقوبت در دنيا: ريشخند كردن ديگران مجازات الاهى در همين دنيا را در پى دارد. چه بسيار كسانى كه به آن چه استهزا مى كردند، مبتلا شدند، حضرت زين العابدين عليه‌السلام در بخشى از گفتارى طولانى به توضيح و تشريح گناهان گوناگون پرداخته است :

والذنوب التى تنزل النقم.... والاستهزاء بهم [بالناس] والسخريه منهم (460).

و گناهانى كه عذاب و عقوبت را فرود مى آورد: استهزاى مردم و مسخره كردن ايشان است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر كى استهزا كند بر خاصگان عشق حق  |  | تيغ قهرش بر سر آيد از جلاد قهرمان  |
| ندهدش قهر خدا مهلت كه تا يك دم زند  |  | گرچه دارد طاعت اهل زمين و آسمان  |
| عبرت از ابليس گيرد آنك نسل آدم است  |  | كو به استهزاى آدم شد سيه روى قرآن  |
| تا كه بهتان ها نهد آن مظلم تاريك دل  |  | خنبك و مسخرگى و افسوس بر صاحب دلان  |
| احمد مرسل به طعن و سخره بوجهل بود  |  | موسى عمران به تسخرهاى فرعونى چنان  |
| صبرها كردند تا قهر خدا اندر رسيد  |  | دود قهر حق برآمدشان ز سقف دودمان (461)  |

### ب - پيامدهاى آخرتى

1 -استهزا كننده در قيامت ريشخند مى شود. پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

ان المستهزئين بالناس يفتح لاحدهم من باب الجنه فيقال هلم هلم فيجى ء بكربه و غمه فاذا اتاه اغلق دونه ثم يفتح له باب اخر فيقال هلم هلم فيجى ء ببكربه و غمه فاذا اتاه اغلق دونه فما يزاله كذلك حتى ان الرجل ليفتح له الباب فيقال : هلم هلم فما ياتيه (462).

همانا بر هر يك از مسخره كنندگان مردم، درى از درهاى بهشت باز، و گفته مى شود: پيش آى. پيش آى. او به سختى و اندوه مى آيد و هنگامى كه آمد، آن در بسته مى شود؛ سپس در ديگر گشوده، و گفته مى شود: پيش آى. پيش ‍ آى. او (دوباره) به سختى و اندوه مى آيد و هنگامى كه آمد، آن در بسته مى شود و اين ادامه مى يابد تا ديگر پيش نيايد.

كيفر و پاداش هر كس در قيامت با عمل او متناسب است. اگر كسى را مسخره كرده، مسخره مى شود. آن گاه كه انسان، سزاى متناسب با عمل خويش را مى چشد، اثر رفتار زشت خود را احساس مى كند. به تعبير دقيق تر، قيامت، صحنه «تجسم اعمال» يا «ديدن واقعيت عمل خويش» است. اعمال انسان، باطن و واقعيتى دارد كه آدمى به دليل گرفتارى در حجاب هاى دنيايى، از ديدن آن محروم است و آن گاه كه با خروج از دنيا و ورود به قيامت از اين حجاب هاى رست، واقعيت اعمال خويش را آن گونه كه هست مى بيند. خداوند بزرگ در قرآن كريم از عاقبت كسانى كه اهل ايمان را در دنيا استهزا مى كردند، خبر داده است :

فاليوم الذين آمنوا من الكفار يضحكون على الارائك ينظرون (463).

پس امروز (قيامت (مؤمنان به كافران مى خندند؛ در حالى كه بر تخت هاى مزين بهشتى نشسته اند و نگاه مى كنند.

2 - از آن جا كه مسخره كننده با رفتار زشت خود، مؤمنى را رنجانده است، به سختى مجازات خواهد شد؛ زيرا آزار مؤمن، آزار خدا است و آزار دهنده خدا از رحمت خدا به دور است به ويژه اگر رفتارهاى نيك يا اعتقادات درست مؤمن مسخره شود، مجازاتى سنگين تر در آخرت به بار خواهد آورد (464).

## (6) راه هاى درمان استهزا و سخريه

براى درمان اين بيمارى بايد به عواقب و پيامدهاى شوم آن انديشيد. استهزا، مايه دشمنى دنيا و عذاب و گرفتارى آخرت است. استهزا موجب خوار شدن مى شود و او را از شان و مقام خويش پايين مى آورد و چه بسا به همان چيزى كه دستاويز قرار داده دچار شود. تاريخ حكايت مى كند كه حكم پدر مروان به دنبال رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله راه مى افتاد و به قصد تمسخر، از راه رفتن حضرت با حالتى زشت تقليد مى كرد تا روزى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله متوجه رفتار زننده او شد و فرمود: (از خدا مى خواهم) همان طور كه هستى بمانى. با اين جمله، حكم به مرض اختلاج (465) گرفتار شد و تا آخر عمر به همين مرض مبتلا بود.

شخصى كه استهزا را شغل خويش قرار داده بايد بداند كه روزى دهنده خدا است.

در قرآن كريم آمده است :

و من يتوكل على الله فهو حسبه (466).

هر كس به خدا توكل كند، خدا برايش است.

كسب خشم و ناخشنودى خدا، مايه قهر او و از بين برنده روزى است. گاه نفرين كسانى كه مورد تمسخر قرار گرفته اند، موجب تنگى روزى فرد مسخره كننده مى شود. همچنين استهزا كننده بايد به اين بينديشد كه اگر خود مورد استهزا قرار مى گرفت، آيا خشنود مى شد. با انديشيدن در اين نكات، از استهزاى ديگران منصرف مى شود و در صدد درمان خود بر مى آيد.

# فصل سيزدهم : نميمه

شرار كم المشاءون بالنميمه المفرقون بين الاحبه الباغون للبراء المعايب (467).

بدترين شما سخن چينان هستند كه ميان دوستان جدايى مى افكنند و در جست و جوى عيب هاى خوبانند.

امير مؤمنان على عليه‌السلام

## مقدمه

يكى از امورى كه دانشمندان علم اخلاق در ذيل مبحث افشاى سر از آن بحث مى كنند «نميمه» يا «سخن چينى» است كه از آن به زشتى ياد مى شود. سخن چينى از پست ترين رفتارهاى بشر است كه دشمنى و كينه را در پى دارد و پيوندهاى دوستى و برادرى را نابود مى كند. قرآن كريم از آن به بدى ياد كرده و روايات بسيارى در نكوهش آن وارد شده است. سخن چينى از آفات و بيمارى هاى شايع زبان است كه بايد آن را شناخت و براى درمانش كوشيد. اين فصل به بيان مطالب گوناگونى درباره سخن چينى مى پردازد و در ضمن از «سعايت» كه نوع خاصى از سخن چينى است، بحث خواهد كرد. موضوع هاى اين بخش عبارتند از:

1 -تعريف سخن چينى

2 - اقسام سخن چينى

3 - نكوهش سخن چينى از ديد شرع

4 - ريشه هاى درونى سخن چينى

5 - پيامدهاى زشت سخن چينى

6 - راه هاى درمان سخن چينى.

## (1) تعريف سخن چينى

«سخن چينى» بيان سخنان گفته شده درباره كسى، به خود او است به اين معنا كه به وى بگويند: فلان شخص درباره تو چنين مى گفت، و سخن چين به كسى مى گويند كه سخن فردى را به كسى كه مطلب درباره او گفته شده برساند.

امام صادق عليه‌السلام درباره لشكر عقل و جهل مى فرمايد:

... و صون الحديث، وضده النميمه (468).

و نگاهبانى گفتار (از لشكريان عقل است) و ضد آن، سخن چينى است (كه از لشكريان جهل به شمار مى رود.)

نگهبانى و صيانت از گفتار ديگران، به معناى باز نگفتن آن نزد ديگران است و سخن چينى به معناى بازگفتن سخن ديگرى نزد كسانى است كه مطلب درباره آن ها گفته شده است ؛ البته «نميمه» مفهومى گسترده تر از اين دارد و فقط به بازگفتن سخن افراد محدود نمى شود؛ زيرا ممكن است حركت و علمى درباره شخصى، بدون آگاهى او انجام شود و كسى اين عمل را براى او باز گويد؛ يعنى سخن چينى نزد او رفته، او را از عمل انجام شده آگاه كند. بيان گفتار يا رفتار ديگرى، گاه با لفظ انجام مى شود و گاه از راه اشاره يا نوشتن يا رفتارى خاص به فرد مقابل فهمانده مى شود كه اين هم از مصاديق نميمه است.

### تعريف سعايت

آن گاه كه سخن چينى، نزد كسى انجام شود كه از او بيم زيان و آزار است، «سعايت» ناميده مى شود؛ مانند سعايت نزد پادشاهان و بزرگان كه از آنان ترس زندان، تبعيد و قتل وجود دارد.

## (2) اقسام سخن چينى

سخن چينى از جهت ابزار انجام آن، به گفتارى، نوشتارى و اشاره اى، قابل تقسيم است. نقل گفتار يا رفتار ديگران به هر يك از سه شكل پيش گفته ممكن است. سخن چينى را از جهت موضوع به اقسام ذيل نيز مى توان تقسيم كرد:

1 - نقل گفتار

گاه سخن چين آن چه را ديگران گفته اند، نقل مى كند.

2 - نقل رفتار

گاه آن چه را انجام داده اند، نقل مى كند.

3 - نقل پندار

گاه از آن چه در دل مى گذرانند، حكايت مى كند.

دامنه سخن چينى، نقل عيب ها و نقيصه هاى گفتارى و رفتارى و پندارى ديگران را هم در بر مى گيرد به اين معنا كه سخن چينى، فقط حكايت امورى را كه عيب نيستند در بر نگرفته ؛ بلكه نقل هر چيزى را كه عيب يا نقص ‍ پنداشته شود نيز در بر مى گيرد؛ براى نمونه، گاه سخن چين گفتار راست ديگران و گاه گفتار دروغ ايشان را نقل مى كند و روشن است كه با نقل گفتار دروغ، شنونده به دروغگويى آن شخص پى مى برد كه در اين موارد، گاه سخن چين با غيبت همراه است. سخن چينى گاه به انگيزه زيان رساندن به فردى كه از او حكايت مى شود انجام مى گيرد كه اين رفتار، به شكل معمول، نزد قدرتمندان صورت مى پذيرد و گاه چنين انگيزه اى در كار نيست كه نوع اول را سعايت مى نامند.

سخن چينى گاه يك سو داشته، فقط از يك طرف براى ديگرى نقل مى شود و گاه دو طرف دارد كه از آن به «دو به هم زنى» يا «افساد بين الناس» تعبير مى كنند به اين معنا كه سخن چين براى به هم زدن رابطه دو نفر، سخن هر كدام را براى ديگرى نقل مى كند.

## (3) نكوهش سخن چينى از ديد شرع

سخن چينى در آيات و روايات به شدت نكوهيده، و در مقايسه با ديگر رفتار ناپسند، از زشت ترين آن ها شمرده شده است.

خداوند متعالى در قرآن مجيد مى فرمايد:

ويل لكل همزه لمزه (469).

واى بر هر عيب جوى سخن چين.

كه سخن چين (همزه) در كنار غيبت كننده (لمزه) آورده شده است.

پيامبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله در سوره قلم، چنين خطاب مى شود:

و لا تطع كل حلاف مهين هماز مشاء بنميم (470).

از سوگند خورندگان به دروغ كه افرادى فرومايه اند، پيروى مكن ؛ از كسانى كه بسيار عيب جو و سخن چين هستند.

محدثان بزرگ در مجموعه هاى روايى خود، احاديث بسيارى را در نكوهش ‍ اين عمل نقل كرده اند. كافى، مستدرك الوسائل، بحارالانوار، وسائل الشيعه و بسيارى از كتاب هاى روايى ديگر، درباره اين بيمارى باب مستقلى دارند.

امام صادق عليه‌السلام به نقل از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

لا انبئكم بشراركم ؟ قالوا: بلى يا رسول الله قال : المشاءون بالنميمه... (471).

آيا شما را از بدترينتان آگاه كنم ؟ گفتند: بله اى رسول خدا! فرمود: كسانى از شما كه سخن چينى مى كنند.

حضرت سخن چينى را در شمار امورى كه پيامبر از آن ها باز داشته، معرفى كرده است :

ان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله نهى عن الغيبه... و نهى عن النميمه (472).

همانا رسول خدا از غيبت و... سخن چينى نهى فرموده است.

سرور پرهيزكاران حضرت على عليه‌السلام نيز مى فرمايد:

بئس الشيمه النميمه (473).

سخن چينى خلق و خوى بدى است.

النميمه شيمه المارق (474).

سخن چينى، خوى كسانى است كه از دين خارج شده اند.

حال ممكن است پرسيده شود: آيا حرفى را كه درباره كسى زده شده، مى توان براى او بازگفت با اين توجيه كه حرف او دروغ نيست ؛ بلكه واقعيت دارد؟ در پاسخ مى توان گفت : دروغ گفتن حرام است ؛ اما راست گفتن همه جا واجب نيست ؛ يعنى نمى توان گفت به دليل آن كه دروغ گفتن حرام است، راست گفتن واجب است و حتى نمى توان حرمت دروغ را دليل بر جواز هر سخنى راست دانست و اين امر را بهانه قرار داد و هر سخنى را كه از هر شخصى شنيده مى شود، براى ديگرى نقل كرد؛ زيرا اين نوعى فتنه انگيزى است، و گاه مفسده راست گفتن از دروغ گفتن بيش تر است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

ثلاثه يقبح فيهن الصدق : 1 - النميمه... (475).

راست گويى در سه جا زشت است : 1 -سخن چينى....

امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

اسوء الصدق النميمه (476).

زشت ترين راستگويى ها، سخن چينى است.

حال به آسانى مى توان گفت : سخن چينى حرام، و از گناهان بزرگ است و اگر سعايت باشد، از بدترين انواع سخن چينى به شمار مى رود و از آن بسيار نكوهش شده است ؛ چنان كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

شر الناس المثلث قيل يا رسول الله و ما المثلث ؟ قال : الذى يسعى باخيه الى السلطان فيهلك اخاه و يهلك السلطان (477).

بدترين مردم مثلث است. عرض شد: اى پيامبر خدا! مثلث چه كسى است ؟

فرمود: كسى كه از برادرش نزد فرمانروا [= قدرتمند] بدگويى كند. او (با اين عمل، هم خودش و هم) برادرش و فرمانروا را نابود مى كند؛

البته زشتى اين عمل تا جايى است كه براى آن وجه شرعى وجود نداشته باشد در غير اين صورت، چه بسا نقل سخن و رفتار ديگران واجب شود. مانند آن كه واجب است در محضر قاضى و دادگاه عدل، مطالب براى روشن شدن حقيقت، بيان شود؛ زيرا اين جا تمايل هاى شخصى در كار نيست ؛ بلكه عقل و شرع هر دو به بيان واقعيت حكم مى كنند تا حقى نابود، و حكم نادرستى صادر نشود.

دو به هم زدن يا «افساد بين الناس» نيز از بدترين انواع سخن چينى به شمار مى رود كه به شدت نكوهش شده است.

خداوند متعالى در سرزنش چنين افرادى مى فرمايد:

الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه و يقطعون ما امر الله به ان يوصل و يفسدون فى الاءرض اولئك هم الخاسرون (478).

كسانى كه پيمان خدا را پس از استوار كردن آن مى شكنند و آن چه را خداوند به پيوستن آن فرمان داده مى گسلند و در زمين فساد مى كنند، ايشان زيان كارانند.

وظيفه انسان در برابر سخن چين

انسان در برابر سخن چين چند وظيفه دارد:

1 - او را تصديق نكند؛ زيرا گناه كار و فاسق است و گواهى فاسق پذيرفته نمى شود؛ چنان كه خداوند متعالى در قرآن كريم مى فرمايد:

ان جاءكم فاسق بنباء فتبينوا (479).

اگر فاسقى براى شما خبرى آورد، درباره خبرش تحقيق كنيد.

2 - او را از اين كار باز دارد؛ زيرا عمل او از امور منكر بوده و خداوند متعالى در قرآن مى فرمايد:

و اءمر بالمعروف و انه عن المنكر (480).

امر به معروف كن و از منكر بازدار.

3 - از او ابراز تنفر كند؛ زيرا او مبغوض خدا است و تنفر از مبغوض خدا لازم است.

4 - به شخصى كه مطلب از او نقل شده، گمان بد نبرد؛ زيرا خداى تعالى مى فرمايد:

اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم (481).

از بسيارى گمان ها بپرهيزيد؛ چرا كه بعضى از گمان ها، گناه است.

5 - گفتار سخن چين، او را به تحقيق و تجسس درباره شخصى كه از او نقل شده وا ندارد كه خداى تعالى مى فرمايد: و لا تجسسوا (482).

6 - خودش مرتكب كارى كه ديگران را از آن نهى مى كند نشود؛ يعنى سخن چينى او را براى كسى كه سخن از جانب او نقل شده، بيان نكند؛ زيرا در اين صورت، هم سخن چينى و هم غيبت كرده است. مردى نزد امير مؤمنان على عليه‌السلام آمد و درباره ديگرى بدگويى كرد.

حضرت فرمود:

يا هذا نحن نساءل عما قلت فان كنت صادقا مقتناك، و ان كنت كاذبا عاقبناك، و ان شئت اءن نقيلك اءقلناك ؟ قال : اقلنى يا اءميرالمؤمنين (483).

اى فلانى ! ما از آن چه گفتى، مى پرسيم [= بازخواست مى كنيم] اگر راست گفته باشى، تو را دشمن مى داريم و اگر دروغ گفته باشى، تو را مجازات مى كنيم و اگر بخواى رهايت كنيم [= از كرده خويش پشيمان شوى] تو را رها مى كنيم. (آن مرد) گفت : اى امير مؤمنان ! رهايم كنيد.

## (4) ريشه هاى درونى سخن چينى

سخن چينى از سركشى يكى از دو نيروى «غضب» و «شهوت» انسان سرچشمه مى گيرد و گاه در هر دو ريشه دارد. تجاوز اين دو از حريم فرمانروايى خرد، موجب پديد آمدن صفات ناپسندى مى شود كه آن ها نيز پيدايش رفتارهاى ناپسندى چون سخن چينى را در پى دارند. سخن چينى، در يكى از عوامل ذيل ريشه دارد:

1 - نفرت و دشمنى

گاه انسان از روى نفرت سخن چينى مى كند و در صدد بد نام كردن ديگرى است.

2 - حسد

حسادت به مقام و مرتبه ديگران، عامل بسيار مهمى براى سخن چينى، به ويژه سعايت است. فرد مبتلا، براى از بين بردن شان ديگرى به سعايت از او مى پردازد. دو به هم زنى را مى توان از موارد فتنه به شمار آورد كه در اين صورت، بر اساس آيات قرآن كريم، از خونريزى و قتل شديدتر و بزرگ تر خواهد بود؛ چنان كه خداوند متعالى مى فرمايد:

الفتنه اشد من القتل (484). الفتنه اكبر من القتل (485).

دقت در مجموعه آيات و روايت هايى كه درباره سخن چينى آمده است، نشان دهنده بزرگى و زشتى بسيار اين گناه است.

3 - طمع و چشمداشت

گاه طمع به مال و مقام يا ديگر امور دنيايى، انسان را به رفتار ناپسندى چون سخن چينى و سعايت از ديگران وا مى دارد. فرد بيمار مى كوشد تا با بدگويى از ديگران و نقل گفتار و كردار ايشان، مال يا منزلتى براى خويش ‍ فراهم سازد.

4 - تفريح و سرگرمى

گاه انسان براى گذراندن وقت و سرگرمى، به نقل گفتار و رفتار اين و آن مى پردازد و سخن چينى مى كند.

## (5) پيامدهاى زشت سخن چينى

سخن چينى پيامدهاى ناخوشايندى را براى فرد مبتلا و جامعه انسانى به بار مى آورد كه برخى در دنيا و بعضى در آخرت گريبانگير او و جامعه مى شود.

### پيامدهاى دنيايى

1 -گسستن پيوند دوستى و برادرى : سخن چين با رفتار زشت خود، پيوندهاى معنوى را از بين برده، يكپارچگى جامعه انسانى را نابود مى كند. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله پس از آن كه سخن چين را بدترين افراد مى شناساند، مى فرمايد:

... المفرقون بين الاحبه... (486).

كسانى كه در ميان دوستان جدايى مى اندازند.

اسلام به يك پارچگى مسلمانان توجه فراوانى دارد و به پايدارى آن اهميت مى دهد. پيوندهاى روحى و معنوى در اين مكتب، ارزش در خور توجهى دارند. اسلام همان گونه كه به پيوندهاى جسمى، با عنوان «صله رحم» بسيار توجه كرده و نابود كردن آن را گناهى بزرگ به شمار آورده است، به حفظ و نگهبانى از پيوندهاى معنوى با عنوان «برادرى دينى» نيز بسيار سفارش كرده و نابود كننده آن را گناه كار مى داند.

خداوند متعالى در قرآن كريم مى فرمايد:

و يقطعون ما امر الله به ان يوصل (487).

و آن چه را خدا بر پيوند آن دستور داده مى گسلند.

خداوند تبارك و تعالى در بحث پيوند جسمى، از صله رحم ياد مى كند و در بحث پيوند روحى، فساد در زمين را يادآور مى شود و چه فسادى بالاتر از اين كه مردم را به جان يك ديگر بيندازند و رابطه برادران دينى و خويشاوندان را قطع كنند.

آسيب سخن چينى هنگامى مشخص تر مى شود كه ميان خويشاوندان مؤمن جدايى افتد؛ يعنى سخن چين سبب قطع پيوند روحى و جسمى شود و آن جا كه دشمن وارد شود، چه بسا عده اى به جان هم بيفتند و به ناحق خونى ريخته شود با كه در مراجعه به تاريخ، نمونه هاى بسيارى بر صدق اين موضوع يافت مى شود.

امام صادق عليه‌السلام فرمود:

و ان من اكبر السحر النميمه يفرق بها بين المتحابين و يجلب العداوه على المتصافيين و يسفك بها الدماء و يهدم بهاالدور و يكشف بهاالستور و النمام اشر من و طى الاءرض بقدم (488).

بزرگ ترين سحرها سخن چينى است كه ميان دوستان جدايى مى افكند و دشمنى را ميان دل هايى كه با محبت و پاك و بدون زنگارند، جلب مى كند و خون انسان ها به سبب آن ريخته و خانه هايشان خراب مى شود و پرده ها مى افتد (و پوشيده ها آشكار مى شود) و سخن چين، بدترين كسى است كه بر زمين گام نهاده است.

اين پاسخ كسانى است كه مى گويند: ما دروغ نمى گوييم ؛ بلكه سخن راستى را به ديگران منتقل مى كنيم كه به تعبير حضرت على عليه‌السلام زشت ترين راستگويى ها سخن چينى است.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در وصيت به حضرت على فرمود:

ان الله احب الكذب فى الصلاح و ابغض الصدق فى الفساد (489).

همانا خداوند دروغ گفتن براى ايجاد صلح را دوست دارد و از راستى كه مايه فساد شود، متنفر است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| يكى گفت با صوفى يى در صفا  |  | بدانى فلانت چه گفت از قفا؟  |
| بگفتا خموش، اى برادر! بخفت  |  | ندانسته بهتر كه دشمن چه گفت  |
| كسانى كه پيغام دشمن برند  |  | ز دشمن همانا كه دشمن ترند  |
| كسى قول دشمن نيارد به دوست  |  | جز آن كس كه در دشمن يار او است  |
| نيارست دشمن جفا گفتنم  |  | چنان كز شنيدن بلرزد تنم  |
| تو دشمن ترى كاورى بر دهان  |  | كه دشمن چنين گفت اندر نهان  |
| سخن چين كند تازه جنگ قديم  |  | به خشم آورد نيكمرد سليم  |
| ازان همنشين تا توانى گريز  |  | كه مر فتنه خفته را گفت خيز  |
| سيه چال و مرد اندر او بسته پاى  |  | به از فنته از جاى بردن به جاى  |
| ميان دو تن جنگ چون آتش است  |  | سخنچين بدبخت هيزم كش ‍ است(490)  |

2 - محروم شدن از رحمت الاهى : سخن چينى سبب قهر خداوند و دور شدن جامعه از رحمت خدا است. سخن چين نه تنها خود را از لطف خداوند محروم مى سازد، بلكه جامعه را نيز از الطاف الاهى دور مى كند. روايتى در اين باره مى گويد:

ان موسى عليه‌السلام استسقى لبنى اسرائيل حين اصابهم قحط فاءوحى الله تعالى اليه لا اءستجيب لك و لا لمن معك و فيكم نمام قد اصر على النميمه فقال موسى عليه‌السلام من هو يا رب حتى نخرجه من بيننا فقال الله يا موسى اءنها كم عن النميمه و اكون نماما فتابوا باءجمعهم فسقلوا (491).

(در زمان حضرت موسى در ميان بنى اسرائيل خشك سالى شديدى روى داد.) همانا موسى براى بنى اسرائيل در زمان خشك سالى باران طلبيد؛ (ولى هر چه دعا كرد، اثرى نبخشيد و باران نيامد.) پروردگار به او وحى كرد: در ميان شما يك نفر هست كه زياد سخن چينى مى كند و به سبب او دعاى شما را مستجاب نمى كنم. حضرت موسى از خدا خواست او را معرفى كند تا وى را از ميان خويش بيرون كنند. خداى متعالى فرمود: من شما را از نمامى نهى مى كنم ؛ پس چگونه او را به شما معرفى كنم و خود مرتكب نمامى شوم ؟ حضرت موسى اين مطلب را با قوم خود در ميان گذاشت و همه توبه كردند؛ آن گاه بر آن ها باران باريد.

3 - رسوايى سخن چين : سخن چين به دنبال عيب ها و نقص هاى مردم مى رود تا ابزار لازم براى رفتار زشت خود را فراهم آورد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله پس از آن كه سخن چينان را به تفرقه اندازى وصف مى كند، مى فرمايد:

... الباغون للبراء المعايب (492).

... كسانى كه در جست و جوى عيب هاى خوبان و صالحان هستند.

امير مؤمنان على عليه‌السلام هم ايشان را با همين وصف نام برده، است :

المبتغون للبرآء المعايب (493).

كسى كه در پى عيب هاى مسلمانان است، سرانجام رسوا مى شود.

چنان كه رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

يا معشر من اسلم بلسانه و لم يخلص الايمان الى قلبه لا تذموا المسلمين و لا تتبعوا عوراتهم، فانه من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته و من تتبع الله تعالى عورته يفضحه فى بيته (494).

اى كسانى كه به زبان اسلام آورده ايد، ولى ايمان در دل شما خالص نشده ! مسلمانان را نكوهش، و عيوب پنهان ايشان را دنبال نكنيد. همانا كسى كه در جست و جوى عيب مسلمانان باشد، خداوند به دنبال عيب او خواهد بود و هر كس خداوند در پى عيبش باشد، او را در خانه خودش رسوا مى سازد.

4 - سلب اعتماد و دور شدن از مردم : بيم و هراس مردم از نقل رفتار و گفتارشان نزد ديگران، موجب بى اعتمادى آن ها به سخن چين مى شود. مردم سخن چين را امانت دار ندانسته، از سخن گفتن نزد او مى پرهيزند. امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

لا تجتمع امانه و نميمه (495).

امانت با سخن چينى جمع نمى شود.

سلب اعتماد از سخن چين، موجب فاصله گرفتن مردم از او مى شود؛ چنان كه امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

اياك و النميمه فانها... تبعد عن الله و الناس (496).

از سخن چينى بپرهيزيد كه موجب دور ساختن از خدا و مردم مى شود.

پيامدهاى آخرتى سخن چينى

1 - عذاب قبر:

سخن چين از آغاز ورود به جهان برزخ، گرفتار عقوبت رفتار ناپسند خويش ‍ مى شود.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در وصيت به امير مؤمنان على عليه‌السلام فرمود:

يا على احذر... النميمه فان... النميمه توجب عذاب القبر (497).

اى على از سخن چينى بپرهيز كه همانا موجب عذاب قبر مى شود.

امير مؤمنان على عليه‌السلام نيز مى فرمايد:

عذاب القبر يكون من النميمه (498).

عذاب قبر از سخن چينى است.

2 - مسخ در محشر:

بسيارى از گناه كاران در صحراى محشر با چهره واقعى رفتار خويش ‍ برانگيخته مى شوند و در اين ميان، سخن چينان به سبب نوع خاص رفتار خود، به صورت يكى از حيوانات محشور مى شوند.

معاذ بن جبل (از اصحاب رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم» در منزل ابو ايوب انصارى نزديك پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله نشسته بود. معاذ عرض كرد: اى پيامبر خدا! نظر شما درباره اين آيه كه مى فرمايد: يوم ينفخ فى الصور فتاءتون افواجا(499)،

چيست ؟ رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

اى معاذ! مطلب بزرگى را پرسيدى ؛ (آن گاه اشك از چشمانش جارى شد و فرمود: (ده صنف از امت من پراكنده محشور مى شوند و خداوند آنان را از ديگر مسلمانان جدا، و چهره هايشان را مسخ مى كند. برخى از آنان به صورت ميمون، برخى به صورت... و... آنان كه به صورت ميمون محشور مى شوند، سخن چينانند... (500).

3 - محروم شدن از بهشت :

سخن چينى موجب خشم و سخط خداوند شده، سخن چين را از بهشت محروم مى سازد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

لا يدخل الجنه قتات (501).

سخن چين وارد بهشت نمى شود.

امام باقر عليه‌السلام نيز مى فرمايد:

الجنه محرمه على القتاتين و المشاءين بالنميمه (502).

بهشت بر غيبت كنندگان و سخن چينان حرام است.

از امام صادق عليه‌السلام نقل شده است :

اءربعه لا يدخلون الجنه الكاهن والمنافق و مدمن الخمر و القتات و هو النمام (503).

چهار كس وارد بهشت نمى شوند: 1 -كاهن 2 - منافق 3 - دائم الخمر 4 - سخن چين.

4 - عذاب آخرت :

رفتار زشت سخن چين، موجب خشم خداوند مى شود و او را گرفتار عذاب الاهى مى سازد.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در وصيت به ابوذر غفارى (ره) فرمود:

... يا اباذر صاحب النميمه لا يستريح من عذاب الله فى الآخره (504).

اى ابوذر! سخن چين در قيامت از عذاب خداوند راحت نخواهد شد.

## (6) راه هاى درمان سخن چينى

سخن چينى، مانند ديگر بيمارى هاى زبان، از دو راه «علمى» و «عملى» درمان پذير است.

### شيوه درمان علمى

تأمل و درنگ در زشتى اين رفتار و پيامدهاى ناخوشايند آن، فرد را به چاره جويى براى درمان خود وا مى دارد و با پديد آمدن اين خواهش درونى، او بايد به يادآورى مستمر و مداوم پيامدها بپردازد تا نفرت از اين گناه، و هراس از عواقب آن، در او پديد آيد و با پيدايش نفرت، به آسانى مى تواند به گناه پشت كرده، نفس خود را پاك سازد؛ البته ضعيف ساختن ريشه هاى اين گناه او را در ترك آن يارى خواهد كرد.

### شيوه درمان عملى

اشتغال مستمر و مداوم زبان به ذكر خدا، موجب پيدايش عادتى شايسته است كه اين خود سبب ترك عادت به رفتارهاى زشتى از قبيل سخن چينى مى شود. انسان بايد بكوشد زبان را با رفتارهاى نيك و پسنديده به مهار خود در آورد. پر كردن زمان هاى خالى با ذكر خدا و تلاوت قرآن، كوششى عملى براى از بين بردن عادت هاى زشت زبان است.

# فصل چهاردهم : بيهوده گويى

اعظم الناس قدرا من ترك ما لا يعنيه (505).

ارزشمندترين مردم كسى است كه آن چه را به كار او نمى آيد، ترك كند.

رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله

## مقدمه

شايسته نيست انسان سرمايه عمر را با سخنان بيهوده و بى فايده از بين ببرد و بايد بكوشد تا از هر لحظه عمر گرانبهايش بهره مند شود و سرمايه زندگانى را به سادگى از دست ندهد. بايد از آن چه مدت كوتاهى در اختيارش ‍ گذاشته شده، بيش ترين استفاده را برده، براى آخرت خود زاد و توشه اى فراهم آورد؛ بنابراين سخن بيهوده، حتى براى يك لحظه هم هدر دادن سرمايه است.

بيهوده گويى از آفاتى است كه بيش تر انسان ها به آن مبتلايند و به سبب آن، به وادى آفات ديگر زبان، كشيده مى شوند؛ پس بايد در رفع آن كوشيد و راه را بر گناهان زبان بست.

اين فصل بر آن است كه با بررسى ابعاد گوناگون آفت پيش گفته، راهى را براى درمان آن ارائه دهد، و موضوع هاى زير در آن مطرح مى شود:

1 -تعريف بيهوده گويى

2 - اقسام بيهوده گويى

3 - نكوهش بيهوده گويى از ديد شرع

4 - ريشه هاى درونى بيهوده گويى

5 - پيامدهاى زشت بيهوده گويى

6 - راه هاى درمان بيهوده گويى.

## (1) تعريف بيهوده گويى

مقصود از بيهوده گويى، به زبان آوردن سخنى است كه فايده مجاز و مشروع دنيايى با آخرتى، مادى يا معنوى و عقلايى يا شرعى نداشته باشد. سخن گفتن از آن چه براى گوينده بهره اى ندارد، بيهوده گويى است كه از آن به شهوت كلام نيز تعبير شده است ؛ البته بى فايده بودن سخن براى گوينده، به معناى بى ارزش بودن آن براى همگان نيست. چه بسا سخنانى كه براى برخى بى فايده، و براى ديگران سودمند و مفيد است ؛ از اين رو مفيد بودن را مى توان امرى نسبى به شمار آورد؛ اگر چه ممكن است برخى سخنان، براى همگان بى فايده باشد.

## (2) اقسام بيهوده گويى

1 - سخن گفتن درباره موضوع بى فايده

گاه انسان از موضوعى سخن مى گويد كه هيچ فايده اى براى او ندارد؛ اگر چه ممكن است همان موضوع، براى برخى مفيد باشد؛ در اين حال، سخن او از اقسام كلام بى فايده يا بيهوده گويى به شمار مى رود؛ مانند سخن گفتن از رنگ چشم و موى ديگران كه براى بيش تر افراد بى فايده، ولى براى برخى از مراكز اطلاعاتى، مفيد است.

2 - سخن اضافى (فضول كلام)

سخن بيش از اندازه لازم و كافى - اگر چه درباره موضوعى سودمند هم باشد، از اقسام كلام بى فايده به شمار مى رود؛ البته روشن است كه مقصود از آن، توضيح يا تكرارى كه جهت درك بهتر ارائه مى شود نيست ؛ زيرا به چنين تكرارى نياز بوده از آن استفاده مى شود.

3 - سخن نابجا

سخن كافى و به اندازه درباره موضوع سودمند و مفيد، اگر بيرون از جايگاه مناسبش گفته شود، از اقسام كلام بى فايده شمرده مى شود. نابجايى سخن، گاه از عدم تناسب سخن با مخاطب پديد مى آيد؛ ماننده اقامه برهان هاى غامض و دشوار براى عوام، و گاه از نبود تناسب زمانى، مكانى و... مخاطب حاصل مى شود؛ مانند سخن گفتن با افرادى كه از فرط خستگى، توان گوش ‍ سپردن به سخنان گوينده را ندارند.

پرسش بى فايده را هم مى توان از اقسام كلام بيهوده به شمار آورد كه در اين قسم نيز گاه از امرى بى فايده، پرسيده مى شود؛ مانند آن شخص كه پس از كلام امير مؤمنان على عليه‌السلام: سلونى قبل ان تفقدونى (506)؛ از من بپرسيد پيش از آن كه مرا در ميان خود نيابيد، از تعداد موهاى سر و صورت خويش پرسيد و گاه از كسى مى پرسد كه به پاسخ گفتن قدرت يا رغبت ندارد. همه اين ها افزون بر اين كه وقت پرسش ‍ كننده را از بين مى برد، وقت پاسخ دهنده را نيز هدر مى دهد و او را به زحمت مى اندازد. اين در صورتى است كه آفتى متوجه آن دو نشود و طرح پرسش براى اظهار فضل، فخر فروشى و تحقير طرف مقابل نباشد؛ وگرنه افزون بر نابودى عمر، انسان را به وادى گناه نيز مى كشاند و بى مقدار مى كند. براى پاسخ دهنده نيز ممكن است پيامد زشتى را به همراه داشته باشد؛ براى نمونه ؛ آن گاه كه روزه دارى را نا آگاهانه به خوردن و آشاميدن فرا مى خوانند و او مى پرهيزد، از او مى پرسند: «روزه هستى ؟» با اين پرسش، چند مشكل براى پاسخ دهنده پديد مى آيد. اگر بگويد روزه نيستم، دروغ گفته است. اگر بگويد روزه هستم، از پاداش عبادت پنهانى او كاسته شده است. اگر پاسخ مثبت دهد و از اين پاسخ، انگيزه لذت و غرور داشته باشد، به ورطه «ريا» افتاده و اگر پاسخ ندهد، به پرسش كننده توهين كرده است. همچنين اگر از شخصى چيزى بپرسد كه او نمى خواهد در آن مورد پاسخى دهد و دوست دارد مساءله از ديد پرسش كننده يا ديگران پنهان بماند، در اين جا پرسش كننده نه تنها وقت پربار خود را هدر داده، بلكه وقت طرف مقابل خود را نيز گرفته و تباه كرده است بدون اين كه نتيجه خاصى از گفتار خود گرفته باشد. به اين ترتيب، پرسش بى فايده، از بدترين نوع كلام بى فايده است.

## (3) نكوهش بيهوده گويى از ديد شرع

نهاد پاك آدمى، از زيان و كاستى نفرت داشته، انسان را از هر امر زيانبارى باز مى دارد. از سويى عمر، سرمايه اصلى بشر است كه به تندى سپرى مى شود و راهى براى بازگشت آن نيست. با توجه با اين دو نكته، خرد آدمى، به ناپسندى گفتار بيهوده حكم كرده، گزافه گو را سزاوار نكوهش مى داند. شريعت هم با صحه نهادن بر حكم عقل، انسان را از اين كار باز مى دارد. روايات موجود در اين زمينه، اهميت پرهيز از سخن بيهوده را نمايان مى سازد. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در حديث طولانى معراج مى فرمايد: (ديدم) كه دوزخ، هفت در داشت و بر هر درى سه جمله نوشته شده بود. بر در پنجم نوشته بودند:

... و لا تكثر منطقك فيما لا يعنيك فتسقط من رحمه الله... (507).

و در آن چه بيهوده است، بسيار سخن نگو كه از رحمت خدا ساقط مى شوى. در جاى ديگرى مى فرمايد:

من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه (508).

از خوبى اسلام آدمى است كه آن چه را به كارش نمى آيد، ترك كند.

روايت به روشنى ستايش پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله از ترك اين رفتار را مى نماياند چرا كه آن را از جمله نيكى ها و محاسن اعتقاد شخص ‍ مسلمان شمرده است.

و همچنين به ابوذر غفارى (ره) فرمود:

الا اعلمك بعمل خفيف على البد ثقيل فى الميزان ؟ قلت : بلى يا رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله. قال : هو الصمت و حسن الخلق و ترك ما لا يعنيك (509).

آيا عملى آسان و سبك براى بدن، و سنگين و پر بها در ميزان اعمال به تو بياموزم ؟ عرض كردم : آرى، اى رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله حضرت فرمود: خاموشى و خوش خلقى و ترك كار بيهوده.

حضرت در اين عبارت بر اهميت و سنگينى اعمال در آخرت اشاره داشته، بر ترك سخن بيهوده تاءييد مى فرمايد. در جاى ديگر نيز مى فرمايد:

من راءى موضع كلامه من عمله قل كلامه الا فيما يعنيه (510).

هر كس كلام خود را جزئى از عمل خويش بداند، سخن او كم مى شود، مگر در مواردى كه براى او فايده دارد.

اما على عليه‌السلام يكى از صفات مؤمنان را دورى از سخن بى فايده بر مى شمرد و از گزافه گويان اظهار شگفتى مى كند:

عجبت لمن يتكلم بما لا ينفعه فى دنياه و لا يكتب له اجره فى اءخراه (511).

در شگفتم از كسى كه سخنى مى گويد كه در دنيا سودى ندارد و در آخرت اجرى نخواهد داشت.

سخن اضافى - اگر چه درباره امرى مفيد هم باشد - نكوهيده است ؛ زيرا اضافه آن بيهوده است و فايده اى به بار نمى آورد. رسول خدامى فرمايد:

طوبى لمن امسك الفضل من لسانه و انفق الفضل من ماله (512).

خوشا به حال كسى كه زيادى كلامش را نگاه دارد و زيادى مالش را انفاق كند. در سخنى از امير مؤمنان على عليه‌السلام نيز آمده است :

شر ما شغل به المرء وقته الفضول (513).

بدترين چيزى كه آدمى وقت خود را به آن سرگرم مى كند، كارهاى زيادى است (كه شامل سخن زيادى هم مى شود.)

روزى امير مؤمنان على عليه‌السلام از كنار مردى كه فراوان سخن مى گفت، عبور كرد، ايستاد و خطاب به وى فرمود:

يا هذا انك تملى على حافظيك كتابا الى ربك فتكلم بما يعنيك ودع ما لا يعنيك (514).

اى (مرد!) همانا تو (با اين گفتارت) نامه اى را به سوى پروردگارت نزد دو فرشته نگاهبانت، پر مى كنى [= گفتار بيهوده تو نوشته مى شود]؛ پس، از آن چه مفيد است، سخن بگو و چيز بيهوده را رها كن.

سخن نابجا هم، اگر چه درباره موضوعى مفيد باشد، نكوهيده است ؛ زيرا افزون بر آن كه فايده اى ندارد، چه بسا كاستى شخص گوينده را نيز در پى داشته است.

سيدالشهدا حضرت حسين عليه‌السلام به ابن عباس فرمود:

يا ابن عباس لا تتكلمن بما لا يعنيك فاننى اخاف عليك الوزر و لا تتكلمن بما يعنيك حتى ترى له موضعا فرب متكلم قد تكلم بحق فعيب (515).

اى فرزند عباس ! هرگز از آن چه بى فايده است، سخن مگو؛ چرا كه من از وزر براى تو مى ترسم و هرگز از آن چه مفيد است، سخن نگو تا هنگامى كه جايگاهى مناسب براى سخنت ببينى. چه بسا گوينده اى كه به حق سخن گويد (اما در جايگاه نامناسبش)؛ پس بر او عيب گرفته مى شود.

امام صادق عليه‌السلام نيز در گفتارى مانند همين مى فرمايد:

- ودع كثيرا من الكلام فيما يعنيك حتى تجد له موضعا قرب متكلم بحق فى غير موضعه فعنت (516).

... و بسيارى از سخنان مفيد را ترك كن تا براى آن ها جايگاهى مناسب بيابى. چه بسا گوينده بحقى كه در جايگاه نامناسب سخن مى گويد و در سختى قرار گرفته، نابود مى شود.

پرسش بى فايده هم امرى نكوهيده است ؛ چنان كه يكى از اصحاب امام صادق عليه‌السلام نقل مى كند نزد امام بوديم كه آسمان رعدى زد. حضرت فرمود:

سبحان من يسبح له الرعد بحمده والملائكه من خيفته فقال له ابو بصير جعلت فداك ان للرعد كلاما فقال : يا ابا محمد سل عما يعنيك ودع ما لا يعنيك (517).

پاك و منزه است كسى كه رعد به ستايش او، و فرشتگان از ترس او تسبيح مى گويند. ابو بصير عرض كرد: فداى تو شوم. آيا رعد هم سخن دارد؛ امام فرمود: اى ابا محمد! از چيزى كه به كارت مى آيد بپرس و آن چه را به كارت نيايد، رها كن.

## (4) ريشه هاى بيهوده گويى

عوامل ذيل، انسان را به وادى بيهوده گويى مى كشاند:

1 - كنجكاوى بيجا

اشتياق به دانستن چيزى كه براى شخص سودى ندارد يا كاوش در مسائل غير مفيد، از عوامل مهم بيهوده گويى است، البته اين نبايد با مساءله كسب دانش و فهميدن امور مفيد و نيكو، اشتباه شود. مقصود از اين عامل، حرص ‍ به دانستن چيزهايى است كه فقط سرگرم كننده ولى بى فايده اند؛ مانند دانستن تعداد آجرهاى خانه فلان شخص، يا پرسش از تعداد موهاى سر خود.

2 - علاقه فراوان و صميميت

شدت علاقه به ديگرى، موجب پيدايش ميل فراوان به سخن گفتن با او مى شود كه اين مى تواند انسان را به بيهوده گويى و پر گويى وا دارد. فرد، در اين حال آن قدر سرگرم سخن گفتن است كه به مفيد بودن يا نبودن گفتارش ‍ توجه ندارد.

3 - وقت گذرانى

گاه گوينده به اشتباه گمان مى كند كه وقت اضافى دارد و با سخن گفتن مى تواند اين وقت را پر كند؛ براى همين به سخن گفتن درباره هر چيزى پرداخته، وقت خويش را هدر مى دهد.

4 - حب جاه (جلب توجه)

سخن گفتن گاه براى جاى گرفتن در دل ديگران است كه در اين حال، فرد با سخن گفتن مى كوشد توجه ديگران را به خود جلب كند تا مردم به ارتباط با او تمايل نشان دهند.

## (5) پيامدهاى زشت بيهوده گويى

1 - تباه شدن عمر

كم ترين زيان كلام بيهوده براى شخص متكلم، تباه شدن عمر او است كه بزرگترين سرمايه زندگى او شمرده مى شود. آن چه انسان در اين جهان به دست مى آورد، به سبب عمر او است. انسان مى تواند از اين بخش ‍ زندگانى، براى جهان آخرت خود توشه بردارد و البته با گفتن سخنان بيهوده كه هيچ فايده دنيايى و آخرتى ندارد، اين فرصت از بين مى رود. اگر زمانى را كه صرف سخنان بيهوده مى كند، به سكوت بگذراند و در سكوتش هم به ياد حق باشد، گنجينه اى بزرگ براى آخرت خويش ذخيره كرده است. افزون بر اين، انرژى خود را نيز نگاه داشته است.

2 - حقارت در اجتماع

كلام بى فايده و اضافى، سبب كاستى مقام گوينده مى شود؛ زيرا هر سخنى به صورت معمول مخاطبى دارد و مخاطب با شنيدن سخنان بى ارزش از گوينده، ارج و منزلت پيش از شنيدن را براى او باور نخواهد داشت.

3 - درخواست پوزش

يكى ديگر از آثار زشت بيهوده گويى، اين است كه چه بسا سخنى بر زبان آورد يا برخوردى كند كه از آن پشيمان شود و به ناچار از مخاطب عذر بخواهد؛ حال آن كه در روايات آمده است : «مؤمن وارد كلامى نميشود يا كارى نمى كند كه پس از آن عذر بخواهد. »

4 - زمينه سازى گناهان زبان

سخن بيهوده، زمينه ورود انسان به وادى گناهان زبان را فراهم مى سازد؛ زيرا بيهوده گويى، از شهوت كلام سرچشمه مى گيرد و اين اشتها به سخن گفتن، خطرهايى چون غيبت، دروغ، فرو رفتن در باطل و... را در پى دارد. كسانى كه شهوت سخن گفتن دارند، بسيار آسان تر از ديگران به گفتار حرام دچار مى شوند. روشن است كه بيهوده گويى و پر گويى، انسان را به وادى گناه نزديك مى سازد؛ زيرا سخن درست، اندك است و شخص پر گو براى سخن گفتن، به نادرست روى مى آورد؛ چنان كه پيامبر صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

من كثر كلامه كثر سقطه و من كثر سقطه كثرت ذنوبه و من كثرت ذنوبه كانت النار اولى به (518).

كسى كه بسيار سخن گويد، خطايش فراوان مى شود و كسى كه خطايش ‍ فراوان شود كار بيهوده اش فزونى مى گيرد و كسى كه بيهوده كارى اش فزونى گيرد، دروغش افزون مى شود و كسى كه دروغش فراوان شود، گناهانش ‍ بسيار مى شود... (519).

گويا بيهوده گويان، سخن را جزو رفتار خويش به شمار نمى آورند و براى همين است كه به وادى هولناك گناه كشيده مى شوند. رسول خدامى فرمايد:

من لم يحسب كلامه من عمله كثرت خطاياه و حضر عذابه (520).

هر كس سخنش را از رفتارش به شمار نياورد، خطاهايش زياد و عذابش ‍ حاضر مى شود.

5 - دورى از رحمت الاهى

بيهوده گويى، انسان را از رحمت خداوند دور مى سازد. همان گونه كه گذشت، رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله در حديث معراج فرمود: بر در پنجم دوزخ نوشته شده بود: درباره آن چه به كارت نيايد [= براى تو بى فايده است]، بسيار سخن مگو كه از رحمت خدا ساقط مى شوى (521).

6 - از دست دادن امور مفيد

هنگامى كه شخص به امور بى فايده سرگرم مى شود، از آن چه مفيد و سودمند است، باز مى ماند؛ يعنى نه تنها سودى نمى برد، بلكه منفعت هاى بسيارى را از دست مى دهد. حضرت على عليه‌السلام مى فرمايد:

من اشتغل بما لا يعنيه فاته ما يعنيه (522).

هر كس خود را به چيزى كه به كارش نيايد سرگرم سازد، آن چه را كه به كارش آيد از دست مى دهد.

7 - نابودى خرد

عقل، انسان را به پيشرفت و كمال فرا مى خواند. سرگرم شدن به امور زايد و بى فايده، حركتى در جهت خلاف فرمان عقل بوده، موجب نابودى آن مى شود. از امام على عليه‌السلام نقل شده است :

ضياع العقول فى طلب الفضول (523).

ضايع شدن عقل ها، در جست و جوى كارهاى زايد است.

8 - گمراهى

بيهوده گويى موجب نابودى خرد مى شود و با از دست دادن خرد، انديشه به خطا رفته، انسان، راه كمال و سعادت را گم خواهد كرد. امير مؤمنان مى فرمايد:

وقوعك فيما لا يعنيك جهل مضل (524).

قرار گرفتن تو در آن چه به كارت نمى آيد، نادانى گمراه كننده اى است.

9 - قساوت قلب

دورى از ياد خدا، دل را سخت مى كند، و نتيجه پر گويى در آن چه به كار نمى آيد، كاهش ذكر خدا، و سرانجام آن، قساوت قلب است. رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

لا تكثروا الكلام بغير ذكر الله فان كثره الكلام بغير ذكر الله تقسو القلب ان ابعد الناس من الله القلب القاسى (525).

سخن در غير ياد خدا را زياد نكنيد. همانا سخن بسيار در غير ياد خدا، دل را سخت مى كند. همانا دورترين مردم از خدا، دل شخص سنگدل است.

10 - خستگى شنونده

بيهوده گويى، افزون بر زيان هاى پيش گفته، موجب ملامت و خستگى شنونده نيز مى شود كه اين خود، بى ميلى شنونده به هم سخن شدن با بيهوده گو را در پى خواهد داشت.

امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

اياك و كثره الكلام فانه يكثر الزلل و يورث الملل (526).

از پرگويى بپرهيز؛ زيرا بر لغزش ها مى افزايد و كسالت و خستگى را به دنبال مى آورد.

## (6) راه هاى درمان بيهوده گويى

درمان بيهوده گويى از دو راه علمى و عملى ممكن است.

دقت در پيامدهاى سخن بى فايده و يادآورى مستمر آن ها، سبب ترك اين عادت ناشايست مى شود. بيهوده گو بايد بداند كه عمر عزيزش بر نمى گردد؛ پس نبايد آن را صرف كار بيهوده كند. اگر شدت علاقه، او را به بيهوده گويى وا داشته است، بداند كه با اين كار عمر دوستش را تباه مى كند؛ در حالى كه مى تواند با سخنان سودمند محبت خويش را ابراز كند.

به يادآوردن ارزش والاى ذكر خدا و انديشه در مبداء و معاد نيز او را بر ضد بيهوده گويى، تشويق و تحريك مى كند. شناخت نقش گفتار در ميان ديگر رفتار، گامى بسيار مهم در ترك بيهوده گويى است. آن گاه كه انسان به اهميت نقش سخن در زندگى آگاه شود، ديگر به گفتار بى فايده روى نخواهد آورد. امام صادق عليه‌السلام به نقل از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

من راءى موضع كلامه من عمله قل كلامه الا فيما يعنيه (527).

هر كس جايگاه سخنش را در ميان رفتارش بشناسد، گفتارش جز در امور مفيد، كم مى شود.

سرگرم شدن به كارهاى مفيد و سودمند، كوششى مناسب براى ترك عادت بيهوده گويى است ؛ زيرا پرداختن به بيهوده گويى انسان را از كارهاى سودمند باز داشته است ؛ پس براى ترك آن بايد به ضدش عمل كرد. امير مؤمنان على عليه‌السلام مى فرمايد:

من اطرح ما يعنيه وقع الى ما لا يعنيه (528).

كسى كه آن چه را به كارش آيد كنار گذارد، در آن چه به كارش نيايد [= مفيد نباشد] قرار مى گيرد.

پرداختن به ذكر، دعا، مسائل مفيد علمى و ارشاد و تربيت، از جمله امور مفيدى است كه انسان را از بيهوده گويى دور مى سازد.

## پی نوشت ها :

1- صبحى صالح : نهج البلاغه، كلمه 147، ص 497.

2- انعام (6) 122.

3- ق (50) 37.

4- ابراهيم (14) 25.

5- مجادله (58) 22.

6- منسوب به پيامبر اكرم (ص) علم اليقين، ج 1، ص 14.

7- رحمن (55) 1 - 4.

8- صبحى صالح : نهج البلاغه، ص 354، ح 233.

9- صبحى صالح : نهج البلاغه، ص 354، ح 233.

10- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 29، ح 10120.

11- مولوى : مثنوى معنوى، دفتر دوم، ص 241.

12- كلينى : كافى، ج 2، ص 115، ح 13.

13- كلينى : كافى، ج 2، ص 115، ح 14.

14- كلينى : كافى، ج 2، ص 114، ح 10.

15- حجرات (49) 12.

16- اعلم ان حد الغيبه ان تذكر اءخاك بما يكرهه ل بلغه، (فيض كاشانى : المحجه البيضاء، ج 5، ص 255).

17- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 280، ح 16308.

18- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 282، ح 16313.

19- قالت عائشه دخلت علينا امراءه فلما ولت بيدى انها قصيره. فقال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله قداغتبتها. ورام بن ابى فراش : مجموعه ورام، ج 1، ص 188.

20- فيض كاشانى : المحجه البضاء، ج 5، ص 255.

21- حجرات (49) 12.

22- مولوى : مثنوى معنوى، دفتر سوم، قصه خورندگان پيل بچه.

23- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 113، ح 10389.

24- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 280، ح 16308.

25- نور ل 24) 19.

26- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 283، ح 16316.

27- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 125، ح 10431.

28- آمدى : غررالحكم، ص 221، ح 4424.

29- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 121، ح 10419.

30- آمدى : غررالحكم، ص 221، ح 4427.

31- آمدى : غررالحكم، ح 4428.

32- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 119، ح 10412.

33- آمدى : غررالحكم، ص 221، ح 4433.

34- شيخ انصارى : مكاسب محرمه، باب غيبت.

35- محدث نورى، مستدرك الوسائل، ج 9، ص 117 و 188، ح 10407.

36- سعدى : بوستان.

37- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 282، ح 16313.

38- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 15، ص 268.

39- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 12، ص 210، ح 13908.

40- كلينى : كافى، ج 5، ص 63، ح 3.

41- كلينى : كافى، ج 2، ص 385، ح 6.

42- حر عاملى : وسائل الشيعه تج 12، ص 282، ح 16312.

43- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 133، ح 10463.

44- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ص 121، ح 10462.

45- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ص 121، ح 10462.

46- محدث نورى : مستدرك الوسائل ص 133، ح 10462.

47- ابن ابى جمهور: عوالى اللالى، ج 2، ص 224، ح 36.

48- كلينى : كافى، ج 2، ص 358، ج 7.

49- حر عامل : وسائل الشيعه،، ج 12، ص 294، ح 16340.

50- مجارى «بول و غائط».

51- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 296، ح 16345.

52- كلينى : كافى، ج 2، ص 375، ح 2.

53- علامه مجلسى نه بحارالانوار، ج 72، ص 226.

54- علامه مجلسى : فرمود، 72، ص 226.

55- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 291، ح 16332.

56- حر عاملى : وسائل الشيعه، ح 16333.

57- حر عاملى : وسائل الشيعه، ص 282، ح 16312.

58- محدث نورى ؛ مستدرك الوسائل، ج 9 ص 133، ح 10462.

59- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 10، ص 34، ح 12760.

60- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 280، ح 16308.

61- حر عاملى : وسائل الشيعه، ص 284، ح 16317.

62- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 7، ص 322، ح 8293.

63- كلينى : كافى، ج 2، 357، ح 4.

64- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 12، ص 103، ح 13637.

65- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 9، ص 45، ح 10160.

66- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 208، ح 16103.

67- حر عاملى : وسائل الشيعه، ص 212، ح 16114.

68- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9 ص 128، ح 10448.

69- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ص 129، ح 10449.

70- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ص 128، ح 10449.

71- آمدى : غررالحكم، ص 463، ح 10612.

72- حر عاملى : وسائل الشيعه ج 12 ص 289، ح 16327.

73- حر عاملى : وسائل الشيعه، ح 16328.

74- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 8، ص 461، ح 10012.

75- نساء (4) 148.

76- شورى (42) 39 و 41.

77- سعدى : بوستان.

78- مستشير به كسى گفته مى شود كه خواهان مشورت باشد.

79- سعدى : گلستان، باب 8، حكايت 47.

80- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 118، ح 10407.

81- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 118، ح 10407.

82- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 72، ص 247، ح 16.

83- كلينى : كافى، ج 2، ص 354، ح 2.

84- آمدى : غرر الحكم، ص 221، ح 4425.

85- سعدى : بوستان.

86- كلينى : كافى، ج 2، ص 357، ح 2.

87- كلينى : كافى، ص 356، ح 1.

88- نوعى بيمارى كه باعث نابودى اجزاى بدن فرد مبتلا مى شود.

89- محدث نورى مستدرك الوسائل، ج 7 ص 322، ح 8293.

90- محدث نورى مستدرك الوسائل، ج 7 ص 322، ح 8293.

91- بالا آوردن، استفراغ كردن.

92- شهيد ثانى : كشف الربيه، ص 8.

93- محدث نورى، مستدرك الوسائل، ج 9 ص 121، ح 10418.

94- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 72، ص 257، ح 48.

95- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 6، ص 245، ح 72.

96- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 282، حديث 16312.

97- مولوى : مثنوى معنوى، دفتر سوم، قصه خورندگان پيل بچه.

98- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 285، ح 16319.

99- كلينى : كافى، ج 8، ص 244، ح 338.

100- امورى كه در آن ها شبهه حرمت وجود دارد.

101- كلينى : كافى، ج 2، ص 305، ح 14.

102- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 72، ص 262، ح 67.

103- كلينى : كافى، ج 2، ص 114، ح 7.

104- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 117، ح 10404.

105- صدوق : الفقيه، ج 2، ص 74، 1772.

106- عطار: ديوان اشعار.

107- كلينى : كافى، ج 2، ص 356، ح 1.

108- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9ص 117، ح 10405.

109- كلينى : كافى، ج 2 ص 71، ح 2.

110- كلينى : كافى، ج 2 ص 71، ح 2.

111- سعدى : بوستان.

112- كلينى : كافى، ج 8، ص 168، ح 190.

113- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 1، ص 116، ح 137.

114- سعدى : بوستان.

115- واعدنى فيه من الغيبه... (علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 94، ص 343، ح 2.)

116- صبحى صالح، نهج البلاغه، ص 556، ح 461.

117- كلينى : كافى، ج 2، ص 328، ح 3.

118- از ريشه «فرء» به معناى دروغ ساختن و نسبت دروغين به كسى دادن به طورى كه موجب ناخشنودى او شود.

119- وارونه كردن خبر.

120- «اولا و بالذات» يعنى بدون هيچ گونه نسبت مجازى و غير حقيقى.

121- «ثانيا و بالعرض» يعنى با در نظر گرفتن نسبتى مجازى و غير حقيقى، اگر چه اين مجاز نزد مردم آشكار نباشد.

122- خوى و خلق پايدار در روح انسان.

123- آمدى : غرر الحكم، ص 220، ح 4383.

124- آمدى : غرر الحكم، ح 4373 و 4375 و 4366.

125- آمدى : غرر الحكم ح 4379.

126- آمدى : غرر الحكم، ص 219، ح 4361.

127- عطار نيشابورى در منطق الطير از عاشقى حكايت مى كند كه خفته بود و معشوق بر او عيب گرفت كه اگر عاشقى، چرا در خوابى ؟ خواب را با ديده عاشق چه كار؟

عاشقى از فرط عشق آشفته بود بر سر خاكى بزارى خفته بود

رفت معشوقش به بالينش فراز ديد او را خفته وز خود رفته باز

رقعه اى بنبشت چست و لايق او بست آن بر آستين عاشق او

عاشقش از خواب چون بيدار شد رقعه بر خواند و برو خون بار شد

اين نوشته بود كاى مرد خموش خيز اگر بازارگانى سيم گوش

ور تو مرد زاهدى، شب زنده باش بندگى كن تا به روز و بنده باش

ور تو هستى مرد عاشق، شرم دار خواب را با ديده عاشق چه كار

مرد عاشق باد پيمايد به روز شب همه مهتاب پيمايد زسوز

چون تو نه اينى نه آن، اى بى فروغ مى مزن در عشق ما لاف دروغ

گر بخفتد عاشقى جز در كفن عاشقش گويم، ولى بر خويشتن

چون تو در عشق از سر جهل آمدى خواب خوش بادت كه نااهل آمدى

سعدى شيرازى هم در ديوان اشعارش يك سو نگرى و توحيد در محبت، و بى خبرى از اغيار، و نهراسيدن از خطرات را از پيامدهاى عشق و محبت به خدا دانسته، به لاف زنان وادى محبت خطاب مى كند.

كه گفت من خبرى دارم از حقيقت عشق دروغ گفت گر از خويشتن خبر دارد

اگر نظر به دو عالم كند حرامش باد كه از صفاى درون با يكى نظر دارد

گر از مقابله شير آيد از عقب شمشير نه عاشق است كه انديشه از خطر دارد

وگر بهشت مصور كنند عارف را به غير دوست نشايد كه ديده بر دارد

نظر به روى تو انداختن حرامش باد كه جز تو در همه عالم كسى دگر دارد

128- كلينى : كافى، ج 2، ص 343، ح 21.

129- صبحى صالح : نهج البلاغه، ص 225، خطبه 160.

130- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 88، ح 10296.

131- آمدى : غرر الحكم، ص 220، ح 4394.

132- نحل (16) 105.

133- الزمر (39) 3.

134- كلينى : كافى، ج 2، ص 338، ح 3.

135- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9 ص 88، ح 10298.

136- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ح 10301.

137- امورى كه آشكار بوده، به دليل نياز ندارد.

138- در ظاهر به دليل بى احتياطى، فقط عقل او را سرزنش مى كند.

139- «لزوم دفع ضرر محتمل» از احكام عقل عملى بشر است كه او را از رفتارى كه احتمال زياد در آن باشد، باز مى دارد.

140- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 15، ص 172، ح 20225.

141- كلينى : كافى، ج 1، ص 50، ح 12.

142- كلينى : كافى، ج 1، ص 43، ح 6.

143- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 15، ص 329، ح 20660.

144- كلينى : كافى، ج 12، ص 249، ح 16244.

145- كارهايى كه موجب باطل شدن روزه مى شوند.

146- جمع هر سه نوع كفاره اى كه براى ابطال عمدى روزه در نظر گرفته شده است.

147- شيخ انصارى، مكاسب محرمه، فصل كذب.

148- كلينى : كافى، ج 2، ص 340، ح 12.

149- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 245، ح 16213.

150- حر عاملى : وسائل الشيعه، ص 250، ح 16227.

151- صفت درونى پايدار.

152- سرشتى كه با سرشت اصيل بشرى متفاوت است.

153- الضرورات تبيح المحظورات.

154- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 255، ح 16239.

155- حر عاملى : وسائل الشيعه، ح 16238.

156- كلينى : كافى، ج 2 ص 342، ح 18.

157- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 252، ح 16230.

158- اوصافى كه در ذات و حقيقت شى ء دخالت ندارد.

159- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12 ص 252، ح 16230.

160- كلينى : كافى، ج 2، ص 341 ح 16.

161- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 252، ح 16229.

162- كلينى : كافى، ج 2، ص 210، ح 7.

163- يوسف (12) 82.

164- كلينى : كافى، ج 2 ص 338، ح 2.

165- حر عاملى : وسائل الشيعه، ص 340، ح 11.

166- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 250، ح 16227 -

167- حر عاملى : وسائل الشيعه، ص 251، ح 16228.

168- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 2 ص 128، ح 8.

169- كلينى : كافى، ج 2، ص 339، ح 5.

170- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 249، ح 16224.

171- كلينى : كافى، ج 4، ص 187، ح 1.

172- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 2، ص 338، ح 1.

173- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 69، ص 285.

174- كلينى : كافى، ج 7، ص 437، ح 3.

175- كلينى : كافى، ح 2.

176- مناشده = قسم دادن.

177- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 23، ص 225، ح 29428.

178- كلينى : كافى، ج 7، ص 435، ح 1.

179- كلينى : كافى، ص 434، ح 4.

180- ابن ابى جمهور: عوالى اللآلى، ج 2، ص 244، ح 36.

181- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 23، ص 215، ح 29400.

182- كلينى : كافى، ج 7، ص 438، ح 1.

183- آل عمران (3) 77.

184- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 9، ص 454، ح 12484.

185- كلينى : كافى، ج 7، ص 436، ح 7.

186- صدوق : ثواب الاعمال، ص 226 و 227.

187- كلينى : كافى، ج 5، ص 542، ح 7.

188- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 23، ص 197، ح 29353.

189- كلينى : كافى، ج 7، ص 434، ح 2.

190- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 17، ص 416، ح 21711.

191- فرقان (25) 72.

192- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 14، ص 13، ح 15966.

193- علامه مجلسى : بحارالانوار ج 74، ص 160، ح 150.

194- كلينى : كافى، ج 2، ص 339، ح 4.

195- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 246، ح 16216.

196- زمر (39) 3.

197- غافر (40) 28.

198- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 89، ح 10305.

199- آمدى : غرر الحكم، ص 220، ح 4408.

200- كلينى : كافى، ج 2، ص 290، ح 8.

201- مولوى : مثنوى معنوى، دفتر سوم، قصه خورندگان پيل بچه.

202- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 87، ح 10295.

203- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ص 221، ح 4415.

204- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ح 4417.

205- كلينى : كافى، ج 2 ص 341، ح 15.

206- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 84، ح 10280.

207- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 8، ص 160، ح 10305.

208- آمدى : غررالحكم، ص 220، ح 4386.

209- كلينى : كافى، ج 2، ص 341، ح 13.

210- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ح 14.

211- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 88، ح 10300.

212- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 11، ص 272، ح 13294.

213- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 86، ح 10291.

214- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 15، ص 347، ح 20704.

215- آمدى : غررالحكم، ص 221، ح 4413.

216- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 4416.

217- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 88، ح 10302.

218- آمدى : غررالحكم، ص 220، ح 4400.

219- ذاريات (51) 55.

220- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 68، ص 312، ح 11.

221- احزاب (33) 58.

222- گاه به صورت «لازم» و گاه به صورت «متعدى» به كار مى رود.

223- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 280، ح 16308.

224- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ص 282، ح 16313.

225- كلينى : كافى، ج 2، ص 358، ح 6.

226- نساء (4) 112.

227- علامه مجلسى (قدس سره) اجتماع دو گناه در بهتان غير حضورى را بعيد دانسته، مى نويسد: و قد يقال فى البهتان انها غيبه و بهتان و تجمتع عليه العقوبتان و هو بعيد (علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 72، ص 246)

228- نساء (4) 112.

229- حال به صفات ناپايدار درونى و ملكه به صفات پايدار درونى گفته مى شود.

230- كلينى : كافى، ج 2، ص 358، ح 1.

231- نساء (4) 112.

232- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 287، ح 16323.

233- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 1، ص 121.

234- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 94، ص 328، ح 1.

235- كلينى : كافى، ج 8، ص 2، ح 1.

236- رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله مى فرمايد:

يا معشر من اسلم بلسانه و لم يخلص الايمان الى قلبه لا تذموا المسلمين و لا تتبعوا عوراتهم، فانه من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته و من تتبع الله تعالى عورته يفضحه فى بيته. (كلينى : كافى، ج 2، ص 354، ح 2)

اى كسانى كه به زبان اسلام آورده ايد و ايمان در دل هاى شما خالص نشده است، مسلمانان را سرزنش ‍ نكنيد و اسرار آن ها را پى نگيريد. همانا كسى كه عيوب مردم را [چه راست، چه دروغ] بجويد، خداوند عيوب او را دنبال مى كند و هر كس كه خدا دنبال عيوبش باشد، او را در خانه خودش رسوا مى كند.

237- جامعه از واحدهاى كوچكى تشكيل شده كه كوچك ترين آن خانواده است ؛ سپس روابط خويشاوندى سببى و نسبى خانواده ها و بعد از آن هم معاشرت هاى دوستانه و ارتباطهاى شغلى و... وجود دارد كه جامعه بزرگ بشرى را تشكيل مى دهد.

238- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 287، ح 16323.

239- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 72، ص 194، ح 3.

240- كلينى : كافى، ج 2، ص 357، ح 5.

241- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 64، ص 71، ح 35.

242- كلينى : كافى، ج 2، ص 361، ح 1.

243- كلينى : كافى، ج 5، ص 298، ح 1.

244- مولوى : مثنوى معنوى، حكايت طعن زدن بيگانه در شيخ.

245- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 72، ص 226.

246- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 293، ح 16338.

247- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 72، ص 197، ح 16.

248- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 10، ص 130، ح 1.

249- مولوى : مثنورى معنوى، حكايت كرامات درويشى كه در كشتى متهمش كردند.

250- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 8، ص 339، ح 6900.

251- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ح 9601.

252- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 37، ح 15575.

253- حر عاملى : وسائل الشيعه، ح 15578.

254- حر عاملى : وسائل الشيعه، ص 38، ح 15578.

255- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 72، ص 197، ح 16.

256- حجرات (49) 6.

257- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 72، ص 197، 15.

258- كلينى : كافى، ج 2، ص 362، ح 3.

259- كلينى : كافى، ص 130، ح 11.

260- ناصر خسرو، ديوان اشعار، قصيده 18.

261- كلينى : كافى، ج 2، ص 361، ح 1.

262- كلينى : كافى، ح 2.

263- كلينى : كافى، ص 358، ح 1.

264- ذاريات (51) 55.

265- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 7، ص 323.

266- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 75، ح 10247.

267- آمدى : غررالحكم، ص 463، ح 10633.

268- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 8، ص 461، ح 10008.

269- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 75، ح 10247.

270- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ص 73، ح 10243.

271- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 2، ص 128، ح 10.

272- آمدى : غرر الحكم، ص 464، ح 10648.

273- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 65، ص 348، ح 1.

274- طوسى : الامالى، ص 302، ح 598 -45.

275- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 2، ص 137، ح 45.

276- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 73، ح 10241.

277- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 194، ح 16065.

278- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 73، ح 10240.

279- كلينى : كافى، ج 2، ص 664، ح 9.

280- آمدى : غررالحكم، ص 311، ح 7194.

281- آمدى : غررالحكم، ص 464، ح 10645.

282- آمدى : غررالحكم، ح 10646.

283- كلينى : كافى، ج 2، ص 300، ح 1.

284- آمدى : غررالحكم، ص 463، ح 10632.

285- كلينى : كافى، ج 8، ص 391، ح 587.

286- كلينى : كافى، ج 8، ج 2، ص 665، ح 17.

287- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 238، ح 16188.

288- آمدى : غررالحكم، ص 464، ح 10647.

289- كلينى : كافى، ج 2، ص 122، ح 6.

290- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 66، ص 378، ح 34.

291- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 2، ص 138، ح 53.

292- كلينى : كافى، ج 2، ص 144، ح 2.

293- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 237، ح 16186.

294- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 77، ح 10253.

295- آمدى : غررالحكم، ص 65، ح 851.

296- صناعات خمس بخش آخر از منطق ارسطويى است كه در آن به بحث از مواد قياس پرداخته مى شود. صناعات خمس عبارتند از: الف. برهان ب. خطابه د. مغالطه ه. شعر كه در ميان آن ها برهان از بالاترين ميزان ارزش برخوردار بوده ؛ سپس جدل و آن گاه خطابه، در مراتب بعدى قرار مى گيرند.

297- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 74، ح 10244.

298- مائده (5) 32.

299- نحل (16) 125.

300- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 4، ص 305، ح 34.

301- غافر (40) 4.

302- آمدى : غررالحكم، ص 65، ح 851.

303- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 2، ص 129، ح 13.

304- نحل (16) 125.

305- طبرسى : احتجاج، ج 1، ص 15، ح 1.

306- كلينى : كافى، ج 1، ص 166، ح 3.

307- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 74، ح 10244.

308- عنكبوت (29) 46.

309- حج (22) 3.

310- حج، 8.

311- نحل (16) 37.

312- قصص (28) 56.

313- ايصال به مطلوب، يعنى رساندن شخص به آن چه مورد پسند است.

314- يونس (10) 99.

315- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 16، ص 201، ح 21348.

316- مفتون كسى است كه در دام شيطان قرار گرفته و اهل فتنه است.

317- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 2، ص 129، ح 14.

318- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 102، ح 10349.

319- حسن بن شعبه : تحف العقول، ص 21.

320- صدوق : توحيد، ص 454.

321- تعريف او اين است كه «تعريفى ندارد» (فراتر از تعريف است.)

322- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 2، ص 138، ح 49.

323- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 27، ص 44، ح 33170.

324- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 2، ص 125، ح 2.

325- عبدالله نعيمه : هشام بن حكم، ص 66.

326- كلينى : كافى، ج 1، ص 173، ح 4.

327- نحل (16) 125.

328- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 2، ص 125، ح 1.

329- علامه مجلسى : بحارالانوار، ص 135، ح 36.

330- صدوق : من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 362، ح 5762.

331- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 2، ص 126.

332- علامه مجلسى : بحارالانوار، ص 125، ح 2.

333- جهل مركب آن است كه فرد افزون بر اعتقاد به عقيده اى باطل و نادرست، يقين به درست بودن عقيده خويش داشته باشد؛ پس جهل او از دو اعتقاد تشكيل شده : 1. اعتقاد به باطل 2. اعتقاد به درستى اعتقاد اولش. به عبارت ديگر، جهل مركب از دو جهل تشكيل شده است : 1. جهل به حقيقت 2. جهل به جهل و نادانى خويش درباره حقيقت.

آن كس كه نداند و نداند كه نداند در جهل مركب ابدالدهر بماند

334- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 2، ص 125، ح 2.

335- علامه مجلسى : بحارالانوار، ص 138، ح 49.

336- شهيد ثانى : منيه المريد، ص 171.

337- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 128، ح 6.

338- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 2، ص 128، ح 6.

339- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 74، ص 163، ح 179.

340- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 70، ص 408، ح 12.

341- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 2، ص 127، ح 4.

342- علامه مجلسى : بحارالانوار، ص 139، ح 59.

343- علامه مجلسى : بحارالانوار، ص 128، ح 6.

344- صبحى صالح : نهج البلاغه، ص 482، حكمت 82.

345- كلينى : كافى، ج 1، ص 92، ح 4.

346- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 2، ص 138، ح 54.

347- كلينى : كافى، ج 2، ص 301، ح 8.

348- استيفاى حق فقط به يقين شخص وابسته نيست و حجت شرعى كافى است.

349- ورام بن ابى فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 109.

350- ورام بن ابى فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 109.

351- كلينى : كافى، ج 2، ص 301، ح 8.

352- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 77، ح 10254.

353- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ص 76، ح 10248.

354- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ص 77، ح 10254.

355- كلينى : كافى، ج 2، ص 301، ح 8.

356- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 16، ص 200، ح 21344.

357- كلينى : كافى، ج 2، ص 301، ح 8.

358- كلينى : كافى، ج 2، ص 301، ح 8.

359- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 16، ص 200، ح 21344.

360- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 16، ص 200، ح 21344.

361- آمدى : غررالحكم، ص 461، ح 10565.

362- عطار: منطق الطير.

363- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 60، ح 15646.

364- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 5، ص 233، ح 6421.

365- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 11، ص 178، ح 12686.

366- علامه مجلسى (ره)مى گويد:

«اللعن، الطرد و الابعاد عن الخير من الله تعالى ؛ و من الخلق، السب و الدعاء و طلب البعد من الخير؛ لعنت از سوى خدا به معناى دور ساختن از خير، و از سوى مردم به معناى درخواست دورى از خير است. (علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 70، ص 319.

367- زيارت عاشورا.

368- بقره (2) 89.

369- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 11، ص 179، ح 12686.

370- كلينى : كافى، ج 2، ص 290، ح 7.

371- كلينى : كافى، ص 360، ح 7.

372- يونس (10) 59.

373- بقره (2) 159.

374- بقره (2)، 161.

375- بقره (2)، 89.

376- فتح (48) 6.

377- آل عمران (3) 86 و 87.

378- توبه (9) 68.

379- هود(11) تن 18.

380- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 12، ص 306، ح 3627.

381- شبسترى : گلشن راز.

382- رعد (13) 25.

383- ص (38) 78.

384- حجر (15) 35.

385- احزاب (33) 57.

386- آل عمران (3) 61.

387- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 11، ص 372، ح 13294.

388- نور (34) 23.

389- نور (24) 23.

390- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 16، ص 51، ح 20956.

391- حر عاملى : وسائل الشيعه

392- حر عاملى : وسائل الشيعه.

393- حر عاملى : وسائل الشيعه.

394- حر عاملى : وسائل الشيعه.

395- حر عاملى : وسائل الشيعه.

396- حر عاملى : وسائل الشيعه.

397- حر عاملى : وسائل الشيعه.، ج 17، ص 183، ح 22306.

398- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 12، ص 307، ح 14159.

399- نراقى : جامع السعادات، ج 1، ص 354.

400- ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 291.

401- نراقى : جامع السعادات، ج 1، ص 354.

402- نراقى : جامع السعادات.

403- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 11، ص 483، ح 15320.

404- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 7، ص 509، ح 9987.

405- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 301، ح 16357.

406- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 7، ص 109، ح 8873.

407- كلينى : كافى، ج 2، ص 508، ح 7.

408- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 3، ص 266، ح 3606.

409- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 3، ص 266، ح 3606.

410- كلينى : كافى، ج 2، ص 359، ح 1.

411- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 45، ص 115.

412- امير مؤمنان على عليه‌السلام در محراب مسجد كوفه پس از ضربت خوردن فرمود: «فزت و رب الكعبه. به پروردگار كعبه قسم كه رستگار شدم (همان، ج 41، ص 2، ح 4.

413- مولوى : مثنوى معنوى، دفتر سوم، حكايت لاابالى گفتن عاشق ناصح...

414- كلينى : كافى، ج 2، ص 359، ح 1.

415- كلينى : كافى، ص 350، ح 1.

416- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 99، ح 10335.

417- ورام بن ابى فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 110.

418- ورام بن ابى فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 110.

419- كلينى : كافى، ج 2، ص 326، ح 14.

420- ورام بن ابى فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 110.

421- ورام بن ابى فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 110.

422- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 9، ص 42، ح 11478.

423- كلينى : كافى، ج 2، ص 324، ح 4.

424- كلينى : كافى، ص 325، ح 11.

425- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 16، ص 34، ح 20902.

426- كلينى : كافى، ج 2، ص 325، ح 12.

427- كلينى : كافى، ح 9.

428- انعام (6) 108.

429- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 217، ح 16348.

430- كلينى : كافى، ج 2، ص 325، ح 10.

431- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 16، ص 32، ح 20897.

432- كلينى : كافى، ج 2، ص 359، ح 2.

433- كلينى : كافى، ص 324، ح 7.

434- كلينى : كافى، ص 324، ح 7.

435- كلينى : كافى، ج 2، ص 323، ح 1.

436- فيض كاشانى، المحجه البيضاء، ج 5، ص 207.

437- الخوض فى الباطل.

438- مدثر (74) 45.

439- علامه طباطبايى (ره)در تفسير الميزان مى گويد: منشور از خوض، سرگرمى عملى و زبانى در باطل و فرو رفتن در آن است، به طورى كه به كلى از توجه به غير باطل غفلت شود. (الميزان، ج 20، ص 180، ص 20.)

440- نساء (4) 140.

441- فيض كاشانى : المحجه البيضاء، ج 5، ص 207.

442- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 251، ح 16228.

443- ورام بن ابى فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 8.

444- فيض كاشانى : المحجه البيضاء، ج 5، ص 207.

445- صحيفه سجاديه، ص 174.

446- نساء (4) 140.

447- نساء (4) 140.

448- حجرات (49) 11.

449- مسخره كردن.

450- مطففين (83) 29 و 30.

451- مولوى : مثنوى معنوى، دفتر چهارم، مثل قانع شدن آدمى به دنيا و حرص او در طلب دنيا...

452- هر آن چه عقل بر آن حكم كند، شرع نيز بر او حكم مى كند؛ «كل ما حكم به العقل حكم به الشرع»

453- حجرات (49) 11.

454- كهف (18) 48.

455- ورام بن ابى فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 113.

456- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 99، ح 10335.

457- كلينى : كافى، ج 2، ص 350، ح 1.

458- مؤمنون (23) 108 - 110.

459- طنز، فكاهى و كاريكاتور اگر در مقام ريشخند كردن باشد، مشمول همين حكم است.

460- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 16، ص 281، ح 21556.

461- مولوى : ديوان شمس، غزل شماره 1967.

462- فيض كاشانى : المحجه البيضاء: ج 5، ص 236.

463- مطففين (83) 34 و 35.

464- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 99، ح 10335.

465- بيمارى «اختلاج» يا «پاركينسون» مرضى است كه اعضا و جوارح بدن، بدون اختيار حركات غير عادى مى كند.

466- طلاق (65) 3.

467- كلينى : كافى، ج 2، ص 369، ح 1.

468- كلينى : كافى، ج 1، ص 20، ح 14.

469- همزه (104) 1.

470- قلم (68) 11 و 12.

471- كلينى : كافى، ج 2، ص 369، ح 1.

472- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 282، ح 16312.

473- آمدى : غررالحكم، ص 222، ح 4453.

474- آمدى : غررالحكم، ح 4.

475- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 252، ح 16230.

476- آمدى : غررالحكم، ص 222، ح 4452.

477- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 13، ص 125، ح 14967.

478- بقره (2) 27.

479- حجرات (49) 6.

480- لقمان (31) 17.

481- حجرات (49) 12.

482- حجرات (49) 12.

483- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 72، ص 270.

484- بقره (2) 191.

485- بقره (2)، 217.

486- كلينى : كافى، ج 2، ص 369، ح 1.

487- بقره (2) 27.

488- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 151، ح 10523.

489- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 252ت ح 16229.

490- سعدى : بوستان.

491- شهيد ثانى : كشف الريه، ص 42.

492- كلينى : كافى، ج 2، ص 369، ح 1.

493- كلينى : كافى، ح 3.

494- كلينى : كافى، ص 354، ح 2.

495- آمدى : غررالحكم، ص 222، ح 4458.

496- آمدى : غررالحكم، ح 4454.

497- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 10، ص 35، ح 12765.

498- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 1، ص 339، ح 894.

499- نباء (78) 18.

500- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 13، ص 330، ح 15500.

501- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 310، ح 16382.

502- شهيد ثانى : كشف الربيه، ص 42.

503- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 309، ح 16379.

504- حر عاملى : وسائل الشيعه، ص 307، ح 16372.

505- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 68، ص 276، ح 5.

506- علامه مجلسى : بحار الانوار، ج 10، ص 125، ح 5.

507- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 13، ص 126، ح 14972.

508- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 68، ص 277، ح 10.

509- ورام بن ابى فراس : مجموعه ورام، ج 1، ص 107.

510- كلينى : كافى، ج 2، ص 116، ح 19.

511- آمدى : غررالحكم، ص 214، ح 4176.

512- ورام بن ابى فراس : مجموعه ورام، ح 1، ص 108.

513- آمدى : غرر الحكم، ص 476، ح 10931.

514- حر عاملى : وسائل الشيعه، ج 12، ص 197، ح 16074.

515- ديلمى : اعلام الدين، ص 145.

516- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 9، ص 27، ح 10115.

517- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 6، ص 187، ح 6732.

518- فيض كاشانى، المحجه البيضاء، ج 5، ص 196.

519- ديلمى : ارشاد القلوب، ج 1، ص 104.

520- كلينى : كافى، ج 2، ص 115، ح 15.

521- محدث نورى : مستدرك الوسائل، ج 13، ص 126، ح 14972.

522- آمدى : غررالحكم، ص 477، ح 10943.

523- آمدى : غررالحكم، ص 476، ح 10932.

524- آمدى : غررالحكم، ص 477، ح 10948.

525- علامه مجلسى : بحارالانوار، ج 68، ص 281، ح 28.

526- آمدى : غرر الحكم، ص 212، ح 4103.

527- كلينى : كافى، ج 2، ص 116، ح 19.

528- آمدى : غررالحكم، ص 477، ح 10946.

فهرست مطالب

[ديباچه 2](#_Toc383426190)

[مقدمه 12](#_Toc383426191)

[فصل يكم : غيبت 16](#_Toc383426192)

[مقدمه 16](#_Toc383426193)

[(1) تعريف غيبت 17](#_Toc383426194)

[فرق غيبت و بهتان 17](#_Toc383426195)

[فرق غيبت و تهمت 18](#_Toc383426196)

[(2) اقسام غيبت 18](#_Toc383426197)

[انواع عيب و نقص 19](#_Toc383426198)

[(3) نكوهش غيبت از ديد شرع 20](#_Toc383426199)

[ابعاد غيبت از ديدگاه روايى 23](#_Toc383426200)

[بدترين نوع غيبت 24](#_Toc383426201)

[حكم غيبت از نظر فقهى 25](#_Toc383426202)

[شرايط حرمت غيبت 25](#_Toc383426203)

[استماع غيبت 28](#_Toc383426204)

[رد غيبت 31](#_Toc383426205)

[چگونگى رد غيبت 33](#_Toc383426206)

[كفاره غيبت 34](#_Toc383426207)

[موارد جواز غيبت 39](#_Toc383426208)

[موارد مشتبه با موارد جواز غيبت 46](#_Toc383426209)

[امورى كه به موارد جواز غيبت ملحق مى شوند 47](#_Toc383426210)

[(4) ريشه هاى درونى غيبت 49](#_Toc383426211)

[(5) پيامدهاى زشت غيبت 53](#_Toc383426212)

[الف - پيامدهاى زشت غيبت در دنيا 53](#_Toc383426213)

[ب - پيامدهاى آخرتى و معنوى غيبت 55](#_Toc383426214)

[آثار زيباى ترك غيبت 60](#_Toc383426215)

[(6) راه هاى درمان غيبت 63](#_Toc383426216)

[درمان علمى اجمالى غيبت 64](#_Toc383426217)

[درمان علمى تفصيلى غيبت 65](#_Toc383426218)

[درمان عملى غيبت 67](#_Toc383426219)

[فصل دوم : دروغ 69](#_Toc383426220)

[مقدمه 69](#_Toc383426221)

[(1) تعريف دروغ 69](#_Toc383426222)

[(2) اقسام دروغ 70](#_Toc383426223)

[اقسام دروغ از ديد فقيهان 70](#_Toc383426224)

[اقسام دروغ از ديد دانشمندان اخلاق 71](#_Toc383426225)

[(3) نكوهش دروغ از ديد شرع و عقل 77](#_Toc383426226)

[الف : دروغگويى بدون شنونده 80](#_Toc383426227)

[ب : خبر دادن از امور غير قطعى 80](#_Toc383426228)

[آيا دروغ از گناهان بزرگ است ؟ 82](#_Toc383426229)

[موارد جواز دروغ 85](#_Toc383426230)

[اشكال دروغ 91](#_Toc383426231)

[اقسام سوگند در علم فقه: 99](#_Toc383426232)

[(4) ريشه هاى درونى دروغ 106](#_Toc383426233)

[(5) پيامدهاى زشت دروغ 107](#_Toc383426234)

[(6) راه هاى درمان دروغ 114](#_Toc383426235)

[راه علمى درمان دروغ 115](#_Toc383426236)

[راه عملى درمان دروغ 115](#_Toc383426237)

[فصل سوم : بهتان 117](#_Toc383426238)

[مقدمه 117](#_Toc383426239)

[(1) تعريف بهتان 118](#_Toc383426240)

[بهتان در لغت و عرف 118](#_Toc383426241)

[حقيقت بهتان در علم اخلاق 118](#_Toc383426242)

[(2) اقسام بهتان 119](#_Toc383426243)

[بهتان بر دو قسم است 119](#_Toc383426244)

[زشت ترين قسم بهتان 120](#_Toc383426245)

[«حال و ملكه (229)» بهتان 120](#_Toc383426246)

[(4) ريشه هاى درونى بهتان 122](#_Toc383426247)

[(5) پيامدهاى زشت بهتان 123](#_Toc383426248)

[الف - پيامدهاى زشت بهتان در دنيا 123](#_Toc383426249)

[ب - پيامدهاى آخرتى بهتان 124](#_Toc383426250)

[(6) راه هاى درمان بهتان 125](#_Toc383426251)

[فصل چهارم : تهمت 126](#_Toc383426252)

[مقدمه 126](#_Toc383426253)

[(1) تعريف تهمت 126](#_Toc383426254)

[تفاوت سوءظن با تهمت 127](#_Toc383426255)

[تفاوت بهتان با تهمت 127](#_Toc383426256)

[(2) اقسام تهمت 128](#_Toc383426257)

[زشت ترين مصداق تهمت 129](#_Toc383426258)

[«حال و ملكه»زشت تهمت 129](#_Toc383426259)

[(3) نكوهش تهمت از ديد شرع 130](#_Toc383426260)

[رد تهمت 130](#_Toc383426261)

[تأثیر تهمت بر شنونده آن از نظر اخلاقى 132](#_Toc383426262)

[شيوه پيش گيرى از تهمت 134](#_Toc383426263)

[شيوه برخورد با برداشت ها و اخبار حدسى و حسى 136](#_Toc383426264)

[(4) ريشه هاى درونى تهمت 141](#_Toc383426265)

[(5) پيامدهاى زشت تهمت 141](#_Toc383426266)

[موضع ابليس در برابر تهمت و بهتان 143](#_Toc383426267)

[(6) راه هاى درمان تهمت 144](#_Toc383426268)

[فصل پنجم : مراء 145](#_Toc383426269)

[مقدمه 145](#_Toc383426270)

[(1) تعريف مراء 145](#_Toc383426271)

[مراء از رفتار تا خصلت 146](#_Toc383426272)

[(2) نكوهش مراء از ديد شرع 146](#_Toc383426273)

[حكم مراء از ديد شرع 147](#_Toc383426274)

[(3) ريشه هاى درونى مراء 147](#_Toc383426275)

[(4) پيامدهاى زشت مراء 148](#_Toc383426276)

[پيامدهاى زيبا و پسنديده ترك مراء 153](#_Toc383426277)

[(5) راه هاى درمان مراء 155](#_Toc383426278)

[درمان علمى 155](#_Toc383426279)

[درمان عملى 156](#_Toc383426280)

[فصل ششم : جدال 157](#_Toc383426281)

[مقدمه 157](#_Toc383426282)

[(1) تعريف جدال 157](#_Toc383426283)

[معناى جدال در علم اخلاق 158](#_Toc383426284)

[تفاوت جدال و مراء 158](#_Toc383426285)

[تفاوت جدال و خصومت 158](#_Toc383426286)

[(2) اقسام جدال 159](#_Toc383426287)

[مسلمات 159](#_Toc383426288)

[مشهورات 159](#_Toc383426289)

[مخاطب جدال 164](#_Toc383426290)

[موضوع جدال 164](#_Toc383426291)

[تقسيم ديگر جدال از جهت موضوع گفت وگو 165](#_Toc383426292)

[(3) نكوهش و ستايش جدال از ديد شرع 166](#_Toc383426293)

[حكم اقسام جدال از ديد شرع 167](#_Toc383426294)

[(4) ريشه هاى درونى جدال 181](#_Toc383426295)

[(5) پيامدهاى زشت جدال 183](#_Toc383426296)

[(6) راه هاى درمان جدال نكوهيده 191](#_Toc383426297)

[الف - شيوه علمى درمان 191](#_Toc383426298)

[ب - شيوه عملى درمان 191](#_Toc383426299)

[فصل هفتم : خصومت 192](#_Toc383426300)

[مقدمه 192](#_Toc383426301)

[(1) تعريف خصومت 193](#_Toc383426302)

[(2) اقسام خصومت 193](#_Toc383426303)

[خصومت ابتدايى 193](#_Toc383426304)

[خصومت اعتراضى 193](#_Toc383426305)

[(3) نكوهش خصومت از ديد شرع و عقل 196](#_Toc383426306)

[خصومت ستوده شده 196](#_Toc383426307)

[خصومت نكوهش شده 197](#_Toc383426308)

[(4) ريشه هاى درونى خصومت 199](#_Toc383426309)

[(5) پيامدهاى زشت خصومت 199](#_Toc383426310)

[(6) راه هاى درمان خصومت 201](#_Toc383426311)

[درمان علمى خصومت 201](#_Toc383426312)

[درمان عملى خصومت 202](#_Toc383426313)

[فصل هشتم : لعن و نفرين 204](#_Toc383426314)

[مقدمه 204](#_Toc383426315)

[(1) تعريف لعن و نفرين 204](#_Toc383426316)

[(2) اقسام لعن 205](#_Toc383426317)

[(3) نكوهش لعن از ديد شرع 206](#_Toc383426318)

[حكم لعن از ديد شرع 207](#_Toc383426319)

[موارد جواز لعن 208](#_Toc383426320)

[لعن حيوانات و جمادات 216](#_Toc383426321)

[(4) ريشه هاى درونى لعن و نفرين 217](#_Toc383426322)

[(5) پيامدهاى زشت لعن و نفرين 217](#_Toc383426323)

[(6) راه هاى درمان لعن 218](#_Toc383426324)

[راه علمى درمان 218](#_Toc383426325)

[راه عملى درمان 219](#_Toc383426326)

[فصل نهم : شماتت 221](#_Toc383426327)

[مقدمه 221](#_Toc383426328)

[(1) تعريف شماتت 221](#_Toc383426329)

[(2) اقسام شماتت 222](#_Toc383426330)

[(3) نكوهش شماتت از ديد شرع و عقل 223](#_Toc383426331)

[(4) ريشه هاى درونى شماتت 225](#_Toc383426332)

[(5) پيامدهاى زشت شماتت 226](#_Toc383426333)

[(6) راه هاى درمان شماتت 226](#_Toc383426334)

[فصل دهم : فحش 228](#_Toc383426335)

[مقدمه 228](#_Toc383426336)

[(1) تعريف فحش 228](#_Toc383426337)

[(2) اقسام فحش 229](#_Toc383426338)

[(3) نكوهش فحش از ديد شرع 229](#_Toc383426339)

[(4) ريشه هاى درونى فحش 232](#_Toc383426340)

[(5) پيامدهاى زشت فحش 232](#_Toc383426341)

[پيامدهاى فحش در دنيا 233](#_Toc383426342)

[پيامدهاى فحش در آخرت 235](#_Toc383426343)

[(6) راه هاى درمان فحش 236](#_Toc383426344)

[فصل يازدهم : فرو رفتن در باطل 237](#_Toc383426345)

[مقدمه 237](#_Toc383426346)

[(1) تعريف فرو رفتن در باطل 237](#_Toc383426347)

[(2) اقسام فرو رفتن در باطل 238](#_Toc383426348)

[(3) نكوهش فرو رفتن در باطل 239](#_Toc383426349)

[(4) ريشه هاى درونى فرو رفتن در باطل 241](#_Toc383426350)

[(5) پيامدهاى زشت فرو رفتن در باطل 241](#_Toc383426351)

[(6) راه هاى درمان فرو رفتن در باطل 242](#_Toc383426352)

[وظيفه شنونده حكايت گناه 242](#_Toc383426353)

[فصل دوازدهم : استهزا و سخريه 244](#_Toc383426354)

[مقدمه 244](#_Toc383426355)

[(1) تعريف استهزا و سخريه 244](#_Toc383426356)

[(2) اقسام استهزا و سخريه 245](#_Toc383426357)

[(3) نكوهش استهزا و سخريه از ديد شرع و عقل 246](#_Toc383426358)

[(4) ريشه هاى درونى استهزا و سخريه 249](#_Toc383426359)

[(5) پيامدهاى زشت استهزا و سخريه 250](#_Toc383426360)

[الف - پيامدهاى دنيايى 250](#_Toc383426361)

[ب - پيامدهاى آخرتى 251](#_Toc383426362)

[(6) راه هاى درمان استهزا و سخريه 253](#_Toc383426363)

[فصل سيزدهم : نميمه 254](#_Toc383426364)

[مقدمه 254](#_Toc383426365)

[(1) تعريف سخن چينى 255](#_Toc383426366)

[تعريف سعايت 255](#_Toc383426367)

[(2) اقسام سخن چينى 256](#_Toc383426368)

[(3) نكوهش سخن چينى از ديد شرع 257](#_Toc383426369)

[(4) ريشه هاى درونى سخن چينى 261](#_Toc383426370)

[(5) پيامدهاى زشت سخن چينى 262](#_Toc383426371)

[پيامدهاى دنيايى 262](#_Toc383426372)

[(6) راه هاى درمان سخن چينى 269](#_Toc383426373)

[شيوه درمان علمى 269](#_Toc383426374)

[شيوه درمان عملى 269](#_Toc383426375)

[فصل چهاردهم : بيهوده گويى 270](#_Toc383426376)

[مقدمه 270](#_Toc383426377)

[(1) تعريف بيهوده گويى 271](#_Toc383426378)

[(2) اقسام بيهوده گويى 271](#_Toc383426379)

[(3) نكوهش بيهوده گويى از ديد شرع 273](#_Toc383426380)

[(4) ريشه هاى بيهوده گويى 276](#_Toc383426381)

[(5) پيامدهاى زشت بيهوده گويى 277](#_Toc383426382)

[(6) راه هاى درمان بيهوده گويى 281](#_Toc383426383)

[پی نوشت ها : 283](#_Toc383426384)

[فهرست مطالب 304](#_Toc383426385)